

منتخب الأحكام

مطابق با فتاوى مرجع عالیقدر
حضرت آية الله العظمى حاج شيخ يوسف صانعی

ناشر: انتشارات میثم تمار

www.saanei.org

www.feqh.org

فهرست مطالب

- | | |
|--|--|
| ۱۵... کارهایی که بر جُنُب حرام است | ۷... احکام تقلید |
| ۱۵... غسل جنابت | ۷... تقلید از اعلم |
| ۱۶... الف. غسل ترتیبی | ۸... رجوع از مجتهد حیّ به مجتهد میّت |
| ۱۶... ب. غسل ارتماسی | ۸... نشانه های بلوغ |
| ۱۶... احکام غسل | ۸... احکام طهارت |
| ۱۶... استحاضه | ۸... آب مطلق و مضاف |
| ۱۶... احکام استحاضه | ۸... ۱. آب گُر |
| ۱۷... حیض | ۸... ۲. آب قلیل |
| ۱۷... احکام حائض | ۹... ۳. آب جاری |
| ۱۷... نفاس | ۹... ۴. آب باران |
| ۱۷... مسائل متفرقه غسل | ۹... ۵. آب چاه |
| ۱۸... غسل مسّ میّت | ۹... احکام آبها |
| ۱۸... احکام محتضر | ۹... نجاسات |
| ۱۸... احکام اموات | ۹... احکام نجاسات |
| ۱۸... احکام غسل میّت | ۱۰... طهارت و نجاست کفار و اهل کتاب |
| ۱۹... احکام کفن میّت | ۱۰... مُطَهَّرَات |
| ۱۹... احکام حُنُوط | ۱۰... ۱. آب |
| ۱۹... احکام نماز میّت | ۱۰... ۲. زمین |
| ۱۹... احکام دفن | ۱۰... ۳. آفتاب |
| ۲۰... نیش قبر | ۱۱... ۴. استحاله |
| ۲۰... مسائل متفرقه میّت | ۱۱... ۵. کم شدن دو سوم آب انگور |
| ۲۰... نِیْم | ۱۱... ۶. انتقال |
| ۲۱... چیزهایی که نِیْم بر آنها صحیح است | ۱۱... ۷. اسلام |
| ۲۱... کیفیت نِیْم | ۱۱... ۸. تَبَعِیَّت |
| ۲۱... احکام نِیْم | ۱۱... ۹. برطرف شدن عین نجاست |
| ۲۱... احکام نماز | ۱۲... ۱۰. استیبرای حیوان نجاستخوار |
| ۲۱... نمازهای واجب | ۱۲... ۱۱. غایب شدن مسلمان |
| ۲۲... نمازهای واجب یومیه | ۱۲... مسائل متفرقه طهارت و نجاست |
| ۲۲... وقت نماز ظهر و عصر | ۱۲... احکام وسواسی |
| ۲۲... وقت نماز مغرب و عشا | ۱۳... وضو |
| ۲۲... وقت نماز صبح | ۱۳... وضوی ارتماسی |
| ۲۲... احکام وقت نماز | ۱۳... شرایط وضو |
| ۲۳... نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود | ۱۴... احکام وضو |
| ۲۳... احکام قبله | ۱۴... چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت |
| ۲۳... پوشانیدن بدن در نماز | ۱۴... چیزهایی که وضو را باطل می کند |
| ۲۳... لباس نمازگزار | ۱۴... احکام وضوی جَبیره |
| ۲۴... مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد | ۱۵... غسلهای واجب |
| ۲۴... مکان نمازگزار | ۱۵... احکام جنابت |

- احکام مسجد... ۲۴
- اذان و اقامه... ۲۵
- واجبات نماز... ۲۵
۱. نیت... ۲۵
۲. تکبیرة الاحرام... ۲۵
۳. قیام (ایستادن)... ۲۵
۴. قرائت... ۲۵
۵. رکوع... ۲۵
۶. سجود... ۲۵
- چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است... ۲۶
- سجده های واجب قرآن... ۲۶
۷. تشهد... ۲۶
۸. سلام نماز... ۲۶
۹. ترتیب... ۲۶
۱۰. مؤالات... ۲۶
- فنون... ۲۶
- صلوات بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)... ۲۶
- مبطلات نماز... ۲۶
- مواردی که می توان نماز واجب را شکست... ۲۷
- نماز احتیاط... ۲۷
- سجده سهو... ۲۷
- دستور سجده سهو... ۲۸
- قضای سجده و تشهد فراموش شده... ۲۸
- کم و زیاد کردن اجزا و شرایط نماز... ۲۸
- احکام نمازهای مستحبی... ۲۸
- نماز مسافر... ۲۸
- کسی که محل کارش غیر از وطن است... ۲۹
- وطن و اعراض از آن... ۲۹
- قصد اقامت... ۳۰
- کثیر السفر... ۳۰
- نماز قضا... ۳۰
- نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است... ۳۱
- نماز جماعت... ۳۱
- شرایط امام جماعت... ۳۱
- امامت جانبازان و معلولان... ۳۱
- احکام جماعت... ۳۱
- نماز جمعه... ۳۲
- شرایط نماز جمعه... ۳۲
- وقت نماز جمعه... ۳۲
- کیفیت نماز جمعه... ۳۲
- نماز آیات... ۳۲
- دستور نماز آیات... ۳۳
- نماز عید فطر و قربان... ۳۳
- اجبر گرفتن برای نماز... ۳۳
- احکام روزه... ۳۳
- نیت... ۳۳
- چیزهایی که روزه را باطل می کند... ۳۴
۱. خوردن و آشامیدن... ۳۴
۲. جماع... ۳۴
۳. استمناء... ۳۴
۴. دروغ بستن به خدا و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)... ۳۴
۵. رساندن غبار غلیظ به حلق... ۳۴
۶. فروبردن سر در آب... ۳۵
۷. باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح... ۳۵
۸. اماله کردن... ۳۵
۹. قی کردن... ۳۵
- احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند... ۳۵
- جاهایی که قضا و کفاره واجب است... ۳۶
- کفاره روزه... ۳۶
- احکام روزه قضا... ۳۶
- احکام روزه مسافر... ۳۶
- کسانی که روزه بر آنها واجب نیست... ۳۷
- احکام روزه های مستحب... ۳۷
- راه ثابت شدن اول ماه... ۳۷
- روزه های حرام و مکروه... ۳۸
- مسائل متفرقه روزه... ۳۸
- احکام اعتکاف... ۳۸
- شرایط اعتکاف... ۳۸
- کارهایی که بر معتکف حرام است... ۳۸
- احکام خمس... ۳۹
۱. منفعت کسب... ۳۹
۲. معدن... ۴۱
۳. گنج... ۴۱
۴. مال حلال مخلوط به حرام... ۴۱
۵. جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید... ۴۱
۶. غنیمت... ۴۱
۷. زمینی که کافر زمی از مسلمان بخرد... ۴۱

- مصرف خمس ۴۱...
 مسائل متفرقه خمس ۴۱...
 احکام زکات ۴۲...
 شرایط واجب شدن زکات ۴۲...
 زکات گندم، جو، خرما و کشمش (غلات اربعه) ۴۲...
 زکات طلا و نقره ۴۲...
 زکات شتر، گاو و گوسفند (انعام ثلاثه) ۴۲...
 مصرف زکات ۴۳...
 شرایط کسانی که مستحق زکات اند ۴۳...
 نیت زکات ۴۳...
 مسائل متفرقه زکات ۴۳...
 زکات فطره ۴۳...
 مصرف زکات فطره ۴۴...
 صدقات ۴۴...
 احکام حج ۴۶...
 استطاعت ۴۷...
 نیابت و اجیر شدن در حج ۴۷...
 امر به معروف و نهی از منکر ۴۷...
 شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۴۸...
 مراتب امر به معروف و نهی از منکر ۴۸...
 مسائل متفرقه امر به معروف ۴۸...
 بعضی از محرّمات و کسبهای حرام ۴۹...
 غنا و موسیقی ۴۹...
 رقصیدن و کف زدن ۴۹...
 بُرد و باخت ۴۹...
 مجسمه سازی و تصویر ۵۰...
 رشوه ۵۰...
 حقّ التّألیف ۵۰...
 ریش تراشیدن ۵۰...
 غیبت و تجسس ۵۰...
 هتک حرمت ۵۱...
 تشبّه به کفار ۵۱...
 مسائل متفرقه ۵۱...
 احکام خرید و فروش ۵۱...
 معاملات باطل ۵۱...
 شرایط فروشنده و خریدار ۵۲...
 شرایط جنس و عوض آن ۵۲...
 صیغه خرید و فروش ۵۳...
 نقد و نسیه و سلف ۵۳...
 مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند ۵۳...
 مالکیت ۵۴...
 مسائل متفرقه خرید و فروش ۵۴...
 احکام شرکت ۵۵...
 احکام مضاربه ۵۵...
 احکام صلح ۵۶...
 احکام اجاره ۵۶...
 شرایط مالی که آن را اجاره می دهند ۵۷...
 شرایط استقاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند ۵۷...
 مسائل متفرقه اجاره ۵۷...
 سرقتی ۵۷...
 جُعاله، مزارعه و مساقات ۵۸...
 احکام جعاله ۵۸...
 احکام مزارعه ۵۸...
 احکام مساقات ۵۹...
 کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند ۵۹...
 احکام وکالت ۵۹...
 احکام قرض ۵۹...
 قرض ربوی ۶۰...
 سفته ۶۱...
 احکام حواله دادن ۶۱...
 معاملات بانکی ۶۱...
 احکام رهن ۶۲...
 احکام ضامن شدن ۶۳...
 احکام کفالت ۶۳...
 احکام ودیعه (امانت) ۶۳...
 احکام عاریه ۶۴...
 احکام نکاح (زناشویی) ۶۴...
 احکام عقد ۶۵...
 شرایط عقد ۶۵...
 عیبهایی که به واسطه آنها می توان عقد را به هم زد ۶۶...
 عده ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است ۶۷...
 احکام عقد دائم ۶۸...
 مُتعه یا صیغه ۶۸...
 احکام نگاه کردن، حجاب و پوشش ۶۹...
 مسائل متفرقه زناشویی ۶۹...
 باروری، تلقیح ۷۱...
 جلوگیری از بارداری ۷۲...
 سقط جنین ۷۳...
 تغییر جنسیت ۷۳...
 شبیه سازی ۷۴...

- احکام شیردادن ۷۴...
 شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است ۷۵...
 مسائل متفرقه شیر دادن ۷۶...
 حضانت ۷۶...
 احکام طلاق ۷۷...
 عده طلاق ۷۷...
 عده زنی که شوهرش مرده است ۷۸...
 طلاق بانن و طلاق رجعی ۷۸...
 احکام رجوع کردن ۷۸...
 طلاق خلع ۷۸...
 طلاق مبررات ۷۹...
 مسائل متفرقه طلاق ۷۹...
 احکام عصب ۸۰...
 احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند ۸۰...
 ولایت بر اولاد و تصرف در اموال آنان ۸۱...
 احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات ۸۱...
 دستور سر بریدن حیوانات ۸۲...
 شرایط سر بریدن حیوان ۸۲...
 دستور کشتن شتر ۸۳...
 احکام شکار کردن با اسلحه ۸۳...
 صید ماهی ۸۳...
 احکام خوردنیها و آشامیدنیها ۸۳...
 احکام نذر و عهد ۸۴...
 احکام قسم خوردن ۸۵...
 احکام هیبه ۸۵...
 احکام وقف ۸۶...
 احکام وصیت ۸۷...
 احکام ارث ۸۸...
 ارث زن و شوهر ۸۸...
 مسائل متفرقه ارث ۸۹...
 احکام قضا و شهادات ۹۰...
 شرایط قاضی ۹۰...
 حدود ۹۲...
 تعزیرات ۹۳...
 احکام قصاص ۹۳...
 موجبات قصاص ۹۳...
 قتل ۹۴...
 شرکت در قتل ۹۴...
 قصاص اعضا ۹۵...
 لوٹ و قسامه ۹۵...
 مسائل متفرقه قصاص ۹۶...
 احکام دیات ۹۶...
 دیه قتل ۹۶...
 دیه اعضا ۹۶...
 دیه جنین ۹۷...
 مسائل متفرقه دیات ۹۷...
 ملحقات منتخب الاحکام ۹۷...
 بیمه ۹۷...
 تشریح و پیوند ۹۸...
 عزاداری ائمه (علیهم السلام) ۹۸...
 مقررات دولت جمهوری اسلامی ۹۸...
 واژه نامه ۹۹...

سخن ناشر

بسمه تعالی

علی من تعدی ذلك الحدّ حدّاً^۱

خدای تبارک و تعالی هر آنچه را اَمّت به آن نیاز دارد، در کتاب خود نازل کرد و برای پیامبرش (صلی الله علیه وآله) بیان نمود، و برای هر چیزی حدّی قرار داد و برای آن، دلیلی گذاشت تا راهنمای آن باشد و بر هر کس که از آن حد تجاوز کند، حدّی گذاشت. امام محمد باقر (علیه السلام)

تردیدی نیست که اسلام به عنوان دین خاتم، چنان که در این روایت شریف آمده، پاسخگوی همه نیازهای آدمی در زندگی فردی و اجتماعی است. قرآن و سنت، دو منبع اصلی در برآوردن نیازهای انسان در امر داشتن جامعه ای سعادت مند و هدایت وی به شمار می روند. هر چیزی، حدّ و مرز و چارچوبی دارد که در کتاب و سنت، بیان شده است و به همان دلیل که خداوند تعالی، دین خود را پاسخگوی نیازهای بشری می شمارد، راه دستیابی به حدود و مرزها و احکام و تکالیف را نیز تعیین کرده است.

بر همین اساس، کسانی که مرزهای الهی و حدود شریعت را نادیده گرفته، زیر پا بگذارند نیز در شریعت الهی، حکم خاص خود را دارند. در این میان، همه تلاش فقهی اسلام، همواره در طول تاریخ فقه بر این نقطه متمرکز بوده است که در چارچوب موازین اجتهاد و استنباط، به تبیین حدود الهی، احکام شریعت و تکالیف و حقوق انسانی بپردازند.

تاریخ فقه شیعه و هزاران کتاب و رساله فقهی، گواه روشنی بر این حقیقت است که فقهای شیعه، - رضوان الله علیهم - در هر دوره، به مقتضای نیازهای روز و ارتباطات اجتماعی و به فراخور مسئولیت خود در تبلیغ دین و ابلاغ شریعت، و ضرورت حیات فقه و فقاہت، به آن همت گماشته اند و پدیده ترین و دقیق ترین مباحث را در حوزه علوم اسلامی، به فقه اختصاص داده اند. به همین نسبت، دیگر علمی که در فقاہت نقش دارند؛ همچون اصول فقه، تراجم و رجال، و حدیث شناسی، گسترش و عمق یافته و صدها حوزه درس، شکل گرفته و هزاران کتاب، تألیف شده است.

بخش عمده ای از آثار فقهی، به دنبال درخواست و یا پرسشهای متعددی بوده است که از سوی علاقه مندان به علوم دینی و یا مقلدان، صورت می گرفته است. صدها مجموعه پرسش و پاسخ شرعی که از قرنهای نخست، از دوره شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی تاکنون بر جای مانده، حاصل روابط نزدیکی است که میان مردم دیندار و حوزه های علمیه و مرجعیت شیعه وجود داشته و به دلیل مراجعات متعددی است که به علما می شده است.

در دوره های اخیر، تدوین مجموعه های ارزشمند و متعددی، چون: «جامع الثنات» میرزای قمی و «مجمع المسائل» میرزای شیرازی، استمرار همان ارتباط علمی میان مرجعیت شیعه و مردم متدین و منتشر است که همچنان ادامه دارد. اینها در کنار صدها رساله کوچک و بزرگ در شرح مسائل شرعی و احکام فقهی است که همواره مورد درخواست و مراجعه جامعه اسلامی است.

از سوی دیگر، نیازهای متعدد جامعه دینی و قشرهای مختلف اجتماعی، طبعاً ارائه و نشر مسائل دینی و احکام شرعی در قالبهای مختلف، ولی مناسب را اقتضا می کند؛ بویژه اگر به اقتضای مسائل جدید، یعنی همان که اینک از آن با عنوان «مسائل مستحدثه» یاد می شود، فتاوا و نظرهای فقهی جدیدی صادر شده باشد و یا به اقتضای اجتهاد فعال و مستمر و پویای شیعه و به فراخور قدرت و تلاش فقهی، برای فقیه در مصدر مرجعیت (و صد البته در چارچوب موازین فقهی که همواره مورد اهتمام فقهای شیعه بوده و هست)، به دیدگاهها و در واقع، فتاوی جدیدی انجامیده باشد و تبدل رأی پیش آمده باشد.

بی گمان، تبدل رأی و فتوا که امری رایج در حوزه اجتهاد و فقاہت شیعی از آغاز تا کنون بوده است و یک مجتهد، نه در طول تألیف و تدوین چند کتاب، بلکه حتی گاه در فاصله زمانی نگارش یک کتاب فقهی نیز چاره ای جز آن نمی دیده است، نشانی روشن از حیات فقه و سرزندگی فقاہت شیعه و جولان فکری و نشاط اجتهاد فقیه می دهد که همواره خود را ملزم به تبعیت از ادله تلاش برای استنباط احکام بر اساس موازین فقه و فقاہت می داند؛ یعنی همان که در سالهای اخیر با عنوان «اجتهاد جواهری» از آن یاد می شود و حاکی از صحت، دقت، جامعیت و انطباق آن با موازین پذیرفته شده و منابع اصیل استنباط است.

چنان که در تعریف اجتهاد گفته اند، اجتهاد، نهایت تلاش فقیه برای استنباط و تحصیل احکام شرعی از مجموع تفصیلی ادله است. کسانی که حتی آشنایی اجمالی با کتب فقه استدلالی دارند، به خوبی می دانند که وجود دو یا چند نظر در یک مسئله فقهی برای فقهای بزرگی چون شیخ طوسی، محقق حلّی و شهیدین، امری عادی به شمار می رود. تنها مروری بر صفحاتی چند از کتاب ارزشمند «مفتاح الکرامه» که به بازگویی فتاوا و اقوال

فقها در هر مسئله می پردازد، گواه این حقیقت است، و این را باید از امتیازات و در عین حال از افتخارات فقه شیعه برشمرد و طبعاً آخرین نظریه آنها دقیق ترین و محققانه ترین نظر و رأی آنها محسوب می شود.

در این فرصت و به مناسبت مجموعه ای که پیش روست، می توان به برخی از آخرین نظریه های فقهی و فتاوی فقیه توانا حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی اشاره کرد که هر چند متمایز از فتاوی مشهور و حتی گاهاً از فتاوی است که ادعای اجماع بر آن شده است، ولی هر يك از آنها، حاصل دهها ساعت مطالعه، بررسی و بازبینی ادله و مراجعه مجدد به متون فقهی در چارچوب موازین فقه و فقهت و عنایت به کاسریت و جابریت شهرت است. از جمله فتاوی قابل توجهی که نشان از تبدل رأی معظم له دارد، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

طهارت همه انسانها، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، یعنی توده مردمان، بجز معاندان دینی آنان که بسیار اندک هستند؛ تفصیل در حکم ارتداد میان کسی که انکار اسلام توسط او موجب جرمی همانند هتک حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان می شود، و کسی که ارتداد وی موجب جرمی نباشد و تنها قصوراً مرتد شده است و یا هنوز در حال تقصص است؛ دوران حرمت غنا و موسیقی مدار محتوای آن نه دوران مدار نفس صوت و غنا؛ عدم حرمت ربای استنتاجی؛ مساوات مسلمان و کافر در قصاص؛ تساوی دیه زن و مرد، اعم از قتل و غیر آن و جریان قصاص و مقابله به مثل در قتل زن توسط مرد بدون نیاز به رد تفاوت همانند عکس آن و بدون تبعیض و ظلم؛ ارث بردن غیر مسلمان (که معاند نباشد) از مسلمان مانند عکس؛ عدم شرطیت اجتهاد در قاضی و کفایت علم به مسائل و قوانین قضا هر چند از روی تقلید؛ عدم شرطیت ذکوریت در قضا، فقهت، مرجعیت و ولایت امر؛ لازم الاتباع بودن نظامات اجتماعی که بر پایه عدل و با رأی اکثریت مردم و حفظ حقوق جامعه باشد همانند: مالیات و قوانین شهرداری و مقررات وزارتخانه ها و غیر آنها از مقررات مربوط به اداره جامعه و حفظ امنیت فکری و اقتصادی و جانی و مالی و عرضی و همه جانبه آنان.

در سالهای اخیر، کتابها و رساله های متعددی از حضرت آیه الله العظمی صانعی منتشر شده است که هر يك، پاسخگوی بخشی از نیاز و خواست علاقه مندان و مقلدان بوده است. علاوه بر کتاب «توضیح المسائل» که تا کنون بارها تجدید چاپ شده، کتاب «مجمع المسائل»، منبعی ارزشمند در پاسخگویی به پرسشهای شرعی است. این کتاب که جلد نخست آن، بیش از دو هزار استفتا را در بر می گیرد و تاکنون در چند نوبت منتشر شده، مجموعه ای گسترده از پاسخهای معظم له است که از میان هزاران استفتا گزینش شده و به ترتیب توضیح المسائل تدوین شده است.

مرجع عالی قدر که از شاگردان برجسته حضرت امام خمینی (قدس سره) هستند، در مجمع المسائل به شیوه معمول خویش و به تناسب، در بسیاری موارد، به اجمال به برخی از ادله مورد نظر اشاره کرده اند که می تواند راهگشای پرسشهای علاقه مندان نیز باشد؛ چنان که ذکر تاریخ پاسخها نیز ویژگی دیگر آن مجموعه است.

انتشار توضیح المسائل و مجمع المسائل، به عنوان دو منبع اصلی فتاوی معظم له، در عین غنا و ارزشمندی آن، نیاز بسیاری از علاقه مندان به داشتن گزیده ای آسان از مسائل و استفتانات از دو کتاب یاد شده را برآورده نمی کرد. مجموعه ای که با عنوان «منتخب الأحكام» پیش روی دارید، به انگیزه پاسخگویی به این نیاز تدوین شده است. این مجموعه که گزینش و تدوین آن، نخست توسط برخی از فاضلان حوزه درس استاد صورت گرفته، به استحضار معظم له رسیده و توسط ایشان در برخی از مسائل آن، بازنگری شده است و از این رو، جدیدترین آرای فقهی و فتاوی شرعی مرجع عالی قدر را در خود جای داده است که پیش از این، به پاره ای از آنها اشاره شد.

از خداوند متعال دوام عزت و نشاط علمی حوزه های علمیه و مرجعیت شیعه و سلامتی مرجع عالی قدر را مسئلت می کنیم. آرزوی ما این است که مجموعه منتخب الأحكام پاسخگوی خواست آن دسته از علاقه مندان و عزیزانی باشد که خواهان گزیده ای از مهم ترین و کاربردی ترین فتاوی فقهی و پاسخهای شرعی معظم له هستند. ان شاء الله.

مؤسسه فرهنگی

انتشارات مثم تمار

۲. تعبیری که حضرت امام خمینی (قدس سره) درباره معظم له فرموده اند نشان می دهد آن بزرگوار، عنایت ویژه ای به مراتب علمی ایشان داشته اند: «من آقای صانعی را مثل يك فرزند بزرگ کرده ام. این آقای صانعی وقتی که سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند. ایشان، بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من حظ می بردم از معلومات ایشان، و ایشان يك نفر آدم برجسته ای در بین روحانیون است و يك مرد عالمی است» (صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۳۱).

الطاهرين، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

احكام تقليد

(مسئله ۱) مسلمان باید به اصول دین یقین داشته باشد؛ ولی در احکام غیر ضروری دین، یا باید مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند؛ یعنی به دستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط، طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است. مثلاً اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام می دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد؛ و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می دانند، آن را به جا آورد. پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند؛ بلکه برای کسانی که می توانند به احتیاط عمل کنند، اولی و احوط، تقلید و ترک عمل به احتیاط است. ناگفته نماند که عمل به احتیاط، خود، نیاز به قدرت علمی در حد اجتهاد و یا تقلید در کیفیت احتیاط دارد و به هر صورت، کار سخت و مشکلی است.

(مسئله ۲) تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است و از مجتهدی باید تقلید کرد که بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده و زنده و عادل باشد؛ و نیز بنا بر احتیاط واجب، باید از مجتهدی تقلید کرد که به دنیا حریص نباشد و از مجتهدین دیگر، اعلم باشد؛ یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدین زمان خود، استادتر باشد.

(مسئله ۳) کسی که فتوای مجتهدش را از شخص عادل شنید و عمل کرد، مثل آنکه بشنود زمین گل، کف پای نجس را پاک می کند و بعد از پاک کردن کف پایش با آن زمین، نماز بخواند، بعد خلافتش ظاهر شود، اگر وقت باقی است، اعاده کند و اگر وقت گذشته، احوط قضای آن است.

(مسئله ۴) تقلید از میّت ابتدائاً جایز نیست؛ ولی بقای بر تقلید از میّت اشکال ندارد و بقای بر تقلید از مجتهد میّت، باید به فتوای مجتهد زنده باشد. کسی که در بعضی از مسائل به فتوای مجتهدی عمل کرده، بعد از مردن آن مجتهد، می تواند در همه مسائل، حتی در مسائلی که عمل نکرده از او تقلید کند؛ کما اینکه می تواند در هر مسئله ای که خواست یا تمام مسائل، به فتوای مجتهد زنده عمل نماید، چون بقا به نظر این جانب، مطلقاً گرچه میّت، اعلم از حیّ هم باشد، جایز است نه واجب.

(مسئله ۵) تقلید از اعلم، واجب مطلق است نه مشروط؛ به این معنا که فرد باید اعلم را شناسایی کند و بفهمد که اعلم کیست.

(مسئله ۶) عدول از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر، جایز نیست، مگر رجوع به اعلم.

(مسئله ۷) اگر یکی از دو مجتهد مساوی، اورع یا اورع در فتوا باشد، اورع، مقدم است؛ ولی اعلم عادل، بر عادل عالم مقدم است.

(مسئله ۸) رجوع به غیر اعلم در مسئله ای که اعلم فتوا ندارد، مانند موارد احتیاط واجب و تأمل و محل اشکال با رعایت الاعلم فالاعلم، مانعی ندارد.

(س ۹) شخصی متوجه عنوان تقلید نبوده؛ اما هرگاه برایش مسئله ای پیش می آمده است، از رساله مجتهد وقت، استفاد و به آن عمل می کرده است. آیا این مقدار برای تحقق تقلید و بقا پس از فوت او کافی است؟

ج - بله، کافی است. ۷۶/۳/۸

تقلید از اعلم

(س ۱۰) آیا تقلید از اعلم بر مکلف لازم است یا خیر؟

ج - علی الاحوط (اگر نگوئیم بنا بر اقوی) لازم است و چگونه می توان به عدم لزوم آن فتوا داد با اینکه از محقق ثانی (قدس سره) نقل شده که صریحاً

ادعای اجماع بر عدم جواز تقلید از غیر اعلم کرده؛ بلکه از سید مرتضی علم الهدی (قدس سره) نیز منقول است که عدم جواز تقلید از غیر اعلم، از

مسئلات شیعه است. ۷۳/۱۰/۱۳

(س ۱۱) آیا اعلمیّت امری نسبی است؟ مثلاً آیا فردی که دارای نظریاتی در دین است، به صرف امضا شدن نظریاتش توسط مجتهدی،

می توان از او به عنوان اعلم تقلید کرد؟

ج - معیار، اعلمیّت در استنباط احکام شرعی از ادله است و آن هم، منوط به کثرت تحصیل و تدریس خارج فقه و اصول در حوزه های علمیّه و کرّ و فرّ

در مسائل فقهی است. ۷۴/۴/۱۴

(س ۱۲) این جانب چند سال قبل از انقلاب، با توجه به وظیفه شرعی ای که داشتم، صرفاً با تشخیص خودم و بدون توجه و علم به شرایط

انتخاب مجتهد جامع الشرائط، رساله شخصی را تهیه و از او تقلید کردم. آیا این نحوه تقلید، صحیح است یا خیر؟

ج - اگر در آن زمان، به اعلم بودن ایشان اطمینان داشته اید، یا بدون توجه به این جهات، به فتوای ایشان عمل کرده اید و بعد از تحقیق نیز اعلمیّت

دیگران برایتان محرز نشده، تقلید و عمل شما صحیح است؛ اما اگر اعلمیّت شخص دیگری را احراز کردید، رجوع از شخص اول بر شما واجب است و

عمل بعد از احراز، باید منطبق با فتوای همان اعلم باشد، و اگر الآن متوجه اعلمیّت دیگری شده اید، مضرّ به اعمال گذشته شما نیست. ۶۸/۸/۲۲

رجوع از مجتهد حیّ به مجتهد میّت

(س ۱۳) اگر در مسئله ای از مرجع میّت به حضرت عالی برگردیم، آیا پس از مدتی می توانیم به همان مرجع قبلی برگردیم یا خیر؟ اگر برگشتیم، تکلیف نماز و روزه هابمان چیست؟

ج - رجوع از مجتهد حیّ به مجتهد میّت جایز نیست و نماز و روزه های به جا آورده شده، در صورتی باید قضا شود که اختلاف در فتوا، در مسائلی داشته باشند که بر نماز و روزه تأثیر دارد. ۷۳/۲/۶

(س ۱۴) شخصی هنگامی که هنوز بالغ نبوده، اما ممیز بوده، اعمال خود را با تقلید از مرجع تقلیدش منطبق می کرده و با اعتماد به فتوای او اعمالش را انجام می داده است. حال اگر قبل از بلوغ این شخص، آن مرجع از دنیا برود، آیا می تواند بر تقلید از او باقی باشد یا خیر؟

ج - مانعی ندارد و بقا برایش جایز است، چون بلوغ، شرط صحت تقلید نیست. ۷۶/۳/۲

(س ۱۵) اگر دختری مقلد حضرت امام «ره» یا یکی از فقهای عظام «رهم» بوده که سنّ تکلیف را ۱۰ سالگی می دانند، آیا اکنون برای تدارک نماز و روزه های قضا شده، می تواند فتوای حضرت عالی را ملاک قرار داده، سیزده سالگی را شروع تکلیف بداند؟

ج - اگر قبلاً به ۱۰ سالگی رسیده و نماز و روزه را با آنکه می دانسته برایش واجب است، ترک نموده، باید قضای آنها را طبق فتوای مرجع فوت شده به جا آورد. ۷۶/۳/۸

نشانه های بلوغ

(مسئله ۱۶) نشانه بالغ شدن یکی از این چهار چیز است:

۱. رویدن موی درشت بالای عورت؛

۲. بیرون آمدن منی؛

۳. تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن سیزده سال قمری در زن؛

۴. دیدن خون حیض در زن.

(مسئله ۱۷) رویدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها، نشانه بالغ شدن نیست، مگر اینکه انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.

(س ۱۸) نظر مبارک حضرت عالی در خصوص سنّ تکلیف چیست؟

ج - سنّ بلوغ، با نبود سایر علایم مذکور، تمام شدن پانزده سال قمری در پسران و سیزده سال قمری در دختران است. ۷۶/۲/۸

(س ۱۹) سنّ بلوغ دختران را سیزده سالگی بیان فرموده اید. آیا رعایت حجاب و انجام فرایض نیز از همین سن بر دخترانی که از حضرت عالی تقلید می کنند، واجب است؟

ج - آری، بین فرایض و غیر آن فرقی نیست؛ ولی در مسئله حجاب، خصوصیت عفت و حیای اجتماعی و مقررات آنها مسئله ای خاص و با اهمیت است که برای دختران غیربالغ هم رعایتش لازم است. ۷۴/۵/۲۹

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

(مسئله ۲۰) آب یا مطلق است یا مضاف. «آب مضاف» آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که با مقداری گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها «آب مطلق» است که بر پنج قسم است: ۱. آب گُر؛ ۲. آب قلیل؛ ۳. آب جاری؛ ۴. آب باران؛ ۵. آب چاه.

۱. آب گُر

(مسئله ۲۱) «آب گُر» از جهت مساحت، مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن، هر يك، سه وجب و نیم باشد (که جمعاً ۴۲/۵ وجب و هفت هشتم وجب است) بریزند، آن ظرف را پرکنند؛ اما از جهت وزن، از ۱۲۸ من تبریز، بیست مثقال کم است و به حسب کیلوی متعارف، بنا بر اقرب، «۳۷۷/۴۱۹» کیلوگرم می شود.

۲. آب قلیل

(مسئله ۲۲) «آب قلیل» آبی است که از زمین نجو شد و از گُر کمتر باشد.

(مسئله ۲۳) اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد، آن آب نجس می شود؛ ولی اگر آبی از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد، نجس، و هر چه بالاتر از آن است، پاک است. پس آبی که از مثل آفتابه و یا ظرف دیگری روی چیز نجس می ریزد، آنچه از آب که به آن چیز نجس می رسد، نجس است، نه بقیه آبهای ظرف.

۳. آب جاری

(مسئله ۲۴) «آب جاری» آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

(مسئله ۲۵) آب جاری اگرچه کمتر از گر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

۴. آب باران

(مسئله ۲۶) اگر بر چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد، پاک می شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست؛ ولی باریدن دو سه قطره باران، اثری ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید.

۵. آب چاه

(مسئله ۲۷) آب چاهی که از زمین می جوشد، اگرچه کمتر از گر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است؛ ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده، از آب آن بکشند. اما آبهای لوله کشی که به منابع بزرگی متصل است که حداقل به اندازه چندین گر آب دارند، حکم آب جاری را دارند. برای پاک کردن چیزهای متنجس بعد از ازاله عین نجس، مانند خون، رسیدن آب لوله کشی به آن، کافی است. آری، در مثل فرش و لباس که فشار بردارند، باید فشار داده شوند تا مقدار معتدبه از آن آب بیرون بیاید و باید دانست که آب لوله کشیها اگر بر روی عین نجس برسد و از آنجا به لباس یا بدن برگردد، اگر چیزی از عین نجس با آن نباشد، پاک است، برخلاف آب قلیل که همان طور که گفته شد، به محض برخورد، نجس می شود.

احکام آبها

(مسئله ۲۸) آب مضاف که معنای آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

نجاسات

(مسئله ۲۹) «نجاسات» یازده چیز است:

۱ و ۲. بول و غائط انسان و حیوانات حرام گوشت که دارای خون جهنده باشند. بنابراین، فضله حشرات، مانند سوسکها نجس نیست؛ ۳. منی؛ ۴. مردار؛ ۵. خون؛ ۶ و ۷. سگ و خوک؛ ۸. کافر معاند دینی؛ ۹. شراب؛ ۱۰. فقاخ؛ ۱۱. عرق شتر نجاستخوار.

(مسئله ۳۰) خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد؛ یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است. پس خون حیواناتی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارند، پاک است؛ کما اینکه گذشت که فضله آنها هم نجس نیست.

(مسئله ۳۱) «کافر» یعنی کسی که منکر خداست، یا برای خدا شریک قرار می دهد، یا پیامبری حضرت خاتم الانبیا، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارد، یا در یکی از اینها شک دارد؛ و کفار معاند،^۳ مطلقاً نجس اند؛ اما غیر معاندان از آنها، اظهر، عدم نجاست آنان است، گرچه از ارتباط زیاد با آنها اجتناب لازم است تا مبدا فرد مسلمان، تحت تأثیر عقایدشان قرار گیرد.

(مسئله ۳۲) عرق جنب از حرام، نجس نیست؛ ولی احتیاط واجب آن است که با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده، نماز نخوانند.

احکام نجاسات

(مسئله ۳۳) نجس کردن خط و ورق قرآن و جلد مخصوص آن، حرام است و اگر نجس شود، باید فوراً آن را آب بکشند.

(س ۳۴) مُسکر چیست؟ آیا هر مسکری را حرام می دانید؟ و آیا فردی که در مقابل مُسکر مقاوم است و عقلش زائل نمی شود، می تواند آن را مصرف کند؟ از نظر مقدار مصرف، آیا بین کم یا زیاد بودن مُسکر، فرقی نیست؟

ج - به هر چیزی که معمولاً مست کننده است، مُسکر گفته می شود و بین کم و زیاد آن از جهت حکم شرعی فرقی نیست و خوردن آن حرام است؛ حتی

اگر شخص در اثر استفاده زیاد یا به جهت دیگری، از مُسکر، مست هم نشود. ۷۵/۶/۳۰

(س ۳۵) در مُلاقی متنجسات، تا واسطه چندم را نجس می دانید؟

ج - متنجس مانند نجس با سرایت، نجس کننده است و فرقی بین واسطه کم و زیاد نمی باشد. ۸۱/۱۰/۱۰

۳. معاند، یعنی کسی که می داند اسلام بر حق است و در عین حال، انکار می کند و یا شك در حقانیت دارد؛ ولی از روی دشمنی، عمداً تحقیق نمی کند و اسلام را انکار می کند. خلاصه، معاند کسی است که کفرش «عن وجود» باشد.

(س ۳۶) دندان مصنوعی، اعم از ثابت و غیر ثابت، و نیز موادی که با آن دندان را پُر می کنند، آیا جزء باطن است که با رسیدن نجاست به آن، نیاز به تطهیر ندارند، یا آنکه در صورت رسیدن خون به آن، باید تطهیر شود؟

ج - دندان مصنوعی، تا زمانی که در دهان قرار دارد، نجس نمی شود. ۷۶/۳/۹

طهارت و نجاست کفار و اهل کتاب

(س ۳۷) مسلم است که ادیان دیگر غیر از دین اسلام، پیروانشان نجس اند. آیا کشیشان مسیحی و یهودی هم نجس اند یا نه؟

ج - تنها کفار معاند، نجس هستند، اما غیر معاندان (که اکثر آنها این گونه اند)، اظهر، طهارت و عدم نجاست آنان است. ۷۸/۶/۱

(س ۳۸) شخص مسلمانی منکر برخی امور پذیرفته شده در اسلام است که ماورای حس و ماده اند؛ خلاصه آنکه مسائلی را که تاکنون علم ثابت نکرده، قبول ندارد و علناً هم اظهار می کند. آیا همسر او با اینکه فرزندی در خانه ندارد و از این جهت مسئولیتی متوجه او نیست، می تواند با چنین مردی شرعاً زندگی کند؟ و آیا اقوام و دوستان او می توانند به آن خانه رفت و آمد کنند و از خوراکیها و آشامیدنیهای آن استفاده کنند و یا در آن خانه نماز بخوانند؟

ج - تا شهادتین را بر زبان جاری می کند، دقت زیادی در افکار و عقاید او ننمایید. چنین فردی به محض اقرار به شهادتین، محکوم به اسلام است و حکم

دیگر مسلمانان را دارد. ۷۴/۲/۲۵

مطهرات

(مسئله ۳۹) ده چیز، نجاست را پاک می کند که آنها را «مطهرات» گویند:

۱. آب؛ ۲. زمین؛ ۳. آفتاب؛ ۴. استحاله؛ ۵. انتقال؛ ۶. اسلام؛ ۷. تبعیت؛ ۸. برطرف شدن عین نجاست در بعضی از موارد؛ ۹. استبرای حیوان نجاستخوار؛ ۱۰. غایب شدن مسلمان. احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می شود.

۱. آب

(مسئله ۴۰) «آب» با چهار شرط، چیز نجس را پاک می کند:

۱. مطلق باشد؛ پس آب مضاف، مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی کند؛

۲. پاک باشد؛

۳. وقتی چیز نجس را می شویند، آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد؛

۴. بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد.^۴

۲. زمین

(مسئله ۴۱) «زمین» با سه شرط، کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند:

۱. زمین پاک باشد؛

۲. گل نباشد؛

۳. اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متجسس، مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین

برطرف شود.

(مسئله ۴۲) کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و زمینی که با چوب فرش شده، با از بین رفتن عین نجاست پاک

می شود.

۳. آفتاب

(مسئله ۴۳) «آفتاب» زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده، و همچنین میخی که به دیوار کوبیده اند

و جزء ساختمان حساب می شود، با شش شرط پاک می کند:

۱. چیز نجس به طوری تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد، تر شود. پس اگر خشک باشد، باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را

خشک کند؛

۲. اگر عین نجاست در آن چیز باشد، پیش از تابیدن آفتاب، آن را برطرف کنند؛

۴. پاک شدن چیز نجس با آب قلیل، یعنی آب کمتر از گُر، شرطهای دیگری هم دارد که در «رساله توضیح المسائل»، احکام مطهرات بیان گردیده است.

۳. چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند. پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بنابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی شود؛ ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد؛
۴. آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند. پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی گردد؛ ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد؛
۵. آفتاب، مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند. پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بنابد و روی آن را خشک کند، و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند؛
۶. بین ظاهر زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می تابد با باطن آن، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد، و این شرط برای پاک شدن باطن زمین است.

۴. استحاله

- (مسئله ۴۴) اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاک در آید، پاک می شود و می گویند «استحاله» شده است؛ مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود؛ ولی اگر جنس آن عوض نشود، مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند، پاک نمی شود.
- (س ۴۵) آیا مصرف ژلاتین (تهیه شده از مغز استخوان خوک یا گاوهایی که ذبح شرعی نشده اند) در خوراکیها مانند آب نبات، ماست و... و داروهای کیسولی (استفاده برای جلد کیسول)، جایز است یا نه؟

ج - در صورتی که مواد مورد استفاده برای تهیه ژلاتین (از حیواناتی مثل خوک یا حیواناتی مثل گاو که ذبح شرعی نشده اند)، در مراحل تهیه ژلاتین، به طور کلی، تغییر ماهیت داده و استحاله گردد، همانند تبدیل سگ به نمک در نمکزارها، این گونه ژلاتینها پاک اند و مصرف آنها مانعی ندارد؛ ولی در صورتی که این تبدیل و تحولها و تغییر ماهیت صورت نگیرد، این گونه ژلاتینها پاک نیستند و مصرف آنها جایز نیست، مگر در مواردی، از باب معالجه و مصرف دارو که در آن صورت، حرام نیست، گرچه نجس است و تشخیص موضوع در مورد تغییر ماهیت مواد، به عهده خود مکلف است.

۸۰/۱/۲۴

۵. کم شدن دو سوم آب انگور

(مسئله ۴۶) آب انگوری، که جوش آمده، پیش از آنکه تثنان شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، نجس نیست، اما خوردن آن حرام است؛ ولی اگر ثابت شود که مست کننده است، حرام و نجس است و فقط با سرکه شدن پاک و حلال می شود. بنابراین، قراردادن امثال خیار و بادمجان برای ترشی در آب انگوری که هنوز سرکه نشده، خوردن آن بعد از سرکه شدن مانعی ندارد. همان طور، پختن و سرخ کردن کشمش هم مانعی ندارد؛ چرا که اولاً آب در آن نیست؛ ثانیاً همان طور که صاحب مستند (قدس سره) فرموده، بر آب موجود در آن، عصیر مورد روایات و ادله صدق نمی کند. ناگفته نماند که مربایی که با انگور تهیه شود، باید دو سوم آب انگور کم شود تا حلال باشد، وگرنه حرام است.

۶. انتقال

(مسئله ۴۷) اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، به بدن حیوانی برود که خون جهنده ندارد و خون آن حیوان حساب شود، پاک می گردد و این را «انتقال» گویند. پس خونی که زالو از بدن انسان می مکد، چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است، نجس است.

۷. اسلام

(مسئله ۴۸) اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، مسلمان می شود و کافر معاند دینی، بعد از مسلمان شدن، یا دست برداشتن از عناد، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است؛ ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست با رطوبت مسری به بدن او بوده، باید آن را برطرف کند و جای آن را آب بکشد؛ اما اگر پیش از مسلمان شدن، عین نجاست برطرف شده است و رطوبتی از آن باقی نمانده، لازم نیست جای آن را آب بکشد.

۸. تبعیت

«تبعیت» آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر، پاک شود.

(مسئله ۴۹) تخته یا سنگی که روی آن میّت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میّت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد و همین طور کیسه و صابونی که با آن شسته می شود، بعد از تمام شدن غسل، پاک می شود.

۹. برطرف شدن عین نجاست

(مسئله ۵۰) اجسام جامد نجس که نجاست در آنها نفوذ نمی کند با ازاله عین نجاست پاک می شود و نیاز به آب کشیدن و غیر آن از مطهرات نیست؛ اما مواردی که در شرع راه خاصی برای پاک کردن آنها معین شده مثل ظرفهایی که برای خوردن و آشامیدن مورد استفاده قرار می گیرد؛ مجرای بول؛ ظرفی که سگ و خوک آن را لیسیده و یا از آن ظرف آب خورده، با ازاله عین نجاست، پاک نمی شود.

(س ۵۱) معمولاً هنگام تزریق آمپول، مقدار کمی خون بیرون می آید، که به وسیله پنبه الکلی آن خون را از بین می برند. آیا محل آن نجس است و باید آب کشید؟

ج - نیازی به آب کشیدن نیست و با ازاله و از بین رفتن عین نجاست، بدن پاک می شود. ۸۰/۳/۱

۱۰. استبرای حیوان نجاستخوار

(مسئله ۵۲) بول و غائط حیوانات حلال گوشت که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اند و غذایشان همان عین نجاست انسان است، تا نجاستخوار هستند، نجس است.

۱۱. غایب شدن مسلمان

(مسئله ۵۳) اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری مانند ظرف و فرش که در اختیار اوست، نجس شود و آن مسلمان غایب گردد، اگر عین نجاست برطرف شده باشد و یا انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده یا به واسطه آنکه مثلاً آن چیز در آب جاری افتاده، پاک شده است، اجتناب از آن لازم نیست.

مسائل متفرقه طهارت و نجاست

(س ۵۴) آب لوله کشی، گاهی اوقات بر اثر استعمال مواد شیمیایی (مثل گُلر)، همانند شیر، سفید و پس از مدتی صاف می شود، وضو گرفتن و تطهیر کردن با آن چگونه است؟ آیا این آب، مضاف است؟

ج - این گونه آبها آب مطلق اند، چون اگر آن را برای کسی ببرند، می گوید که آب آورد، یا اگر کسی آن را ببیند، می گوید که آب است و آب بودن، عرفاً از آن صحت سلب ندارد، یعنی نمی گویند که آب نداریم یا آب نیست؛ به علاوه، با شك در صدق آب مطلق، چون قبلاً مطلق بوده، آثار اطلاق آب به حکم استصحاب، مترتب است و با آبهای دیگر، فرقی ندارد. ۷۶/۳/۸

(س ۵۵) یکی از مطهرات، آفتاب است. آیا تابش مستقیم لازم است یا تابش آفتاب از پشت شیشه هم کفایت می کند؟

ج - کفایت می کند. ۷۶/۳/۹

(س ۵۶) اگر موکتی که به کف اتاقها می چسبانند، نجس شود، آیا باید آن را بکنند و تطهیر نمایند یا راه دیگری برای تطهیر آن وجود دارد؟

ج - نیازی به کندن نیست؛ بلکه بعد از برطرف کردن عین نجاست، اگر آب را با فشار به وسیله شیلنگ روی آن بریزند و یا فشار دهند، به طوری که آب درون آن خارج شود، پاک می شود و آن آبها هم، چون غساله آب لوله و مخزنهای بزرگ است، پاک است و غساله آب قلیل، نجس است. ۷۶/۳/۸

۷۶

(س ۵۷) در رساله «توضیح المسائل»، احکام مطهرات می فرماید که هر چیز، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند، پاک نمی شود؛ ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد، اشکال ندارد، در حالی که بو و رنگ، اثر همان نجاست قبلی است و باید نجس باشد. مستدعی است این مسئله را توضیح دهید؟

ج - آنچه راجع به آبها و نجاست و طهارت بیان شده، مربوط به حکم شرعی آنهاست؛ و اما حکم آنها از حیث نظافت و بهداشت و مسائل شیمی و یا فلسفی آنها، تابع مقررات مباحث خودشان است و رعایت نظافت و بهداشت، خود، امری مطلوب و مستحب است و بسا در بعضی موارد، واجب هم باشد. ۷۵/۶/۳۰

(س ۵۸) استفاده از چرمهای خالص طبیعی که از کشورهای غیر اسلامی وارد می شود (اعم از حیوانات حلال گوشت یا حرام گوشت)، از حیث طهارت و نجاست و نماز خواندن با آنها، چه حکمی دارد؟

ج - به نظر اخیر این جانب، چرمها و پوستهای تهیه شده در بلاد غیر اسلامی، اگر اطمینان باشد که از حیوانات مردار و میتة گرفته نشده (که معمولاً امروزه مخصوصاً با توجه زیادی که به رعایت بهداشت در دنیا مطرح است، چنین اطمینانی وجود دارد)، نجس نیست، زیرا آنچه که نجس است، مردار و جیفه است نه غیر مذکی؛ همچنین نماز خواندن با آنها، چنانچه از حیوان حلال گوشت باشد، مانعی ندارد. ۸۱/۴/۲۶

(س ۵۹) از جمله موادی که در کرمهای ضد آفتاب به کار می برند، استیل الکل است، می خواستم بدانم که این استیل الکل پاک است یا خیر؟

ج - انواع الکلهای صنعتی و بهداشتی پاک است و تنها الکل مشروب که مست کننده است، نجس است و خوردنش حد شرعی دارد.

احکام و سواسی

(س ۶۰) نظر حضرت عالی درباره وسواس این است که فرد وسواسی نباید به این حالت خود اعتنا کند. بول و خون برای فرد وسواسی نجس است یا خیر؟

ج - وسواسی نباید به یقین خود اعتماد نماید، و حتی اگر به خون بودن، یا بول بودن یقین پیدا کند، برایش پاک است؛ مگر آنکه دیگران بگویند که بول یا خون است. ۷۲/۱۲/۲۸

وضو

(مسئله ۶۱) در وضو واجب است که صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(مسئله ۶۲) درازای صورت را باید از بالای پیشانی (جایی که موی سر بیرون می آید) تا آخر چانه شست و پهنای آن، به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد، باید شسته شود، و اگر کسی مختصری از این مقدار را نشوید، وضویش باطل است و برای آنکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(مسئله ۶۳) بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده، مسح کند، و لازم نیست با دست راست باشد یا از بالا به پایین مسح کند؛ گرچه رعایت احتیاط نسبت به هر دو حکم و مراعات مسح با دست راست و از بالا به پایین، مطلوب است.

(مسئله ۶۴) يك قسمت از چهار قسمت سر (که مقابل پیشانی است) جای مسح است، و هر جای این قسمت، به هر اندازه که مسح شود، کافی است؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای يك انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح شود و مسح روی موهای سر که از سمت ربع چپ یا ربع سمت راست یا ربع پشت سر است، کفایت نمی کند و مسح روی آنها باطل است؛ کما اینکه موهای ربع جلوی سر هم، اگر جمع شده باشد و روی هم انباشته شده باشد، یا باید بر بستره ربع جلوی سر مسح نمود یا روی موها که از پیشانی تجاوز نکند، اگر رها شود، و مسح روی موی سر که رنگ شده یا روغن و مواد زیباکننده در آن استفاده شده، اگر دارای جرم نباشد که مانع صدق مسح و رسیدن رطوبت به محل مسح باشد، مانعی ندارد و شك در جرم بودن و نبودن، حکم جرم بودن را دارد، چون عدم مانع باید احراز شود و استصحاب عدم جرم، مفید نیست، چون قطع نظر از اینکه استصحاب عدم جامع است، مثبت هم هست.

(مسئله ۶۵) در مسح سر و روی پاها، باید دست روی آنها کشیده شود، و اگر کسی دست را ننگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، وضویش باطل است؛ ولی اگر موقعی که دست را می کشد، سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد.

(س ۶۶) شستن بار سوم در وضو حرام است، آیا مبطل وضو هم هست؟ اگر فردی دست راست را سه دفعه و دست چپ را دو دفعه بشوید تا در مسح اشکالی پیدا نشود، وضویش صحیح است یا نه؟

ج - وضو صحیح است و مبطلیت بار سوم، فقط به خاطر مسح با آب خارج از وضو است که در سؤال، عدم آن فرض شده است. ۷۳/۳/۶

(س ۶۷) جهت جلوگیری از مصرف آب، در اثنای وضو، شیر آب را در حالی که خیس است، می بندند. آیا آبی که از شیر به دست می رسد، مضر به وضو است؟ آیا باید قصد آب وضو شود تا وضو صحیح باشد؟

ج - اگر تری و رطوبت شیر آب به قدری باشد که به کف دست منتقل شود و با همان قسمت که آب خارج دارد، مسح بکشد، آن مسح باطل است؛ اما اگر رطوبت کم باشد، به طوری که به دست منتقل نشود، وضو صحیح است و به هر حال، مسح باید با آب وضو باشد نه با آب خارج. ۷۶/۳/۳

وضوی ارتماسی

(مسئله ۶۸) وضوی ارتماسی آن است که انسان، صورت و دستها را به قصد وضو، با مراعات شستن از بالا به پایین در آب فرو برد و بعد از آن سر و پاها را مسح نماید.

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو دوازده چیز است:

۱. آب وضو پاک باشد؛
۲. آب وضو مطلق باشد؛
۳. آب وضو مباح باشد؛ همچنین بنا بر احتیاط باید مکان و فضایی که در آن وضو می گیرد، مباح باشد، اگرچه اباحه آنها لازم نیست؛
- ۴ و ۵. بنا بر احتیاط واجب، ظرف آب وضو مباح باشد و همچنین طلا و نقره نباشد؛
۶. اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن، پاک باشد؛
۷. وقت برای وضو گرفتن و نماز خواندن، کافی باشد؛
۸. به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند، وضو گرفته شود، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری باشد، باطل است؛

۹. وضو به ترتیبی که گفته شد، به جا آورده شود؛ یعنی شخص، اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن، سر و بعد پاها را مسح نمایید، و بنا بر احتیاط واجب، نباید پای چپ را پیش از پای راست مسح کند. لیکن اگر هر دو پا با هم مسح شود، مانعی ندارد، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد، باطل است؛

۱۰. فرد کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد، به نحوی که عضو بعدی، قبل از خشک شدن عضو قبلی شسته یا مسح شود؛
۱۱. شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، به نحوی که دو نفری با هم دست بکشند و مسح کنند، وضو باطل است؛ اما دادن ظرف آب یا گرفتن شیلنگ، بلکه حتی ریختن آب هم روی دست وضو گیرنده، با فرض اینکه خود شخص می شویید و دست می کشد، مبطل نیست و اعانتی که وضو را باطل می کند، اعانت در خود وضو است، به گونه ای که گفته شود دیگری او را وضو داد؛
۱۲. در اعضای وضو، مانعی از رسیدن آب نباشد.

احکام وضو

(مسئله ۶۹) کسی که در کارهای وضو و شرایط آن، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شك می کند، باید به شك خود اعتنا نکند.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

(مسئله ۷۰) برای شش چیز وضو گرفتن لازم است:

۱. برای همه نمازها غیر از نماز میت؛
۲. برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز، حدتی از او سرزده باشد، مثلاً بول کرده باشد؛
۳. برای طواف واجب خانه کعبه؛
۴. اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد؛
۵. اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند؛
۶. برای کسی که لازم است و یا مجبور باشد که دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

(مسئله ۷۱) هفت چیز وضو را باطل می کند:

- ۱ و ۲. بول و غائط؛
۳. باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود؛
۴. خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود؛ ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود، وضو باطل نمی شود؛
۵. چیزهایی که عقل را از بین می برند، مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی؛
۶. استحاضه زنان (که بعداً گفته می شود)؛
۷. کاری که برای آن باید غسل کرد، مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و جای شکسته را می بندند و دارویی که روی زخم و مانند آن می گذارند، «جبیره» نامیده می شود.

(مسئله ۷۲) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستهاست و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، اگر اطراف آن شسته شود، کافی است؛ ولی چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، بهتر آن است که شخص، دست تر بر آن بکشد و بعد، پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد؛ و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم، نجس است و نمی توان آب کشید، باید اطراف زخم به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پایین شسته شود و بنا بر احتیاط مستحب، پارچه پاکی روی زخم گذاشته و دست تر روی آن بکشد، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست، شستن اطراف زخم، کافی است و در هر صورت، تیمم لازم نیست.

(مسئله ۷۳) اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، فرد باید تیمم نماید.

(س ۷۴) کسی که به علت جراحات وارد شده به بعضی از اعضای وضو، مجبور باشد که وضوی جبیره ای بگیرد، آیا می تواند برای بقا بر

طهارت، با اینکه وقت نماز نرسیده، وضوی جبیره ای بگیرد؟ آیا با این وضو می تواند نماز بخواند یا باید دوباره وضو بگیرد؟

ج - وضوی جبیره ای به قصد بودن بر طهارت که امری مرغوب فیه است، ظاهراً مانعی ندارد و شخص با همان وضو می تواند نماز بخواند. ۳/۷

(س ۷۵) در مأموریتهایی که می رویم، دائماً با روغنهای صنعتی که پاك کردن آن از روی دست، بدون مواد پاك کننده محال است، سر و کار داریم، و معمولاً هم در این مأموریتها مواد پاك کننده در اختیار نیست و نمی توان با خود حمل نمود. در چنین مواقعی تکلیف وضو و غسل چیست؟
ج- در صورت اضطرار، در حکم جبیره است و وضوی با آنها مانعی ندارد و درست است. ۷۵/۶/۱

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت تاست:

۱. غسل جنابت؛ ۲. غسل حیض؛ ۳. غسل نفاس؛ ۴. غسل استحاضه؛ ۵. غسل مسّ میّت؛ ۶. غسل میّت؛ ۷. غسلی که به واسطه نذر و قَسَم و مانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت

(مسئله ۷۶) انسان به دو چیز جُنُب می شود: اول جماع؛ دوم بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بدون شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

(مسئله ۷۷) اگر رطوبتی از مرد سالم خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن او سست شده، آن رطوبت، حکم منی دارد، و اگر هیچ يك از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی ندارد؛ اما در مرد بیمار، اگر با شهوت بیرون آمده باشد، در حکم منی است و لازم نیست بدن او سست شود؛ ولی وجود دو علامت دیگر برایش لازم است.

(س ۷۸) اگر آبی از انسان در حال خواب خارج شود، با توجه به اینکه انسان در حال خواب و یا بعد از بیداری، نمی تواند علایم سه گانه مربوط به مُحتلم شدن را تشخیص دهد، تکلیف چیست؟

ج- تا اجتماع علایم سه گانه احراز نشود، شخص، جُنُب نیست و تحقیق هم لازم نیست. ۷۴/۷/۲۶

(س ۷۹) شرایط جنابت در خانها را بیان فرمایید؟

ج- زنها فقط با آمیزش جنب می شوند و در غیر این صورت، جنب نمی شوند، مگر با یقین به خروج منی خودشان؛ و با شك در منی بودن، محکوم به نبودن آن است و جنب نیستند، هر چند رطوبت با شهوت و لذت بردن و با سستی بدن همراه باشد و این معنا، مقتضای جمع بین اخبار باب است،

هر چند خلاف آن معروف است. ۷۶/۱/۲

کارهایی که بر جُنُب حرام است

(مسئله ۸۰) پنج چیز بر جُنُب حرام است:

۱. رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا؛ همچنین اسامی مبارک پیامبران و امامان و حضرت زهرا (علیهم السلام)، به احتیاط واجب، حکم اسم خدا را دارد؛

۲. رفتن به مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله)، اگر چه از يك در داخل و از در دیگر خارج شود؛

۳. توقف در مساجد دیگر؛ ولی اگر از يك در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود، مانعی ندارد؛ و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان (علیهم السلام) هم توقف نکند، بلکه مطلقاً داخل نشود؛

۴. گذاشتن چیزی در مسجد؛

۵. خواندن سوره ای که سجده واجب دارد، و سوره های سجده دار عبارت اند از: سوره سی و دوم قرآن (سجده)؛ سوره چهل و یکم (فصلت)؛ سوره پنجاه و سوم (نجم)؛ سوره نود و ششم (علق)؛ و اگر يك حرف از این چهار سوره را هم بخواند، حرام است.

(س ۸۱) منظور از حرم در اماکن متبرکه و مزار ائمه اطهار (علیهم السلام) که دخول جُنُب و حائض در آن حرام است، چیست؟ آیا حرم

امامزادگان هم مشمول این حکم هست یا خیر؟

ج- منظور از حرم، اطراف ضریح و زیر گنبد است و شامل رواقها و صحنهایی که مسجد نیست، نمی شود، و دخول به حرم امامزادگان، اگر مسجد

نباشد، حرمت ندارد، هر چند، احترام حرم امامزادگان نیز مطلوب است. ۷۶/۳/۴

(س ۸۲) لمس کردن پول منقش به نامهای معصومان (علیهم السلام) و یا اسامی خداوند تعالی، برای شخص جُنُب و نیز شخص بدون وضو چه

حکمی دارد؟

ج- مسّ اسمای معصومان - صلوات الله علیهم اجمعین - بلکه مسّ «اسماء الله» که احتراماً روی نقد رایج نوشته شده برای کسی که جنب و یا

بی وضوست، ظاهراً مانعی ندارد.

غسل جنابت

(مسئله ۸۳) غسل جنابت به خودی خود، مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن، واجب می شود؛ ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن، غسل جنابت لازم نیست.

الف. غسل ترتیبی

(مسئله ۸۴) در «غسل ترتیبی» باید به نیت غسل، نخست سر و گردن، بعد بقیه بدن را بشوید، و ترتیب بین راست و چپ یعنی تقدم راست بر چپ در غسل شرط صحت نمی باشد و لازم نیست، گرچه احتیاط مستحب در رعایت است.

(س ۸۵) اگر کسی در غسل ترتیبی، ترتیب را رعایت نمی کرده، به این صورت که اول طرف راست، بعد طرف چپ و بعد سر و گردن را می شسته است، آیا غسل این شخص صحیح است یا خیر؟ اگر باطل است، در صورتی که نماز خوانده، آیا باید اعاده و قضا نماید؟

ج - اگر ترتیب لازم و واجب (ترتیب سر و گردن و بقیه بدن) رعایت نشود، غسل، باطل و اعاده و قضا هم لازم است، مگر در جاهل قاصر که اعاده و قضا لازم نیست و غسلش صحیح است و به حکم حدیث رفع، شرطیت ترتیب، از او مرفوع است. ۷۹/۷/۸

ب. غسل ارتماسی

(مسئله ۸۶) «غسل ارتماسی» آن است که تمام بدن به نیت غسل در آب قرار گیرد، هر چند به تدریج در آب فرو رود.

احکام غسل

(مسئله ۸۷) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی، پاک بودن تمام بدن لازم نیست؛ و اگر تمام بدن کسی نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است.

(س ۸۸) اگر پس از غسل دادن قسمتی از بدن (مثلاً سر و گردن و قسمت راست بدن)، بول یا رطوبتی از انسان خارج شود، آیا غسل باطل می شود و باید از اول شروع نماید یا خیر؟

ج - غسل باطل نمی شود و نیازی به شروع مجدد نیست؛ ولی با آن غسل نمی تواند نماز بخواند و برای خواندن نماز، باید وضو بگیرد. ۷۴/۱۱/۱۲

(س ۸۹) قبل از غسل مانعی در بدن بوده که پس از غسل مشاهده نمی شود؛ حکم غسل چیست؟

ج - حکم به صحت، خالی از قوت نیست، زیرا مشمول قاعده فراغ است؛ هر چند به علت عدم توجه هنگام غسل، احتیاط در اعاده است که برخی از فقها - قدس الله اسرارهم - آن را فتواً یا احتیاطاً شرط جریان دانسته اند. ۷۴/۳/۴

استحاضه

یکی از خونهایی که از رحم زن خارج می شود «خون استحاضه» است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه «مستحاضه» می گویند. خون حیض و استحاضه برای زنهایی که رحمشان را درآورده اند، نیست، چون هر دو خون از رحم است و با نبود آن، محلی برای آن نیست، و خونی که از آنها خارج می شود، مثل بقیه خونهای بدن است که فقط نجس است.

(مسئله ۹۰) خون استحاضه در بیشتر اوقات، زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست؛ ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

(مسئله ۹۱) خون استحاضه، سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره.

«قلیله» آن است که خون فقط روی پنبه ای را که زنان با خود برمی دارند آلوده کند و در آن فرو نرود؛

«متوسطه» آن است که خون در درون پنبه فرو رود و از طرف دیگر بیرون آید؛ ولی به دستمالی که معمولاً زنان برای جلوگیری از خون

می بندند، جاری نشود؛

«کثیره» نیز آن است که خون از پنبه به دستمال جاری شود.

احکام استحاضه

(مسئله ۹۲) در استحاضه قلیله، زن باید برای هر نماز يك وضو بگیرد و ظاهر فرج را هم، اگر خون به آن رسیده، آب بکشد و پنبه را عوض کند یا آب بکشد.

(مسئله ۹۳) اگر پیش از نماز یا در بین نماز، خون استحاضه متوسطه ببیند، باید برای آن نماز غسل کند، و برای بقیه نمازهای آن روز غسل لازم نیست.

(مسئله ۹۴) در استحاضه کثیره، علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسئله قبل گفته شد، مستحاضه باید برای هر نماز، دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و يك غسل برای نماز ظهر و عصر، و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید و غسل از وضو کفایت می کند.

(س ۹۵) شرط نزدیکی با مستحاضه، انجام غسل است؟ آیا مستحاضه قلیله هم باید غسل نماید، یا وضو کافی است؟

ج - در مستحاضه قلیله، غسل واجب نیست و برای نمازهایش وضو کفایت می کند، و وضو، شرط جواز مجامعت نیست. غسل فقط در مستحاضه متوسطه و کثیره، شرط جواز مجامعت است. ۷۴/۴/۱۴

حیض

«حیض» خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رَحَم زنها خارج می شود و زن را در موقع دیدن خون حیض «حائض» می گویند. (مسئله ۹۶) زندهای سیده، بعد از تمام شدن شصت سال قمری «یائسه» می شوند؛ یعنی خونی که می بینند، محکوم به حیض نیست، گرچه دارای صفات آن هم باشد؛ و زندهایی که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال قمری یائسه می شوند. خون زمان یائسگی، گرچه همه خصوصیات خون حیض را دارا باشد و عین همان خون باشد و به حَسَب واقع، حیض باشد؛ لیکن باز هم احکام حیض را ندارد و استحاضه است، چون معیار در احکام شرعی حیض، آن است که شارع آن را حیض قرار داده، نه هر حیض؛ کما اینکه مسافری که برای مثال، کمتر از مسافت شرعی، یعنی سه فرسخ و نیم برود و برگردد، گرچه مسافر عرفی است، اما مسافر شرعی نیست که احکام مسافر را داشته باشد.

(مسئله ۹۷) خونی که دختر پیش از تمام شدن ۱۴ سال و زن بعد از یائسه شدن می بیند، حیض نیست.

(مسئله ۹۸) دختری که نمی داند سیزده سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودنش پیدا کند، حیض است و معلوم می شود که بالغه شده است.

(س ۹۹) اخیراً برخی از پزشکان، با تجویز قرصهایی مخصوص برای بانوانی که به سن یائسگی رسیده اند، عادت ماهیانه آنان را به نحوی تنظیم می کنند که مثل قبل از یائسگی، در هر ماه در تاریخ معین و به مدت معین، خون می بینند و به عبارت دیگر، برای جلوگیری از مشکلات و بیماریهایی که قطع عادت ماهیانه برای بانوان پیش می آورد، عادت ماهانه را استمرار می دهند. چنین خونی، از نظر شرعی حکم حیض را دارد یا حکم استحاضه را؟

ج - در فرض مزبور، شرعاً محکوم به استحاضه است و احکام آن را دارد. ۷۵/۵/۵

(س ۱۰۰) خانمی در طول ماه رمضان برای جلوگیری از عادت ماهانه، از قرص ضد بارداری استفاده می کند و همراه با خوردن قرص، سه روز پشت سر هم، به مقدار خیلی کم لکه هایی می بیند و بعد از ماه مبارک رمضان، قرص خوردن را قطع می کند و خون حیض می بیند، آیا لکه های قبلی ملحق به خون حیض است؟ آیا این سه روز حیض می باشد یا نه؟

ج - در صورتی که در آن سه روز، موالات و پی در پی بودن حیض، محفوظ مانده و خون هیچ قطع نشده است، آن سه روز هم حیض است؛ اما اگر در هر روز مقداری کم، لکه خون دیده است، حیض نیست. ۶۹/۴/۳۰

احکام حائض

(مسئله ۱۰۱) چند چیز بر حائض حرام است:

۱. عبادتیهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود؛ ولی به جا آوردن عبادتیهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میّت، مانعی ندارد؛

۲. تمام چیزهایی که بر جُنُب حرام است و در احکام جنابت گفته شد؛

۳. جماع کردن در قَرَج و دُبُر، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگرچه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید؛ بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند.

نفاس

(مسئله ۱۰۲) از لحظه ای که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، «خون نفاس» است و زن را در آن حالت «نفساء» می گویند.

(مسئله ۱۰۳) لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رَحَم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رَحَم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند، خون نفاس است.

(مسئله ۱۰۴) ممکن است خون نفاس، يك لحظه بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

(س ۱۰۵) زنی که سزارین می شود و بچه را از پهلوی او خارج می کنند، خونی که می بیند، نفاس است یا استحاضه؟

ج - خونی که از مجرای طبیعی و به سبب ولادت بیرون می آید، محکوم به نفاس است، هر چند طفل را با جراحی از پهلو خارج کرده باشند؛ و اما خونی که از محل عمل به واسطه جراحی خارج می شود، نفاس نیست. ۷۶/۳/۵

مسائل متفرقه غسل

(س ۱۰۶) آیا می توان يك غسل واجب و يك غسل مستحب (مثل جنابت و جمعه) را با هم انجام داد و نیت جمع کرد؟ غسل واجب و غسل رجایی (مثل غسل توبه) را چطور؟ غسل مستحب و رجایی را چطور؟
ج - آری، مانعی ندارد و تداخل اغسال، مطلقاً جایز است. ۷۴/۸/۷

(س ۱۰۷) آیا با غسلهای مستحب، مانند جمعه و غیره یا غسلهای واجب، غیر از جنابت می توان نماز خواند و مجزی از وضو است، و یا اجزاء و عدم لزوم وضو اختصاص به غسل جنابت دارد همان طور که در مرسله ابن ابی عمیر آمده «کلّ غسل قبله وضوء الا غسل الجنابة» و یا در مرسله دیگرش آمده «فی کلّ غسل وضوء الا الجنابة»؟

ج - اظهر اجزاء غسل از وضو در همه اغسال است و اختصاص به جنابت ندارد و همان طور که در صحیحه محمد بن مسلم آمده «الغسل یجزی عن الوضوء و ایّ وضوء اطهر من الغسل» غسل به خاطر اطهریتش در همه جا مجزی از وضو است و لسان مثل صحیحه به خاطر اطهریة بر لسان مرسله، مقدم است و ظاهر بر اظهر حمل می شود و با جمع عرفی، تعارض بر فرض تحقق، بدوی می باشد. ۷۸/۱۲/۱۰
(س ۱۰۸) خونی که دختر پس از شب عروسی به مدت يك یا دو روز مشاهده می کند، غسل دارد یا خیر؟

ج - خیر، این خون غسل ندارد، چون خون قروح و جروح است و باید پس از آنکه غسل جنابت را انجام داد، خود را برای نماز تطهیر کند. ۷۶/۶/۴
(س ۱۰۹) خانمی صاحب عادت عددیه است (عادتش همیشه هفت روز بوده است)، ولی در ماه مبارک رمضان، در روز هشتم نیز لك می بیند، این لك چه حکمی دارد؟ آیا حیض است یا استحاضه؟

ج - اگر مطمئن است که دیدن خون به ده روز نمی رسد، محکوم به حیض است، و اگر مطمئن است که از ده روز تجاوز می کند، استحاضه است، و اگر شك دارد، باید بین اعمال مستحاضه و تروك حائض، جمع کند، تا معلوم شود که تجاوز می کند یا نه؛ اگر تجاوز کرد، معلوم می شود که استحاضه بوده، و فرض هم این است که به وظایفش عمل نموده، و اگر تجاوز نکرد، معلوم می شود که حیض بوده و باید مجدداً غسل حیض را انجام دهد، و چون محرّمات حائض را ترک نموده، باز گناهی بر او نیست. ۶۹/۴/۳۰

غسل مسّ میّت

(مسئله ۱۱۰) اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند، مس کند، یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند، باید غسل مسّ میّت نماید، چه در خواب مسّ کند، چه در بیداری، با اختیار مسّ کند یا بی اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میّت برسد، باید غسل کند؛ ولی اگر حیوان مرده ای را مسّ کند، غسل بر او واجب نیست.

(مسئله ۱۱۱) برای مسّ مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست؛ اگر چه جایی را که سرد شده، مسّ نماید.

(س ۱۱۲) کسی که میّتی را با دستکش غسل می دهد و کفن می کند، آیا غسل مسّ میّت بر او واجب می شود یا نه؟

ج - اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند، مسّ کند (یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند)، باید غسل مسّ میّت کند، و در فرض سؤال، غسل مسّ میّت واجب نیست، چون مسّ نشده است. ۷۵/۱۲/۱۹

احکام محتضر

(مسئله ۱۱۳) مسلمانی را که محتضر است، یعنی در حال جان دادن است، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخواباند، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد، و اگر خواباندن او کاملاً به این شکل ممکن نیست، بنا بر احتیاط واجب، تا اندازه ای که ممکن است، باید به این دستور عمل کنند، و چنانچه خواباندن او به هیچ وجه ممکن نباشد، به قصد احتیاط او را رو به قبله بنشانند، و اگر آن هم نشود، باز به قصد احتیاط او را به پهلو راست یا به پهلو چپ، رو به قبله بخوابانند.

احکام اموات

(مسئله ۱۱۴) غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان، بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیت کرده اند.

(مسئله ۱۱۵) برای غسل و کفن و نماز و دفن میّت، باید از ولیّ او اجازه بگیرند و اذن فحوی و رضایت او کافی است.

احکام غسل میّت

(مسئله ۱۱۶) واجب است میّت را سه غسل بدهند:

اول، با آبی که با «سدر» مخلوط باشد؛ دوم، با آبی که با «کافور» مخلوط باشد؛ سوم، با آب خالص.

(مسئله ۱۱۷) کسی که میّت را غسل می دهد، باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بالغ باشد و مسائل غسل را هم بداند.

(مسئله ۱۱۸) بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد و یا اینکه قبل از چهار ماهگی خلقتش کامل شده، باید غسل بدهند، و اگر چهار ماه کمتر دارد و خلقتش کامل نشده، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل، دفن کنند.

(مسئله ۱۱۹) غسل میت، مثل غسل جنابت است و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند، و احتیاط مستحب آن است که در غسل ترتیبی، هر يك از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند بلکه آب را روی آن بریزند. ناگفته نماند که عمده در غسل میت، تحقق غسل به نحو مذکور است با قصد قربت و لازم نیست که حتماً با دست و بدون واسطه باشد؛ بلکه اگر به وسیله دستگاهی خودکار که در اختیار غسل دهنده باشد، آنها به بدن میت برسد، غسل صحیح است، هر چند دستگاه با فشار دادن دکمه و روشن کردن کلید، آب را بریزد و میت را از این پهلو به آن پهلو بخواباند و همان دستگاه هم آنها را با سدر و کافور مخلوط نماید. به هر حال، عمده، تحقق سه غسل جداگانه است که با نیت قربت انجام گیرد و راه و وسیله تحقق، دخیل در صحت غسل نیست؛ بلکه اگر با دستگاههای خودکار، رعایت نظافت بیشتر برای غسل دهنده، بلکه میت بشود، اولی و بهتر است. چگونه چنین نباشد و حال آنکه در روایت صحیح از امام صادق (علیه السلام) است که: «من دوست می دارم کسی که میت را غسل می دهد در هنگام غسل دادن، پارچه ای را به دور دست خود بپیچد».

احکام کفن میت

(مسئله ۱۲۰) میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را «لنگ»، «پیراهن» و «سرتاسری» می گویند، کفن نمایند.

(مسئله ۱۲۱) لنگ و پیراهن باید به اندازه ای باشد که مردم به آن لنگ و پیراهن بگویند، گرچه بنا بر احتیاط مستحب، لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد، و همچنین بنا بر احتیاط مستحب، پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و درازی سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که يك طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

(مسئله ۱۲۲) مستحب است که انسان، کفن خود را تهیه نماید و تهیه آن، در افزایش عمر مؤثر است؛ کما اینکه مستحب است مخارج ترجیم و ایام ثلاث خود را هم تهیه نماید؛ اما باید از پول حلال و خمس داده شده باشد.

احکام حنوط

(مسئله ۱۲۳) بعد از غسل، واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پایهای او کافور بمالند، و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد، کافی نیست.

احکام نماز میت

(مسئله ۱۲۴) نماز خواندن بر میت مسلمان، اگرچه بچه باشد، واجب است؛ ولی باید پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان، مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

(مسئله ۱۲۵) نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسئله باشد، کافی نیست.

(س ۱۲۶) در نماز میت، اگر کسی نتواند ادعیه را به عربی بگوید، آیا می تواند تنها به پنج تکبیر اکتفا کند؟ اگر قادر بر عربی خواندن ادعیه باشد، آیا اکتفا به پنج تکبیر جایز است؟

ج - اگر کسی پیدا شود که ادعیه را به فارسی (یعنی ترجمه آن را) بخواند، باید به همان نحو نماز میت خوانده شود، وگرنه همان تکبیرات را بگویند، و در هر حال، بنا بر احتیاط واجب، بعد از دفن، هر زمان کسی پیدا شد که بتواند نماز میت را صحیح بخواند، باید نماز بر قبر میت خوانده شود. ۸/۱۸

۷۴

احکام دفن

(مسئله ۱۲۷) واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند؛ و در صورتی که ترس درندگان وجود نداشته باشد (که بدن او را از خاک بیرون آورند) و یا احتمال اذیت شدن انسانها از بوی میت در بین نباشد، اقوی کفایت تنها عنوان دفن در زمین است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که گودی قبر به همان اندازه مذکور در بالا باشد، و اگر ترس آن باشد که جانور، بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن، محکم کنند.

۵. اَجِبُ لِمَنْ غَسَلَ الْمَيِّتَ أَنْ يَلْفَ عَلَى يَدِهِ الْخَرْقَةَ حِينَ يَغْسِلُهُ (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۷۹).

۶. جهت آشنایی با کیفیت نماز میت، به «رساله توضیح المسائل»، دستور نماز میت مراجعه شود.

(مسئله ۱۲۸) میّت را باید در قبر به پهلوئی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

نیش قبر

(مسئله ۱۲۹) نیش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او، اگرچه طفل یا دیوانه باشد، حرام است؛ ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد، از حیث نیش قبر، مانعی ندارد.

(مسئله ۱۳۰) نیش قبر امامزاده ها و شهدا و علما و صلحا، اگرچه سالها بر آن گذشته باشد، در صورتی که زیارتگاه باشد، حرام است؛ بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد، بنا بر احتیاط واجب نباید آن را نیش کرد.

(س ۱۳۱) اگر فردی وصیّت کرد که او را در مکان خاصی (مثل کربلای معلّا) دفن کنند، ولی الآن انتقال جسد به آن مکان ممکن نباشد، چه باید کرد؟ آیا می توان به صورت امانت جسد را داخل بنایی قرار داد، یا باید او را در قبر دفن کنند و بعد از باز شدن راه، قبر را نیش کرده، جسد را منتقل کنند؟

ج - در صورتی که وصیّت کرده باشد و او را دفن کرده باشند، نیش جایز است؛ ولی اگر اراده انتقال جسد به مشرفه را دارند، بهتر آن است که او را در تابوتی گذارده، تابوت را دفن کنند؛ زیرا صورت اخیر خالی از اشکال یا لااقل دارای کمترین اشکال است. ۷۶/۳/۹

مسائل متفرقه میّت

(س ۱۳۲) چه زمانی احکام میّت (مانند ارث، وصیّت، عده وفات برای زوجه و...) بر میّت بار می شود؟ از زمان مرگ مغزی یا از زمان جدا کردن دستگاههای تنفسی و توقف ضربان قلب؟

ج - از زمانی که عرفاً بگویند شخص، مرده است و ضربان قلب و جریان خون، به طور کلی متوقف شود، احکام میّت بار می شود و زمان مرگ مغزی، زمان بار شدن احکام میّت نیست، هر چند در مورد برداشتن عضو، مانند قلب، منشأ اثر باشد. ۷۳/۹/۲۰

تیمّم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اول:

تهیّه آب به قدر وضو یا غسل، ممکن نباشد.

دوم:

(مسئله ۱۳۳) اگر کسی به واسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترس به آب نداشته باشد، باید تیمّم کند؛ همچنین است اگر تهیّه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقت داشته باشد که مردم، آن را تحمل نکنند.

سوم:

(مسئله ۱۳۴) اگر شخصی از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که به واسطه استعمال آن، بیماری یا عیبی در او پیدا شود، یا بیماری اش طول بکشد یا شدّت یابد یا به سختی معالجه شود، باید تیمّم نماید؛ ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

چهارم:

(مسئله ۱۳۵) هرگاه شخصی بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا همراهانش از تشنگی بمیرند یا بیمار شوند، یا به قدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید به جای وضو و غسل تیمّم نماید، و نیز اگر بترسد حیوانی مانند اسب و قاطر که معمولاً برای خوردن، سرش را نمی بُرند و یا حیوان حلال گوشتی که سربریدن آن باعث ضرر باشد، از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمّم نماید، اگرچه حیوان مال خودش نباشد؛ همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است، به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد، تلف شود.

پنجم:

(مسئله ۱۳۶) کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند؛ ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم:

(مسئله ۱۳۷) اگر کسی غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید به جای وضو و غسل، تیمم کند.

هفتم:

(مسئله ۱۳۸) هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر انسان وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند؛ کما اینکه اگر شك در این امر دارد نیز می تواند تیمم نماید، چون مسوِّغ تیمم، خوف درك ننمودن وقت نماز است.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

(مسئله ۱۳۹) تیمم به خاک، ریگ، کلوخ و سنگ، اگر پاک باشند، صحیح است و به گل پخته، مثل آجر و کوزه و آهک و گچ پخته نیز تیمم صحیح است.

(مسئله ۱۴۰) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک و سنگ مرمر سیاه و سایر اقسام سنگها صحیح است؛ ولی تیمم به جواهر، مثل سنگ عقیق و فیروزه، باطل است.

کیفیت تیمم

(مسئله ۱۴۱) در تیمم، چهار چیز واجب است:

۱. نیت؛

۲. زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است؛

۳. کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می روید، تا ابروها و بالای بینی، و بنا بر احتیاط واجب، باید دستها روی ابروها هم کشیده شود؛

۴. کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

احکام تیمم

(مسئله ۱۴۲) اگر شخص مختصری از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند، تیمم او باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسئله را نداند، یا فراموش کرده باشد؛ ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده، کافی است.

(س ۱۴۳) کسی به علت جراحات وارد شده به بعضی از اعضای وضو، مجبور است که تیمم نماید، آیا می تواند برای بقا بر طهارت (با اینکه وقت نماز نرسیده است) تیمم کند و با آن تیمم، نماز بخواند، یا اینکه باید دوباره تیمم کند؟

ج - تیمم به قصد بودن بر طهارت، که امری مرغوب فیہ است، ظاهراً مانعی ندارد و با همان تیمم قبل از وقت، اگر عذر تا آخر وقت باقی باشد،

می تواند نماز بخواند، «فإن التراب أحد الطهورین، و یکفیک عشر سنین». ۷۶/۲/۷

(س ۱۴۴) اگر کسی عمداً تا وقت تنگ نشود، غسل نکند و نماز نخواند و در تنگی وقت، نماز را با تیمم (تیمم بدل از غسل) بخواند و برای

نماز بعدی عمداً غسل نکند، نماز او چه حکمی دارد؟ آیا با همان تیمم، درست است؟

ج - تأخیر در نماز، عمداً و با تمکن از وضو و غسل تا تنگی وقت که فرد مجبور شود با تیمم آن را به جا آورد، گناه و معصیت است و باید توبه نماید،

هر چند خود نماز صحیح است و این گونه تیممها که برای تنگی وقت است، برای نمازهای بعدی که وقتش موسَّع است، مفید نیست و نماز با آن باطل

است، هر چند آن نماز را تا تنگی وقتش هم به تأخیر بیندازد که در این صورت، باز باید تیمم نماید و حکم سابق را دارد. ۷۰/۱۰/۲۷

(س ۱۴۵) اگر در کف دست تیمم کننده، خون خشک شده ای باشد و تطهیرش ممکن نباشد، آیا می تواند عین خون را برطرف کرده، تیمم کند، یا

باید با پشت دست تیمم کند؟

ج - به نظر اخیر این جانب، همان برطرف نمودن عین خون در طهارت و پاک شدن مثل کف دست کفایت می کند، ولی به هر حال طهارت ماسح، گرچه

شرط نیست، لیکن احتیاط مستحب، طهارت ماسح است، و اگر تطهیر ولو با زوال عین خون امکان ندارد، با همان کف دست تیمم کند؛ زیرا به پشت

دست منتقل نمی شود. ۷۶/۳/۸

احکام نماز

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش تاست:

۱. نماز یومیه؛ ۲. نماز آیات؛ ۳. نماز میت؛ ۴. نماز طواف واجب خانه کعبه؛ ۵. نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است؛ ۶. نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد، واجب می شود.

(س ۱۴۶) آیا نماز در حال جنگ، غرق شدن، آتش سوزی، نبودن طهورین (آب و خاک) یا ضرر داشتن آن دو، تقيّه، فلج بودن، بسته شدن بر تخت بیمارستان، ناتوان بودن حتی از اشاره با چشم و... از مسلمان ساقط می شود؟

ج - نماز به هیچ وجه ساقط نمی شود و باید ولو با اشاره چشم، سر یا به هر نحو ممکن دیگر، انجام شود و نماز خواندن به این نحو، مسقط تکلیف است، مگر در فاقد طهورین، که بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم به صورت ادا و هم به صورت قضا به جا آورد. ۷۵/۱۰/۱۸

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه، پنج نماز است: ظهر و عصر (هر کدام چهار رکعت)؛ نماز مغرب (سه رکعت)؛ نماز عشا (چهار رکعت)؛ و نماز صبح (دو رکعت).

وقت نماز ظهر و عصر

(مسئله ۱۴۷) نماز ظهر و عصر، هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند. وقت مخصوص نماز ظهر، از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد، و وقت مخصوص نماز عصر، موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر، به مغرب وقت مانده باشد که اگر کسی تا این موقع، نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند، و بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصر است، و اگر کسی اشتباهاً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، نمازش باطل است.

وقت نماز مغرب و عشا

(مسئله ۱۴۸) «مغرب» همان غروب عرفی است که استتار قرص می باشد و در تحقق مغرب احتیاج به بر طرف شدن سرخی طرف مشرق (ذهاب حُمَره مشرقیه) نیست.

(س ۱۴۹) بعضی از مراجع عظام، وقت نصف شب را یازده ساعت و ربع بعد از وقت اذان ظهر می دانند که آخر وقت نماز عشا است، نظر شما در این باره چیست؟

ج - چون به نظر این جانب از اذان صبح تا طلوع آفتاب جزو شب است، بنابراین، نصف شب را باید از اول غروب تا اول طلوع آفتاب حساب نمود نه تا سپیده صبح. ۷۵/۵/۳

وقت نماز صبح

(مسئله ۱۵۰) نزدیک اذان صبح، از طرف مشرق، سپیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را «فجر اول» گویند. موقعی که آن سپیده پهن شد «فجر دوم» و اول وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح، موقعی است که آفتاب طلوع می کند.

(س ۱۵۱) آیا در شبهای مهتابی، واجب است که بعد از اذان صبح، به مقداری ادای فریضه را به تأخیر انداخت تا سپیده فجر بر نور ماه غلبه محسوس پیدا کند یا خیر؟

ج - فرقی بین شبهای مهتابی و غیر آن نیست و اطمینان به طلوع صبح، کافی است، هر چند احتیاط مستحب، نخواندن نماز صبح، قبل از غلبه محسوس سپیده فجر و نیز امساک در صوم بعد از طلوع فجر و قبل از غلبه آن است. ۷۳/۱۰/۲۰

احکام وقت نماز

(مسئله ۱۵۲) موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است، یا يك ثقه (مورد اطمینان)، به داخل شدن وقت نماز خبر دهد.

(س ۱۵۳) این جانب در حال عزیمت به یکی از مناطقی هستم که شش ماه شب و شش ماه روز است. بفرمایید که وظیفه بنده نسبت به ادای نمازها و احیاناً روزه چگونه است و اوقات شرعی را چگونه محاسبه کنم؟

ج - در مکانهایی که تقریباً شش ماه شب و شش ماه روز است، یعنی روز و شبش بر خلاف متعارف است، وجوب روزه، علی الاقرب ساقط است، ولی نماز يك روز و يك شب در تمام سال، واجب است و طریق محاسبه اوقات شرعی به این صورت است که هنگامی که خورشید به منتهای درجه ارتفاعش رسید، ظهر شرعی است و وقتی که به منتهای درجه انخفازش رسید، نیمه شب است و نماز صبح، بعد از سپیده صبح تا قبل از طلوع خورشید، و نماز مغرب و عشا پس از غروب عرفی است و نتیجتاً در ظرف يك سال، بیش از پنج نماز بر او واجب نیست و اگر بخواهد احتیاط کند، شبانه روز را می تواند با ساعات متعارف از ایام محاسبه کند، یعنی هر ۲۴ ساعت را يك شبانه روز قرار دهد و نمازهای پنجگانه را بر حسب متعارف امکانه متعارفه انجام دهد. ۷۶/۳/۱۰

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

(مسئله ۱۵۴) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

احکام قبله

(مسئله ۱۵۵) خانه کعبه که در مکه معظمه واقع شده، قبله است و باید رو به روی آن نماز خواند؛ ولی کسی که در جای دور قرار دارد، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند، کافی است؛ همچنین است کارهای دیگری که مانند سربریدن حیوانات، باید رو به قبله انجام گیرد.

(س ۱۵۶) تا چه حد انحراف از قبله، نماز را باطل می کند؟

ج - انحراف از قبله با علم و عمد، مطلقاً نماز را باطل می کند؛ اما اگر بعد از تحقیق و تشخیص قبله، معلوم شود که انحراف به مقدار یمین یا یسار قبله

نبوده است، مانعی ندارد. ۷۴/۱/۱۸

پوشانیدن بدن در نماز

(مسئله ۱۵۷) مرد در حال نماز، اگر چه کسی او را نمی بیند، باید عورتین خود را بپوشاند، و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

(مسئله ۱۵۸) زن باید در موقع نماز، تمام بدن، حتی سر و موی خود را بپوشاند؛ ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها و پاها تا مچ، لازم نیست؛ اما برای آنکه یقین کند مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند.

(س ۱۵۹) آیا چادر در نماز شرط است یا می توان نماز را با مانتو، روسری و مقنعه خواند؟ و نیز بفرمایید در این باره، بین نماز فرادا و

جماعت، فرقی هست یا خیر؟

ج - آنچه که برای زن نمازگزار شرط است، پوشاندن کل بدن، غیر از وجه و کفین است، لیکن گفته می شود که امروز چادر، بهترین وسیله پوشش

برای بانوان است. ۷۵/۲/۱

لباس نمازگزار

(مسئله ۱۶۰) لباس نمازگزار پنج شرط دارد:

شرط اول:

(مسئله ۱۶۱) لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

شرط دوم:

(مسئله ۱۶۲) لباس نمازگزار که ساتر است، باید مباح باشد و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده نماید.

شرط سوم:

(مسئله ۱۶۳) لباس نمازگزار نباید از اجزای حیوان مرده ای باشد که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند؛ بلکه اگر کسی از حیوان مرده ای که مانند ماهی، خون جهنده ندارد، لباس تهیه کند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

شرط چهارم:

(مسئله ۱۶۴) لباس نمازگزار نباید از حیوان حرام گوشت باشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

شرط پنجم:

(مسئله ۱۶۵) پوشیدن لباس طلا یا طلا باف برای مرد، حرام و نماز خواندن با آن باطل است؛ ولی برای زن، در نماز و غیر نماز، اشکال ندارد.

(س ۱۶۶) استفاده از انگشترهای ساخته شده از طلای سفید که مخلوطی از طلای زرد و نقره است، برای مردان چگونه است؟ نماز با آن چه

حکمی دارد؟

ج - در حرمت استفاده از انگشتر طلا فرقی بین طلای خالص یا ممزوج نیست و نماز خواندن با آن نیز باطل است. همچنین گفته می شود استفاده مرد از طلا به صورت حلقه و یا بند ساعت و امثال آن، در هورمونهای جنسی او مؤثر است و در دختر شدن و پسر نشدن فرزند، بی تأثیر نیست. این مسائل، گرچه تمام حکمت و فلسفه حکم نیست؛ اما به هر حال، ممکن است یکی از جهات آن باشد؛ یعنی حفظ تعادل هورمونها در مرد، می تواند مؤثر

در حرمت باشد. ۷۱/۱/۲۵

(س ۱۶۷) آیا استفاده از انگشتر پلاتین و نقره در حین نماز، اشکال دارد یا خیر؟

ج - استفاده از آنها در نماز، مانعی ندارد. ۷۵/۷/۲۷

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاك باشد

(مسئله ۱۶۸) در سه صورت، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

۱. به واسطه زخم یا جراحت یا دُملی که در بدن اوست، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد؛
۲. بدن یا لباس او به اندازه کمتر از يك درهم (که تقریباً به اندازه يك اشرفی می شود)، به خون آلوده باشد؛
۳. ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

(مسئله ۱۶۹) در دو صورت، اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

۱. لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد؛
۲. لباس زن یا مردی که پرستار بچه است؛ نجس شده باشد.^۷

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار چند شرط دارد:

اول، آنکه مباح باشد؛

(مسئله ۱۷۰) دوم، آنکه مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر، ناچار باشد در جایی که حرکت دارد (مانند اتومبیل و کشتی و قطار) نماز بخواند، به مقداری که ممکن است، باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر مسیر آنها از سمت قبله به طرف دیگر تغییر کرد، به طرف قبله برگردد؛

سوم، آنکه در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی تواند در آنجا راست بایستد، یا به اندازه ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است، قیام و رکوع و سجود را به جا آورد؛

چهارم، آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است، به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد؛ ولی جایی که پیشانی را بر آن می گذارد، اگر نجس باشد، در صورتی که خشک هم باشد، نمازش باطل است و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار، اصلاً نجس نباشد؛ پنجم، آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای زانوهای او، بیش از چهار انگشت بسته، پست تر یا بلندتر نباشد، و احتیاط واجب آن است که از سر انگشتان پا هم بیشتر از این پست و بلندتر نباشد؛

(س ۱۷۱) اگر مادری جلوتر از پسرش که مشغول نماز خواندن است، نماز بخواند، نماز این دو نفر چه صورتی دارد؟ آیا نماز هر دو باطل است؟

ج - تقدّم زن بر مرد در نماز فرادا، هر چند موجب بطلان نماز مرد نیست، لیکن مکروه است زن و مرد مساوی یکدیگر بایستند و بنا بر احتیاط مستحب،

جای سجده یکی از جای سجده دیگری باید کمی عقب تر باشد. ۷۶/۱/۷

احکام مسجد

(مسئله ۱۷۲) نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخلی دیوار مسجد، حرام است و هرکس بفهمد که نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را برطرف کند؛ و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود، نجاستش را برطرف نمایند، مگر آنکه واقف، آن را جزو مسجد قرار نداده باشد و مساجد تخریب شده که جزو خیابان و کوچه شده، گرچه ترتیب احکام مسجد بر آنها، مطابق با احتیاط مستحب است، به جهت آنکه گفته می شود زمین مسجد به هیچ قیمت از مسجدیت نمی افتد؛ لیکن اقوی، خروج آن از مسجدیت و بودن آن مثل بقیّه خیابانها و کوچه هاست و با هم تفاوتی ندارند و با تغییر عنوان، احکام مسجدیت از بین می رود و عرفاً مسجد از بین رفته تلقی می شود؛ به علاوه که بقای عنوان مسجد، بی اثر است، پس اعتبارش هم غیر صحیح است.

(مسئله ۱۷۳) فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد، حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید این قبیل وسایل آن را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه به کار آن مسجد نیاید، باید در مسجد دیگری مصرف شود؛ ولی اگر در مسجدهای دیگر هم مورد استفاده نباشد، می توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است، صرف تعمیر همان مسجد، وگرنه صرف تعمیر مساجد دیگر نمایند.

(س ۱۷۴) آیا می توان مسجد یا حسینیه ای را که وقف است، ولی بنای آن قدیمی است و با کاهگل ساخته شده، خراب کرد و در همان جا با آجر و مصالح جدید درست کرد؟

۷. تفصیل این موارد، در «رساله توضیح المسائل»، در احکام نماز، آمده است.

ج - اگر تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند؛ بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده است، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند که این خود، تعمیر معنوی است، همان طور که فقیه یزدی، صاحب «عروة»، در پاسخ به استفتایی بیان داشته است. ۹/۱۰

۷۴

اذان و اقامه

(س ۱۷۵) گفتن اذان و اقامه در نمازهای مستحبی، به قصد قربت چگونه است؟ در نمازهای قضا شده یومیه، نماز آیات و وحشت چطور؟
ج - گفتن اذان و اقامه برای خواندن نمازهای واجب یومیه و قضای آنها، مستحب و برای نمازهای مستحبی، حرام است و در نماز آیات به جای اذان و اقامه، سه مرتبه گفتن «الصلاة» به قصد امید ثواب، مستحب است. ۷۴/۱۱/۱۲

واجبات نماز

واجبات نماز، یازده چیز است:

۱. نیت؛ ۲. قیام (ایستادن)؛ ۳. تکبیرة الاحرام، یعنی گفتن «الله اکبر» در اول نماز؛ ۴. رکوع؛ ۵. سجود؛ ۶. قرائت؛ ۷. ذکر؛ ۸. تشهد؛ ۹. سلام؛ ۱۰. ترتیب؛ ۱۱. موالات، یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

(مسئله ۱۷۶) بعضی از واجبات نماز، رکن است، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتبهاً، نماز باطل می شود و بعضی دیگر، رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود، نماز باطل می شود و چنانچه اشتبهاً کم یا زیاد گردد، نماز باطل نمی شود. ارکان نماز پنج چیز است:

۱. نیت؛ ۲. تکبیرة الاحرام؛ ۳. قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع؛ ۴. رکوع؛ ۵. دو سجده.

۱. نیت

(مسئله ۱۷۷) انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید که: چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربة الی الله.

۲. تکبیرة الاحرام

(مسئله ۱۷۸) گفتن «الله اکبر» در اول هر نماز، واجب و رکن است و باید «الله» و حروف «اکبر» و دو کلمه «الله» و «اکبر» پشت سر هم گفته شود و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط گفته شود، یا مثلاً کسی ترجمه آن را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

۳. قیام (ایستادن)

(مسئله ۱۷۹) قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را «قیام متصل به رکوع» می گویند «رکن» است؛ ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره، و قیام بعد از رکوع، رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

۴. قرائت

(مسئله ۱۸۰) در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن، يك سوره تمام بخواند.

(س ۱۸۱) تکلیف شخصی که قدرت فراگیری نماز صحیح را ندارد (مثلاً معلم هر چه تلاش می کند، شاگرد به علت عدم قدرت فراگیری، در نماز اشتباهاتی دارد و نمی تواند تلفظ صحیح را فراگیرد)، از نظر صحت نماز و یا مسائل شرعی مربوط به آن چیست؟

ج - صحت قرائت به مقدار قدرت و توان، کافی است و زیادت از آن، لازم نیست. ۸۰/۲/۳۰

(س ۱۸۲) اگر تسبیحات اربعه، کمتر یا بیشتر از سه مرتبه گفته شود، چه حکمی دارد؟

ج - يك مرتبه خواندن، کفایت می کند و خواندن تا سه مرتبه، مستحب است و خواندن مازاد بر آن، به قصد ذکر مطلق، بلاشکال است. ۷۴/۷/۴

۵. رکوع

(مسئله ۱۸۳) نمازگزار در هر رکعت، بعد از قرائت، باید به اندازه ای خم شود که بتواند دستهایش را به زانو بگذارد و این عمل را «رکوع» می گویند.

(مسئله ۱۸۴) اگر نمازگزار به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد، اشکال ندارد.

۶. سجود

(مسئله ۱۸۵) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع، دو سجده کند؛ و «سجده» آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سردو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

(مسئله ۱۸۶) دو سجده، روی هم يك ركن است که اگر کسی در نماز واجب، عمداً یا از روی فراموشی هردو را ترك کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

(س ۱۸۷) بعضی اوقات در سجده اول، پیشانی دو بار به مهر می خورد، آیا دو سجده حساب می شود؟

ج - يك سجده محسوب می شود، چون برگشت، قهری بوده و برگشت بدون اختیار، کالعدم است و سجده محسوب نمی شود. ۷۴/۲/۲۷

(س ۱۸۸) حکم سجده کردن بر سیمان، موزانیک، کاشی، آهک، گچ پخته و همچنین تیمم بر آنها چیست؟

ج - سجده کردن بر سیمان، موزانیک، کاشی و همانند آنها که در اثر تغییر و تحولات زیاد، ظاهراً زمین بر آنها صدق نمی کند، درست نیست؛ اما آهک، گچ پخته شده و مانند آنها مثل آهک و گچ خام، سجده بر آنها جایز است و تیمم بر موارد ذکر شده، حکم سجده بر آنها را دارد. ۷۶/۲/۲۸

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

(مسئله ۱۸۹) باید بر زمین و چیزهای غیرخوراکی ای که از زمین می روید، مانند چوب و برگ درخت، سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی، صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهای معدنی، مانند طلا و نقره و عقیق و فیروزه باطل است؛ اما سجده کردن بر سنگهای معدنی، مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه، اشکال ندارد.

سجده های واجب قرآن

(مسئله ۱۹۰) در هریک از چهار سوره «سجده»، «فُصِّلَتْ»، «نجم» و «علق»، يك آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد، باید سجده نماید.

(مسئله ۱۹۱) اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خواند، از دیگری هم بشنود، چنانچه گوش داده، دو سجده نماید و اگر به گوشش خورده، يك سجده کافی است.

۷. تشهد

(مسئله ۱۹۲) در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، نمازگزار باید بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند، یعنی بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

۸. سلام نماز

(مسئله ۱۹۳) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، واجب است نمازگزار، در حالی که نشسته و بدنش آرام است، بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» و احوط استجابی آن است که «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را اضافه نماید، یا بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، و مستحب است بعد از تشهد و قبل از سلام بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

۹. ترتیب

(مسئله ۱۹۴) اگر کسی عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد و یا ترتیب امور دیگری را عمداً به هم بزند، نمازش باطل می شود.

۱۰. موالات

(مسئله ۱۹۵) انسان باید نماز را با موالات بخواند؛ یعنی کارهای نماز، مانند رکوع و سجود و تشهد را پشت سر هم به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند، به طوری که معمول است، پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

قنوت

(مسئله ۱۹۶) در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است که نمازگزار «قنوت» بخواند، و در نماز «وتر»، با آنکه يك رکعت است، خواندن قنوت پیش از رکوع، مستحب است. «نماز جمعه» نیز در هر رکعت، يك قنوت دارد و «نماز آیات» پنج قنوت، «نماز عید فطر و قربان» در رکعت اول، پنج قنوت و در رکعت دوم، چهار قنوت دارند.

صلوات بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

(مسئله ۱۹۷) هر وقت انسان نام مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)، مانند محمد و احمد، یا لقب و کنیه آن جناب، مثل مصطفی و ابوالقاسم را بر زبان جاری سازد یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است که صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

(مسئله ۱۹۸) دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را «مبطلات» می گویند:

۱. در بین نماز، یکی از شرطهای آن از بین برود؛ مثلاً نمازگزار در بین نماز بفهمد که مکانش غصبی است؛
۲. در بین نماز، عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند، پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید؛ ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز، بول یا غائط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد، عمل نماید، نمازش باطل نمی شود، و نیز اگر در بین نماز، از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه عمل کرده باشد، نمازش صحیح است؛
۳. مثل بعض کسانی که شیعه نیستند، دستها را روی هم بگذارد؛
۴. بعد از خواندن حمد، آمین بگوید؛ ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود؛
۵. نمازگزار عمداً یا از روی فراموشی، پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد؛ بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است؛
۶. عمداً کلمه ای غیر از کلمات نماز بگوید که از آن کلمه قصد معنا کند، اگرچه معنا هم نداشته باشد و يك حرف هم باشد؛ بلکه اگر قصد هم نکند، در صورتی که دو حرف یا بیشتر باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید نماز را دوباره بخواند؛ ولی اگر سهواً بگوید، نمازش باطل نمی شود؛
۷. خنده با صدا و عمدی است و چنانچه سهواً با صدا بخندد یا لبخند بزند، نمازش باطل نمی شود؛
۸. برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند؛ ولی اگر برای کار دنیا بی صدا گریه کند، اشکال ندارد؛ اما اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است؛
۹. کاری که صورت نماز را به هم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، کم باشد یا زیاد، عمدی باشد یا از روی فراموشی؛ ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن با دست، اشکال ندارد؛
۱۰. خوردن و آشامیدن است، و احتیاط واجب آن است که انسان در حین نماز، هیچ چیز نخورد و نیاشامد؛ چه موالات نماز به هم بخورد یا نخورد، و چه بگویند نماز می خواند یا نگویند؛ لیکن اگر در بین نماز، غذایی را که لای دندانها مانده، فرو ببرد، نمازش باطل نمی شود؛
۱۱. شكّ در رکتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است؛
۱۲. نمازگزار رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد نماید.

مواردی که می توان نماز واجب را شکست

(مسئله ۱۹۹) شکستن نماز واجب از روی اختیار، حرام است؛ ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی، مانعی ندارد؛ اما شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد، مکروه است و کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند، معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نماز احتیاط

(مسئله ۲۰۰) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است؛ بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید. پس اگر يك رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، يك رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از تشهد، سلام دهد.

(مسئله ۲۰۱) نماز احتیاط، سوره و قنوت ندارد و نیت آن را نباید به زبان آورد، چون بین نماز احتیاط و نماز، نباید چیزهایی که نماز را باطل می کند، انجام داد و رکعات احتیاط، در حکم رکعات نماز است، و احتیاط واجب آن است که نمازگزار، سوره حمد را آهسته بخواند، ولی مستحب است «بسم الله الرحمن الرحيم» آن را بلند بگوید.

سجده سهو

(مسئله ۲۰۲) برای چهار چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو - به دستوری که بعداً گفته می شود - به جا آورد:

۱. چنانچه فرد در بین نماز، سهواً حرف بزند؛
۲. چنانچه انسان در جایی که نباید نماز را سلام دهد (مثلاً در رکعت اول)، سلام دهد؛
۳. در صورتی که تشهد را فراموش کند؛
۴. هرگاه در نماز چهار رکعتی، بعد از سجده دوم، شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت؛ و در دو مورد هم، احتیاط مستحب آن است که سجده سهو بنماید؛

الف. در جایی که يك سجده را فراموش نماید؛

ب. در جایی که باید بنشینند، مثلاً موقع خواندن تشهد، اشتباهاً بایستند، یا در جایی که باید بایستند، اشتباهاً بنشینند؛ مثلاً موقع خواندن حمد و سوره، اشتباهاً بنشینند.

(س ۲۰۳) اگر انسان فراموش کند و سجده سهو را انجام ندهد، نقل شده است که هر وقت یادش آمد، باید آن را به جا آورد. آیا منظور این است که در هر حالتی که بود (مثلاً بی وضو یا بدون چادر و یا بدون سجده گاه صحیح)، می تواند آن را به جا آورد؟ سجده سهو چند تاست؟

ج - شرایط نماز و سجده در سجده سهو، معتبر نیست، لذا فرد می تواند بدون وضو هم آن را انجام دهد؛ اما احتیاط در مراعات است؛ و سجده سهو، در

همه جا، دو سجده است. ۶۸/۱۱/۱۶

دستور سجده سهو

(مسئله ۲۰۴) دستور سجده سهو این است که نمازگزار، بعد از سلام نماز، فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»، یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛ ولی بهتر است بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد، بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد، سلام دهد، هر چند عدم شرطیت ذکر مخصوص، مانند عدم شرطیت شرایط سجده در سجده سهو، اقوی است. آری، آنچه در تحقق و صدق سجده معتبر است، در سجده سهو نیز معتبر است.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مسئله ۲۰۵) سجده و تشهد را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز، قضای آن را به جا می آورد، باید تمام شرایط نماز، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

کم و زیاد کردن اجزا و شرایط نماز

(مسئله ۲۰۶) هرگاه کسی چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگرچه يك حرف آن باشد، نمازش باطل است.
(مسئله ۲۰۷) اگر کسی به واسطه ندانستن مسئله، چیزی از اجزای نماز را کم یا زیاد کند، اگر جاهل قاصر باشد و آن جزء، رکن نباشد، نمازش صحیح است، وگرنه به احتیاط واجب، نماز او باطل است.

احکام نمازهای مستحبی

(س ۲۰۸) آیا تمام نمازهای مستحب، حتی نماز شب را می توان در حال حرکت خواند؟ کیفیت رکوع و سجده در این گونه نمازها چگونه است؟

ج - جایز است همه نمازهای مستحبی (مثل نماز شب) را در حال حرکت بخواند و رکوع و سجده را با اشاره انجام دهد. ۷۵/۵/۵

(س ۲۰۹) آیا نمازهای مستحبی را که اسماً به آنها نافله گفته نمی شود (مثل غفیله، نماز اول ماه و نمازهای دیگر)، چنانچه در وقت خوانده نشود، می توان بعداً قضا کرد؟

ج - نمازهای مستحب که مقید به وقت است (مثل نماز اول ماه، نماز غفیله و مانند آنها) قضا ندارد، چون آنچه بعداً به جا آورده می شود، به سبب نداشتن قید، قضا محسوب نمی شود و بین امر مقید و غیر مقید، تضاد و تباین وجود دارد. آری، در نوافلی که وقت، ظرف آهاس است (مانند نوافل یومیه)، قضای آنها صحیح و مشروع است. ۷۵/۱۲/۱۱

(س ۲۱۰) با توجه به اینکه دو رکعت نماز نشسته نافله عشا (نماز وتیره)، بدل از يك رکعت ایستاده است، آیا می توان این نماز را به صورت يك رکعت ایستاده خواند یا نه؟

ج - احوط، نشسته خواندن است و ایستاده خواندن، افضل است، و مطلقاً چه نشسته و چه ایستاده، باید دو رکعت خوانده شود. ۷۴/۸/۷

نماز مسافر

«مسافر» باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته به جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

۱. سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد؛

(مسئله ۲۱۱) کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگرچه رفتن او کمتر از چهار فرسخ هم باشد، باید نماز را شکسته بخواند؛ چه

همان روز و شب خواهد برگردد یا غیر آن روز و شب.

۲. از اول مسافرت، قصد هشت فرسخ را داشته باشد. پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ فاصله دارد، مسافرت کند و بعد از رسیدن به

آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر خواهد از آنجا هشت فرسخ دیگر برود یا مقداری برود که با برگشتن هشت فرسخ باشد، باید نمازش را شکسته بخواند؛

۳. در بین راه، از قصد خود برنگردد. پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردد شود و آنچه که رفته با برگشت، هشت فرسخ نباشد، باید نماز را تمام بخواند؛

۴. نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ، از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند. پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند؛

۵. برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی، مانند دزدی سفر کند، باید نمازش را تمام بخواند؛ همچنین است اگر خود سفر، حرام باشد، مثل آنکه برای او ضرر داشته باشد، یا زن، بدون اجازه شوهر به سفری برود که بر او واجب نباشد و منافی با شئون خانوادگی مرد و یا به صورت اعتراض و بیرون رفتن از خانه یا مزاحم حقوق واجب زوج باشد؛ ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نمازش را شکسته بخواند؛

۶. از صحرائشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حَشَمَشَمَان پیدا کنند، می مانند و بعد از چندی به جای دیگر می روند. صحرائشینهها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند؛

۷. کثیرالسفر نباشد. بنابراین، شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگرچه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند؛ ولی در سفر اول، اگرچه طول بکشد، نمازشان شکسته است؛

۸. به حدّ ترخص برسد، یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند، به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود؛ ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبدها را نبیند، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد؛ بلکه همین قدر که دیوارها کاملاً معلوم نباشد، کافی است.

(مسئله ۲۱۲) مسافر می تواند در «مسجدالحرام» و «مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله)» و «مسجد کوفه» نمازش را تمام بخواند؛ و همچنین است در مکه و مدینه. ولی اگر بخواد در جایی که اول جزو این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده و یا در غیر مسجدالحرام و مسجدالنبی(صلی الله علیه وآله)، در جاهای دیگر مکه و مدینه نماز بخواند، احتیاطاً مستحب آن است که شکسته بخواند، اگرچه اقوی، صحّت تمام است. همچنین مسافر می تواند در حرم و رواق حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) بلکه در مسجد متصل به حرم، نمازش را تمام بخواند.

(س ۲۱۳) برای کسی که از شهری به شهری دیگر مسافرت می کند، ابتدای سفر از کجاست؟ همچنین انتهای سفر که در صورت صدق مسافت شرعی، نمازش شکسته می شود، کجاست؟

ج - ابتدای مسافت، بیرون شهر است (یعنی جایی که خارج شهر محسوب می شود) و آخر مسافت، جای معین شهر است، اگر مقصد همان جا باشد. مثلاً اگر در بیمارستان شهر کار داشته باشد، آخر مسافت، همان بیمارستان است، و اگر می خواهد به شهری (مثلاً به قم یا مشهد برای زیارت و سیاحت) برود، آخر مسافت، اول شهر مقصد است. ۷۵/۲/۱۳

کسی که محل کارش غیر از وطن است

(س ۲۱۴) با عنایت به اینکه محل تولد و زندگی قبلی خود را هنوز هم وطن خود می دانم، تکلیف نمازم در سفر بین وطن اصلی و محل سکونت فعلی چیست؟

ج - اگر مسافت بین وطن اصلی و محل سکونت (وطن اتخاذ شده) کمتر از هشت فرسخ باشد، نماز در بین راه تمام است و اگر بیش از هشت فرسخ باشد، نماز در بین راه شکسته است. ۷۵/۸/۲

(س ۲۱۵) نماز و روزه کسی که مدتی در غیر وطن خود ساکن شده و هر روز مسافتی کمتر از ۲۲/۵ کیلومتر را طی می کند، چگونه است؟ اگر فاصله دو محل از مسافت شرعی بیشتر باشد، نماز و روزه اش چگونه است؟

ج - در هر صورت، نماز و روزه او تمام است؛ چون اگر مسافت، کمتر از مسافت شرعی باشد، مسافر نیست و احکام مسافر بر او بار نمی شود و محل سکونت برای او در حکم وطن است، و اگر بیش از مسافت شرعی باشد، در حکم کثیرالسفر است و نماز و روزه او تمام است. ۷۵/۶/۳

وطن و اعراض از آن

(س ۲۱۶) آیا تلاپی که در قم به قصد مدت غیر معین می مانند، اگر هفته ای يك مرتبه مسافرت کنند، قصد اقامه آنان به هم می خورد، یا آنکه این اشخاص چون قصد ماندن در قم در طی مدتی غیر معین نموده اند، این شهر وطن آنان محسوب می شود و نماز آنان تمام است؟

ج - هر جایی که انسان بنا دارد برای مدتی در آن بماند، در حکم وطن است و همه آثار وطن بر او بار می شود. بنابراین، روحانیون حوزه علمیه، دانشجویان، کارمندان و غیر آنان، هرگاه بنا باشد مدتی در مکانی برای تحصیل یا مأموریت بمانند، برای تمام خواندن نماز و گرفتن روزه، نیازی به قصد اقامه ندارند، زیرا مسافرت، مضر به آن نیست. ۷۴/۱۰/۲۲

(س ۲۱۷) زنی اهل شهری و همسر او اهل شهری دیگر، و محل زندگی آنها شهر سومی است. حکم نماز و روزه این زن در شهر و وطن همسرش چگونه است؟ آیا رفتن این زن به شهر دیگر به تبعیت از همسر، اعراض از وطن خودش محسوب می شود یا خیر؟

ج - چون بر حسب جریان عادی، بناست که با همسرش و در محل زندگی او زندگی کند، لذا اگر نسبت به محل زندگی شوهر قصد توطن کند، وطن او محسوب می شود، و اگر قصد توطن نکند و بناست بعد از مدتی و یا در آینده ای نامعلوم، به جای دیگر بروند، چنین محلی (که مدتی بنا دارد در آنجا زندگی کند)، برای آنان در حکم وطن است؛ اما محل زندگی قبلی، که بر حسب طبع برای زندگی به آنجا برنمی گردد، هر چند علاقه و حبّ به برگشتن داشته باشد، از وطنیت خارج است و دوست داشتن مراجعت، غیر از برنامه ریزی برای مراجعه است؛ اما در وطن اصلی همسرش، نمازش شکسته است. ۷۶/۲/۸

قصد اقامت

(س ۲۱۸) آیا قصد رفتن به اطراف، در مسیری مادون مسافت (کمتر از چهار فرسخ)، مضرّ به قصد اقامه ده روز است یا خیر؟
ج - مضر نیست و تحقق قصد اقامه، به قصد ماندن و محل توقف قرار دادن يك محل و یا يك شهر است. آری، بنا بر احتیاط واجب، ماندن شبها در غیر محل اقامه، مضرّ به قصد اقامه است؛ ولی رفت و آمد به مادون مسافت، به هر نحوی که باشد، موجب شکسته شدن نماز نمی شود، بنابراین، کسانی که بنا دارند در ماه رمضان در جایی بمانند که برای تبلیغ و یا کار دیگر به اطراف هم باید بروند، به شرط آنکه بعد آنجا کمتر از مسافت باشد، نمازشان تمام و روزه شان صحیح است.

کثیر السفر

(س ۲۱۹) کثیر السفر به چه کسی گفته می شود؟ همچنین اگر کثیر السفر، ده روز در جایی یا در وطن خود بماند، نمازش چگونه است؟
ج - کثیر السفر، کسی است که زیاد مسافرت می کند، به گونه ای که حداقل قبل از ده روز، يك مسافرت شرعی داشته باشد. چنین کسی اگر ده روز در جایی بماند، در سفر اول، نماز او شکسته و سفر دوم، تمام است. ۷۳/۴/۱۵

(س ۲۲۰) آیا معیار کثرت در کثیر السفر، مسافرت در زمینه شغل اوست، یا اینکه شغل مطرح نیست و فقط کثرت سفر، کافی است؟
ج - معیار، همان کثرت سفر است، چه در زمینه شغل باشد، یا غیر شغل. پس کثیر السفر، اگر به عمره مفرده هم مثلاً برود، نمازش تمام است. ۱۱/۱۲
۷۴/

(س ۲۲۱) به نظر جناب عالی، ملاک شکسته شدن نماز مسافر چیست؟ آیا فرقی بین بلاد کبیره و غیر کبیره در باره نماز مسافر هست یا نه؟
ج - هر کسی که مسافرت او زیاد باشد، به نحوی که حداقل ده روز در يك جا نمی ماند، حتی در سفری که مربوط به سفرهای قبلی و کارهای آن نباشد، نمازش تمام و روزه اش صحیح است، و بلاد کبیره (اگر محقق شود) حکمش با سایر بلاد متفاوت است؛ لیکن تهران بزرگ از بلاد کبیره نیست و بین آن و شهرهای دیگر ایران، تفاوتی از حیث وطن بودن و غیر آن نیست. ۷۴/۷/۴

نماز قضا

(مسئله ۲۲۲) کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را به جا آورد، اگرچه در تمام وقت نماز، خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد؛ ولی نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده، قضا ندارد.

(مسئله ۲۲۳) اگر کسی بعد از وقت نماز بفهمد نمازی که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

(س ۲۲۴) شخصی دچار سکنه مغزی شده و به کئی اختلال حواس پیدا کرده، به طوری که خوب و بد و کم و زیاد را درست تشخیص نمی دهد. این فرد، نماز هایش را که می خواند، گاهی در رکعت دوم سلام می دهد و گاهی بعد از اتمام نماز، دوباره شروع به خواندن حمد و سوره می کند و درست نمی تواند نماز هایش را بخواند، و بعد از چهار سال که در این وضع به سر می برد، فوت می کند. آیا نماز و روزه هایش را باید برای او قضا کرد یا نه؟

ج - نماز و روزه، با وجود اختلال حواس، واجب نیست و تکلیف، ساقط است، چون شرط تکلیف، سلامت حواس است، و چون بر خودش واجب نبوده است، قضایش هم بر ورثه واجب نیست. ۷۱/۱۱/۴

(س ۲۲۵) مردی در حین سفر، نماز را با انگشتر طلا خوانده است. حکم نماز او چگونه است؟ اگر قرار است قضا کند، آیا به همان صورت شکسته بخواند؟ (با توجه به اینکه حکم حرمت طلا بر مرد را می دانسته، و عمداً با آن نماز خوانده است).

ج - نمازش باطل است و اگر تا آخر وقت نماز در سفر بوده و وقت نماز گذشته، قضای آن قصر است؛ لیکن اگر در آخر وقت به وطن یا جایی رسیده که نماز در آنجا تمام بوده و قضا شده است، قضای آن تمام است. به هر حال، معیار در قضا، آخر وقت است و باید طبق وظیفه در آن مکان، قضا کند. ۷۵/۹

(س ۲۲۶) در باب قضای نمازهایی که حکمش قصر بوده، ولی تمام به جا آورده شده، یا بالعکس، وظیفه چیست؟

ج - نمازهایی که تمام بوده، ولی فرد آنها را قصرأ به جا آورده است، باید قضا نماید؛ ولی نمازهایی که قصر بوده، ولی آنها را تماماً به جا آورده، در صورتی که جاهل به اصل حکم بوده، یعنی نمی دانسته که در سفر، نماز شکسته است، قضا ندارد؛ ولی اگر اصل حکم را می دانسته، ولی به جزئیات آن جاهل بوده است، نمازهای خوانده شده قضا دارد.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مسئله ۲۲۷) اگر پدر نماز و روزه خود را به جا نیاورده باشد، چنانچه از روی نافرمانی ترك کرده و می توانسته قضا کند، بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگش به جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد؛ و نیز روزه ای را که در سفر نگرفته، اگرچه نمی توانسته قضا کند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید، یا برای او اجیر بگیرد.

نماز جماعت

(مسئله ۲۲۸) مستحب است که نمازهای واجب، خصوصاً نمازهای یومیه به جماعت خوانده شود و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می شنود، نماز جماعت بیشتر سفارش شده است.

(مسئله ۲۲۹) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنایی، جایز نیست و سزاوار نیست که انسان، بدون عذر، نماز جماعت را ترك کند.

(مسئله ۲۳۰) اگر به واسطه درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند، امام را نبینند، می توانند اقتدا کنند؛ همچنین اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند، می توانند اقتدا نمایند.

(مسئله ۲۳۱) کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند؛ اما اگر از يك طرف متصل باشد، می تواند اقتدا نماید.

(س ۲۳۲) اتصال صفوف در نماز چهار رکعتی با شکسته بودن نماز مأمومین مسافر از بین می رود و بعد، با خواندن نماز دیگری از جانب مسافران، درست می شود. برای کسانی که نمازشان تمام بوده است، تا آخر نماز، حکم جماعت محفوظ است یا نه؟

ج - اگر سریعاً اقتدا کنند، نماز جماعت صحیح است، یعنی جماعت دیگران هم صحیح است. ۷۴/۸/۷

(س ۲۳۳) آیا اعاده نماز جماعت با جماعتی غیر از جمعیت اول و یا با جماعتی بیشتر از بار اول، تا سه مرتبه، جایز است؟

ج - مانعی ندارد و اعاده نماز جماعت، با اختلاف مأمومین و یا امام، مطلقاً مستحب است. ۷۶/۲/۲۸

(س ۲۳۴) در نماز جماعت، اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که به جهتی، نماز امام باطل بوده، نماز مأموم صحیح است. چنانچه مأموم به قصد متابعت از امام، رکن اضافه به جا آورده باشد و بعد بفهمد که نماز امام باطل بوده، چه حکمی دارد؟

ج - چون جماعتش صحیح است، لذا مانند بقیه جماعتها، زیاد کردن رکن، مُعْتَقَر است و موجب بطلان نیست. ۷۳/۱۰/۲۹

شرایط امام جماعت

(مسئله ۲۳۵) امام جماعت باید عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده و بنا بر احتیاط مستحب بالغ باشد، و نماز را به طور صحیح بخواند، همچنین بنا بر احتیاط مستحب، اگر مأموم مرد است، امام او هم مرد باشد، ولی اقتدا کردن به بچه غیر ممیز جایز نیست.

(س ۲۳۶) با عنایت به اینکه عدالت، یکی از شرایط امام جماعت است، معیار شناخت عادل چیست؟

ج - معیار، اطمینان خود شخص به عدالت و حسن ظاهر یا شهادت عدلین و یا شایع و اشتهاار موجب اطمینان یا اقتدای عده ای از اهل محل است که باعث اطمینان شود. ۷۵/۶/۱۲

امامت جانبازان و معلولان

(س ۲۳۷) اشخاصی که نقص عضوی در یکی از اعضا (دست یا پا) دارند، به نحوی که قادرند ایستاده نماز بخوانند، آیا می توانند امام جماعت شوند یا خیر؟

ج - ظاهراً جایز است و اقتدا به آنان، مانند اقتدا به بقیه افرادی است که واجد شرایط امامت در نمازند، چون نماز امام، برحسب وظیفه خودش صحیح است و صحت برای او به طور کلی در اقتدا، و صحت جماعت کافی است.

احکام جماعت

(مسئله ۲۳۸) موقعی که مأموم نیت می کند، باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست؛ مثلاً اگر نیت کند که: «اقتدا می کنم به امام حاضر»، نمازش صحیح است.

(مسئله ۲۳۹) مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه چیز نماز را خودش بخواند؛ ولی اگر رکعت اول یا دوم او، رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

- (مسئله ۲۴۰) اگر مأوم بفهمد که امام، قسمتی از قرائت را غلط می خواند، در صورتی که مأوم عالم به تعدد امام در غلط خواندن نباشد، و خود مأوم آنچه را که امام غلط خوانده است و ما بعد آن را بخواند، اقوی صحت جماعت است.
- (مسئله ۲۴۱) مأوم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید؛ بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده، تکبیر نگوید.
- (مسئله ۲۴۲) اگر مأوم پیش از امام، عمداً هم سلام دهد، نمازش صحیح است.

نماز جمعه

- (مسئله ۲۴۳) در زمان غیبت ولی عصر (عج)، «نماز جمعه» با وجود همه شرایطش، واجب تخییری است؛ ولی احتیاط در خواندن نماز ظهر است.
- (س ۲۴۴) کسی که نماز جمعه نخوانده، می خواهد نماز ظهر بخواند. آیا قرائت را باید به جهر (بلند) بخواند یا إخفات (آهسته)؟ آیا اصلاً جهر، جایز است یا نه؟

ج - جهر در قرائت نماز ظهر روز جمعه، نه تنها جایز، بلکه علی الاقوی مستحب است. ۷۵/۱۰/۵

- (س ۲۴۵) نقل شده که در نماز جمعه، انسان حتماً باید قبل از رکوع اقتدا کند و در حال رکوع نمی تواند مثل سایر نمازها اقتدا کند، آیا این مسئله درست است؟

ج - نماز جمعه، در این گونه احکام مثل نمازهای یومیّه است. لذا در حال رکوع هم می توان اقتدا کرد. ۷۹/۷/۵

شرایط نماز جمعه

- (مسئله ۲۴۶) نماز جمعه، از شخص مریض و نابینا و کسی که رفتن برایش مشقت دارد و امثال آنان، همچنین زنان ساقط است، لیکن بر فرض حضور، مجزی از نماز ظهر است.
- (مسئله ۲۴۷) نماز جمعه باید به جماعت برگزار شود و نمی توان آن را به طور فرادا به جا آورد.
- (مسئله ۲۴۸) همه شرایطی که در نماز جماعت معتبر است، در نماز جمعه نیز لازم است؛ مانند نبودن حایل، بالاتر نبودن جای امام، فاصله بیش از حد نداشتن و غیر اینها.
- (مسئله ۲۴۹) کمترین فاصله لازم بین دو نماز جمعه، يك فرسخ است.

وقت نماز جمعه

- (مسئله ۲۵۰) وقت نماز جمعه با زوال خورشید شروع می شود و تا وقتی که سایه شاخص به اندازه دو قدم متعارف برسد، امتداد دارد؛ ولی احتیاط آن است که از اوایل عرفی زوال ظهر به تأخیر نیندازند و اگر تأخیر افتاد، احتیاط مستحب آن است که نماز ظهر را بخوانند.
- (مسئله ۲۵۱) اگر امام خطبه ها را قبلاً شروع کند و هنگام زوال به پایان برساند و نماز جمعه را شروع کند، صحیح است.

کیفیت نماز جمعه

- (مسئله ۲۵۲) نماز جمعه، دو رکعت است و کیفیت آن مانند نماز صبح است و مستحب است که حمد و سوره با صدای بلند خوانده شود و در رکعت اول، بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم، سوره منافقون را قرائت نمایند.
- (مسئله ۲۵۳) نماز جمعه دارای دو قنوت است و هر دو هم، مستحب مؤکد است. قنوت اول، قبل از رکوع رکعت اول و قنوت دوم، پس از رکوع رکعت دوم است.
- (مسئله ۲۵۴) نماز جمعه دارای دو خطبه است که مانند اصل نماز، واجب است و باید توسط امام جمعه ایراد شود. بدون ایراد دو خطبه، نماز جمعه محقق نمی شود.
- (مسئله ۲۵۵) واجب است که امام جمعه، دو خطبه را قبل از نماز جمعه بخواند و اگر اول نماز را به جا آورد، باطل است و در صورتی که وقت باقی است، باید پس از ایراد خطبه ها مجدداً نماز جمعه را بخواند؛ ولی اگر نسبت به حکم مسئله جاهل بوده یا اشتباه کرده، اعاده خطبه ها لازم نیست، بلکه اعاده نماز هم لازم نیست.
- (مسئله ۲۵۶) گفتن اذان دوم در روز جمعه، بدعت و حرام است.

نماز آیات

(مسئله ۲۵۷) «نماز آیات» که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه چهار چیز واجب می شود:

۱. گرفتن خورشید؛
۲. گرفتن ماه، اگرچه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد؛
۳. زلزله، اگرچه کسی هم نترسد؛

۴. رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها، در صورتی که بیشتر مردم بترسند و نیز بنا بر احتیاط واجب، باید برای حوادث وحشتناک زمینی مانند شکافتن و فرو رفتن زمین در صورتی که بیشتر مردم بترسند، نماز آیات بخوانند.

(مسئله ۲۵۸) چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری اتفاق بیفتند، فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست؛ ولی اگر مکان آنها به قدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود، نماز آیات بر آنان هم واجب است.

دستور نماز آیات

(مسئله ۲۵۹) نماز آیات، دو رکعت است و در هر رکعت، پنج رکوع دارد و دستور آن چنین است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و يك حمد و يك سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره يك حمد و يك سوره بخواند، باز به رکوع رود، تا پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم، دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد. همچنین شخص می تواند بعد از تکبیر الاحرام، يك حمد بخواند و بعد يك سوره را پنج قسمت نماید و قبل از هر رکوع، يك قسمت از آن را بخواند؛ مثلاً بعد از حمد، نیت سوره توحید را بکند و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را که يك آیه از سوره است، بخواند و به رکوع برود، سر بر دارد و بگوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و به رکوع برود و سپس سر بردارد و بگوید: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و سپس رکوع را تکرار نماید و بعد از سر برداشتن بگوید: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و به رکوع برود و بعد از سر برداشتن بگوید: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و به رکوع برود و سجده را به جا آورد و بعد، رکعت دوم را مثل رکعت اول به جا آورد.

(مسئله ۲۶۰) هر يك از رکوعهای نماز آیات، رکن است که اگر عمداً یا اشتهاً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

(مسئله ۲۶۱) «نماز عید فطر و قربان» در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام (علیه السلام) غایب است، مستحب است و می توان آن را به جماعت خواند؛ بلکه به جماعت خواندن، احوط است.

اجیر گرفتن برای نماز

(مسئله ۲۶۲) بعد از مرگ انسان، می توان برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زمان حیات به جا نیاورده، دیگری را اجیر کرد؛ یعنی به کسی مزد دهند که آنها را به جا آورد، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد، صحیح است.

(مسئله ۲۶۳) کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را که احتمال ابتلا به آن داده می شود، از روی تقلید صحیح بداند.

(س ۲۶۴) آیا خواندن نماز استیجاری یا گرفتن روزه استیجاری در سفر، جایز است؟

ج - خواندن نماز استیجاری در سفر، مانعی ندارد؛ ولی گرفتن روزه استیجاری در سفر، مانند بقیه روزه هاست که باطل و غیر جایز است. ۷۴/۱۱/۱۵

(س ۲۶۵) آیا مردی که برای نماز قضای زن اجیر شده، باید قرائت نمازها را همانند زنها آهسته بخواند یا باید به وظیفه خود عمل نماید؟

ج - نایب در مثل نماز باید به وظیفه خود عمل کند، نه به وظیفه منوب عنه. ۷۱/۱۱/۲۷

احکام روزه

نیت

(مسئله ۲۶۶) لازم نیست که انسان، نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلاً بگوید: «فردا را روزه می گیرم»؛ بلکه همین قدر که بنا دارد برای انجام فرمان خداوند عالم، از اذان صبح تا غروب آفتاب، کاری که روزه را باطل می کند، انجام ندهد، کافی است و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از غروب آفتاب، از انجام دادن کاری که روزه را باطل می کند، خودداری نماید. همین سنت حسنه ای که مسلمانان سحرهای ماه رمضان، برای سحری خوردن بیدار می شوند، در نیت کفایت می کند؛ بلکه همین که انسان در روز قبل به فکر روزه گرفتن فرداست، در نیت کفایت می کند، گرچه سحر هم بیدار نشود. خلاصه، نیت روزه و عبادتها، مثل نیت در همه اعمال است که انسان انجام می دهد، تنها در روزه و بقیه عبادات باید انگیزه، خدا و اطاعت از فرمان او باشد، یعنی قربه الی الله روزه بگیرد.

(مسئله ۲۶۷) انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند، و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

(مسئله ۲۶۸) اگر بیمار پیش از ظهر در ماه رمضان بهبود یابد و از اذان صبح تا آن وقت، کاری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد، و چنانچه بعد از ظهر بهبود یابد، روزه آن روز بر او واجب نیست.

(مسئله ۲۶۹) روزی را که انسان شك دارد آخر ماه شعبان است یا اول ماه رمضان، واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواد روزه بگیرد، نمی تواند نیت روزه رمضان کند؛ ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن بنماید، چنانچه بعد معلوم شود که در رمضان بوده، از رمضان حساب می شود.

(س ۲۷۰) شخصی یادش نیست که نیت روزه کرده یا نه و روزه اش را با شك و تردید در صحت و عدم صحت کامل کرده، آیا این روزه صحیح است یا خیر؟

ج - همین که سحری خورده و می خواسته روزه بگیرد، نیت روزه است، چون لزومی ندارد که نیت به زبان جاری شود، یا از قلب گذرانده شود. /۴

۷۵/۱۰

چیزهایی که روزه را باطل می کند

(مسئله ۲۷۱) نه چیز روزه را باطل می کنند:

۱. خوردن و آشامیدن؛ ۲. جماع؛ ۳. استمنا؛ ۴. دروغ بستن به خدا و پیامبر و جانشینان ایشان (علیهم السلام)؛ ۵. رساندن غبار غلیظ به حلق؛ ۶. فروبردن تمام سر در آب؛ ۷. باقی ماندن برجنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح؛ ۸. اماله کردن با چیزهای روان؛ ۹. قی کردن.

۱. خوردن و آشامیدن

(مسئله ۲۷۲) اگر روزه دار، عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن چیز معمول باشد، مثل نان و آب، و چه معمول نباشد، مثل خاك و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد. حتی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می شود، مگر آنکه رطوبت مسواك در آب دهان، به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

(مسئله ۲۷۳) فروبردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده، اشکال ندارد؛ ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

(مسئله ۲۷۴) انسان نمی تواند به دلیل ضعف، روزه اش را بخورد؛ ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاً نمی توان آن را تحمل کرد، خوردن روزه برایش جایز است.

(س ۲۷۵) آیا استفاده بیمار از تنقی و ریوی از اسپری ها، مضرّ به روزه شان است؟

ج - ظاهراً مبطل نیست و خوردن و آشامیدن محسوب نمی شود.

(س ۲۷۶) آیا شخص روزه دار بیمار، می تواند در ماه مبارک رمضان، سرم یا آمپول تقویتی تزریق کند؟

ج - نسبت به آمپول، احتیاط، در ترك است، هر چند نمی توان آن را مبطل دانست و صدق اكل و شرب بر آن، محل تأمل، بلکه منع است؛ لیکن بنا بر

احتیاط واجب، باید از سرمی که به جای غذا استفاده می شود، اجتناب نماید. ۷۶/۲/۱۸

۲. جماع

(مسئله ۲۷۷) «جماع» روزه را باطل می کند، اگرچه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

۳. استمنا

«استمنا» آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.

۴. دروغ بستن به خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

(مسئله ۲۷۸) اگر روزه دار با گفتن یا با نوشتن یا با اشاره و مانند اینها به خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جانشینان آن حضرت، عمداً نسبت دروغ بدهد، اگرچه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزه او باطل است، و بنا بر احتیاط واجب، حضرت زهرا (علیها السلام) و سایر پیامبران و جانشینان آنان هم در این حکم، فرقی ندارند.

(مسئله ۲۷۹) خواندن قرآن و ادعیه با اینکه شخص می داند بعضی الفاظ آن را غلط می خواند، در صورتی که مخاطب نداشته باشد و بدون قصد باشد، مضرّ به روزه نیست، چون قصد دروغ بستن ندارد و از باب ندانستن، ممکن است خلاف واقع و غلط خوانده شود. سیره هم بر این بوده که قرآن می خوانند، با اینکه می دانستند بعضی الفاظ را غلط می خوانند.

۵. رساندن غبار غلیظ به حلق

(مسئله ۲۸۰) رساندن غبار غلیظ به حلق، روزه را باطل می کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است، مثل آرد، و چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است.

(مسئله ۲۸۱) اگر به واسطه باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با اینکه متوجه است، مواظبت نکند و غبار به حلق او برسد، روزه اش باطل می شود.

(س ۲۸۲) کشیدن سیگار، تنباکو و غیره برای شخص روزه دار چه حکمی دارد؟

ج - دود سیگار، تنباکو و مانند آن، بنا بر احتیاط واجب، مبطل روزه است. ۷۶/۲/۲۲

۶. فروبردن سر در آب

(مسئله ۲۸۳) اگر روزه دار، عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، باید قضای آن روزه را بگیرد؛ ولی اگر تمام بدنش را آب بگیرد و مقداری از سرش بیرون باشد، روزه او باطل نمی شود.

(مسئله ۲۸۴) اگر روزه دار، نصف سر را يك دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

۷. باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

(مسئله ۲۸۵) اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است، عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است.

(مسئله ۲۸۶) اگر کسی عمداً، در غیر از روزه ماه رمضان و قضای آن - از اقسام روزه های واجب و مستحب - تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، روزه اش صحیح است.

(مسئله ۲۸۷) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد، پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند؛ همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و احتیاط مستحب در هر دو صورت، به دادن کفاره است.

(مسئله ۲۸۸) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است، عمداً تیمم نکند، روزه اش باطل است.

(س ۲۸۹) اگر کسی در ماه مبارک رمضان، قبل از اذان صبح از خواب بیدار شود، در حالی که در خواب محتمل شده و امکان غسل کردن هم نداشته باشد، حکم روزه اش چگونه است؟

ج - در ضیق وقت باید تیمم کند و روزه اش صحیح است.

(س ۲۹۰) قبل از ازدواج، سه سال بود که عادت می شدم، ولی نمی دانستم که باید غسل حیض انجام دهم. فقط زیر دوش می رفتم و صلوات بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او می فرستادم و روزه هایم را هم می گرفتم و در ایام عادت به مسجد هم رفته ام. آیا نماز و روزه هایم قضا دارد یا نه؟

ج - هر چند ظاهراً غسل، به همان نحو که در سؤال آمده، مبرئ ذمه بوده (چون قصد قربت، حاصل و جهل هم از راه قصور بوده که موجب سعه و رفع است)، لیکن احتیاط کردن با به جای آوردن قضای تدریجی نمازها، و به نحوی که در مشقت و حرج قرار نگیرید، خوب و مطلوب است، هر چند رعایتش لازم نیست؛ اما روزه ها قطعاً درست است و قضا ندارد، چون بقای بر حیض، عمدی نبوده است. ۷۵/۱۰/۱۸

۸. اِماله کردن

(مسئله ۲۹۱) اِماله کردن با چیز روان، اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می کند؛ ولی استعمال شیافهایی که برای معالجه است، اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که از استعمال شیافهایی که برای تغذیه از این مجراست، خودداری شود.

۹. قی کردن

(مسئله ۲۹۲) هرگاه روزه دار عمداً قی کند - اگر چه به واسطه بیماری و مانند آن ناچار باشد - روزه اش باطل می شود؛ ولی اگر سهواً یا بی اختیار باشد، اشکال ندارد.

(مسئله ۲۹۳) اگر روزه دار در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن، در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

(مسئله ۲۹۴) اگر انسان عمداً و از روی اختیار، کاری که روزه را باطل می کند، انجام دهد، روزه او باطل می شود، و چنانچه از روی فراموشی باشد، به روزه او ضرر نمی زند؛ ولی جنب، اگر بخوابد و به تقصیلی که در (مسئله ۲۸۷) گفته شد، تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

(مسئله ۲۹۵) اگر روزه دار، سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند، انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را انجام دهد، روزه او باطل می شود؛ و باید توجه داشت که هرگاه روزه ماه رمضان به وسیله یکی از مبطلات آن باطل شود، امساک از

مفطرات و مبطلات، هنوز به وجوب خود باقی است و انجام هر يك از آن مفطرات، حرام و معصیت کبیره است، و ناگفته نماند که هر چند روزه باطل است؛ اما وجوب امساک و روزه بودن بقیه ساعات روز، از احکام مختص روزه ماه رمضان است که شارع تعالی، به احترام رمضان و روزه آن، واجب نموده است. آری، روزه ای که در غیر ماه رمضان باشد، اگر باطل شد، انجام مبطل بعد از آن، وفق قاعده و جایز است و این حکم خلاف قاعده، مختص روزه ماه رمضان و ماه نزول قرآن و شهر الله است که به حسب ادله کافی و وافیه، ثابت است.

جاهایی که قضا و کفاره واجب است

(مسئله ۲۹۶) اگر روزه دار در روزه رمضان، عمداً قی کند، یا در شب جنب شود و به تفصیلی که در (مسئله ۲۸۷) گفته شد، سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روز را بگیرد، و چنانچه عمداً اِمالَه کند یا سر خود را زیر آب ببرد، بنا بر احتیاط مستحب، باید کفاره هم بدهد؛ ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند، عمداً انجام دهد، در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند، قضا و کفاره بر او واجب می شود، و باید توجه داشت که در روزه ماه رمضان، هرگاه روزه اش باطل شود، نمی تواند افطار کند و روزه خود را بخورد، چون امساک واجب است. بنابراین، اگر عمداً قی کند قضا بر او واجب می شود، و اگر بعد از آن چیزی بخورد، کفاره دارد.

کفاره روزه

(مسئله ۲۹۷) کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید يك بنده آزاد کند یا به دستوری که در مسئله بعد گفته می شود، دوماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام، يك مُد (که تقریباً ده سیر است) طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مُد که می تواند، به فقرا طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد، باید استغفار کند، اگر چه مثلاً يك مرتبه بگوید: «استغفر الله»، و احتیاط مستحب در فرض اخیر آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

(مسئله ۲۹۸) کسی که می خواهد دوماه کفاره روزه ماه رمضان را بگیرد، باید سی و يك روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد، اشکال ندارد.

(س ۲۹۹) کسی که در سال اول بلوغ، به سبب ندانستن یا عدم قدرت، روزه نگرفته است، حال وظیفه او چیست؟ آیا قضای آن کافی است، یا کفاره هم لازم است؟ در صورت داشتن علم و قدرت، حکم آن چیست؟

ج - در صورت داشتن علم و قدرت، باید کفاره بدهد؛ اما در صورت ندانستن یا عدم قدرت، قضا واجب است. آری، کفاره تأخیر قضا برای هر روز، يك مُد طعام و واجب است. ۷۵/۵/۳

احکام روزه قضا

(س ۳۰۰) دختر بچه دوازده ساله ای، از مرجعی که سن بلوغ را نه سالگی می دانسته، تقلید می کرده و در آن زمان، به دلیل بیماری، تعدادی از روزه های خود را خورده است. حال پس از رحلت آن مرجع، از شما تقلید می کند. با توجه به نظر حضرت عالی درباره سن تکلیف دختر، آیا باید قضای روزه های نگرفته را بگیرد، یا از گردن او ساقط است؟

ج - اگر بیماری اش تا رمضان دیگر ادامه پیدا کرده، قضا ندارد، وگرنه باید قضا کند، و فتوای این جانب، از زمان تقلید به بعد برای او حجت است. ۱۴
۷۴/۱۲/

احکام روزه مسافر

(مسئله ۳۰۱) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر، دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می خواند (مثل کسی که زیاد مسافرت می کند و کثیرالسفر است و مسافرت برای او امری سهل و عادی است، یا سفر او سفر معصیت است)، باید در سفر روزه بگیرد.

(مسئله ۳۰۲) مسافرت در ماه رمضان، مانعی ندارد؛ ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است.

(س ۳۰۳) آیا ملاک در درست بودن روزه برای کسی که بعد از ظهر به مسافرت می رود، بیرون رفتن بعد از ظهر از خانه است یا بیرون رفتن بعد از ظهر از شهر؟

ج - ملاک، محل سکونت و شهر است، یعنی هنگام زوال ظهر باید در محل زندگی و شهر باشد، نه در حد ترخص و در مسیر سفر، تا روزه آن روزش درست باشد.

(س ۳۰۴) شخصی که قبل از ظهر در ماه مبارک رمضان، مسافر بوده، اگر قبل از اذان به جایی رسیده که اذان شهر را می شنود و دیوارهای آن را می بیند، ولی هنوز وارد شهر نشده، آیا روزه آن روزش صحیح است یا خیر؟

ج - ظاهراً روزه اش درست نیست و حق افطار دارد، هر چند احتیاط مستحب در گرفتن روزه و قضای آن است، و احوط و اولی برای کسی که مطمئن است یا شك دارد که قبل از ظهر وارد شهر می شود یا نه، آن است که روزه خود را در همان حال سفر، افطار کند.

(س ۳۰۵) در صورتی که تکلیف مکلف در بعضی موارد، جمع بین قصر و اتمام باشد، آیا می تواند روزه بگیرد یا نه؟ و اگر روزه گرفت و در ماه رمضان بود، آیا لازم است بعداً آن را قضا کند یا خیر؟

ج - جاهایی که احتیاطاً بین نماز قصر و اتمام، جمع می شود، نسبت به روزه هم جمعش به گرفتن روزه و قضای آن است. ۷۵/۲/۱۳

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

(مسئله ۳۰۶) کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست؛ ولی در صورت دوم، باید برای هر روز يك مُد (تقریباً ده سیر است) طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

(مسئله ۳۰۷) اگر انسان بیماری ای دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست؛ ولی در صورت دوم، باید برای هر روز يك مُد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد؛ و احتیاطاً واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است، آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، واجب نیست روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

(مسئله ۳۰۸) زن حامله ای که زاییدن او نزدیک است و روزه برای خود او یا بچه اش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و اگر ضرر برای بچه بوده نه خود او، باید برای هر روز، يك مُد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، و در هر دو صورت، روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

(س ۳۰۹) زنی که به بچه شیر می دهد، و شیر او کم است و دایه ای هم نیست تا برای این طفل بگیرد، و خودش هم اگر روزه بگیرد، برای طفلش ضرر دارد، آیا باید روزه بگیرد یا نه؟

ج - روزه بر او واجب نیست؛ ولی برای هر روز، اگر ضرر برای بچه بوده نه خود او، باید يك مُد طعام (۷۵۰ گرم گندم، جو و مانند اینها) به فقیر بدهد و بعداً قضای آن را هم تا سال دیگر بگیرد، و اگر تا سال آینده نگرفت، باید برای تأخیر قضای روزه هم برای هر روز، يك مُد طعام، از باب كفاره تأخیر به فقیر بدهد و همین حکم، نسبت به زن حامله که در (مسئله ۳۰۷) گفته شد، جاری است. ۷۵/۱۲/۱۹

(س ۳۱۰) دختری که به حد بلوغ رسیده است و به واسطه ضعف بنیه نمی تواند در ماه مبارك رمضان روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان تا سال دیگر نیز نمی تواند قضا کند، حکمش چیست؟

ج - دختری که بالغه شده تکلیفش مانند بقیه مکلفان است. لذا اگر از ماه رمضان تا رمضان دیگر نتوانست به سبب ضعف مفرط بنیه، روزه اش را قضا کند، قضا از او ساقط است؛ لیکن برای هر روز باید يك مُد طعام (۷۵۰ گرم گندم و یا نان و برنج و ماکارونی و مانند اینها) به فقیر بدهد. ۷۵/۱/۱۴

احکام روزه های مستحب

(س ۳۱۱) بنده در روز بیست و پنجم ذی القعدة (یوم دحوالأرض)، نظر به استحباب مؤکد روزه، نیت روزه کردم، ولی متأسفانه قبل از اذان صبح که بیدار شدم، محتلم شده بودم و چون در سر کار کشیک بودم، به حمام دسترس نداشتم، لذا تیمم بدل از غسل کرده، خوابیدم و بعد از اذان هم وضو گرفتم و با توجه به ضیق وقت، با همان لباسها نماز خواندم و آن روز را روزه گرفتم، آیا روزه و نماز من صحیح بوده است؟

ج - در روزه مستحبی، بقا بر جنابت، ولو عمداً، تا اذان صبح، موجب بطلان روزه نیست و با فرض تیمم برای روزه مستحبی و بقای عذر و گرفتن وضو، نماز هم صحیح است، و تطهیر بدن و لباس برای نماز به هر مقداری که ممکن است، واجب، و در غیر صورت امکان، نماز به همان نحو صحیح است. ۷۵/۶/۳

(س ۳۱۲) روزه مستحبی فرزند، بدون اجازه پدر و مادری که منظورشان از منع فرزند، دلسوزی است، و نیز روزه مستحبی زن، بدون اجازه شوهر، چه حکمی دارد؟

ج - روزه مستحبی اولاد، اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود، جایز نیست؛ بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی منع کنند، احتیاطاً مستحب آن است که روزه نگیرد. اما زن اگر به واسطه گرفتن روزه مستحبی، حق شوهرش از بین برود، نباید روزه بگیرد؛ همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی (نه برای اذیت کردن) منع کند، بنا بر احتیاطاً مستحب، باید خودداری کند. ۷۴/۷/۲۹

راه ثابت شدن اول ماه

(مسئله ۳۱۳) اول ماه به چهار چیز ثابت می شود:

۱. خود انسان ماه را ببیند؛
۲. عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم؛ همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود؛
۳. دو مرد عادل بگویند که در شب، ماه را دیده ایم؛ ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد، مثل اینکه بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اول ماه ثابت نمی شود؛ اما اگر در تشخیص بعضی از خصوصیات اختلاف داشته باشند، مثل آنکه یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود، به گفته آنان، اول ماه ثابت می شود؛

۴. سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه شوآل ثابت می شود.

(مسئله ۳۱۴) حجیت حکم حاکم نسبت به اول ماه و هلال به نظر این جانب، محل اشکال، بلکه منع است و هر کسی باید خود، حجّت شرعی بر اول ماه داشته باشد.

روزه های حرام و مکروه

(مسئله ۳۱۵) روزه «عید فطر و قربان» حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر ماه شعبان است یا اول ماه رمضان، اگر به نیت روز اول رمضان روزه بگیرد، حرام است.

(مسئله ۳۱۶) کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه پزشک بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد، و کسی که یقین یا گمان دارد، بلکه اگر احتمال عقلایی هم بدهد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه پزشک بگوید ضرر ندارد، نباید روزه بگیرد، چون معیار و مناط، خوف ضرر است نه یقین، و گمان و خوف، با احتمال هم تحقق دارد و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست.

مسائل متفرقه روزه

(س ۳۱۷) آیا زن می تواند برای اینکه روزه های ماه رمضان را بگیرد، قرص بخورد تا عادت نشود؟ روزه اش چگونه است؟

ج - این کار جایز و روزه اش صحیح است.

احکام اعتکاف

«اعتکاف» ماندن در مسجد به قصد عبادت و قریه الی الله است؛ بلکه ماندن در مسجد به قصد قربت هم کفایت می کند، هر چند احوط، انضمام قصد عبادت هم می باشد. در هر زمانی که روزه در آن صحیح است، اعتکاف هم درست می باشد و افضل اوقات آن، ماه رمضان و افضل، دهه آخر ماه رمضان است و اعتکاف، به حسب اصل شرع، مستحب است و می توان برای خود و یا نیابتاً از غیر - چه زنده یا مرده - انجام داد، هر چند احتیاط مستحب نسبت به نیابت از زنده به جا آوردن به امید کسب ثواب است.

شرایط اعتکاف

صحت اعتکاف، هشت شرط دارد:

۱. ایمان؛ ۲. عقل؛ ۳. قصد قربت؛ ۴. روزه گرفتن؛ ۵. کمتر از سه روز نبودن؛ ۶. در مساجد اربعه و یا مسجد جامع باشد؛ ۷. اجازه شوهر نسبت به زن، اگر منافی با حق شوهر باشد؛ ۸. بیرون نرفتن از مسجد.

(مسئله ۳۱۸) اعتکاف در غیر از مسجد جامع، مانند مسجد قبیله و محله و یا مسجدی که جامع بودنش مشکوک است، صحیح نیست. (س ۳۱۹)

منظور از مساجد جامع جهت اعتکاف، چه مساجدی است؟ آیا ممکن است يك شهر دارای چند مسجد جامع باشد؟

ج - مسجد جامع، مسجدی عمومی است که محل اجتماع عامه مردم است و اختصاص به اهل يك محله یا گروهی خاص یا زمانی خاص نداشته باشد، و

ممکن است در يك شهر، چندین مسجد جامع وجود داشته باشد. ۷۶/۳/۲۰

(س ۳۲۰) در شهرهای بزرگ، مانند تهران، هر محله ای برای خود مسجدی دارد و بعضی از آنها هم از اهمیت خاصی از حیث رفت و آمد و

اجتماع مردم برخوردار است. آیا چنین مساجدی مسجد جامع شهر محسوب می شوند تا اعتکاف در آنها صحیح باشد؟

ج - معیار، جامعیت برای شهر است نه جامعیت برای محله. لذا اگر جامعیت برای شهر محرز نشود، اعتکاف صحیح نیست. ۷۶/۳/۲۰

کارهایی که بر معتکف حرام است

پنج چیز بر معتکف حرام است:

۱. انجام دادن امور شهویه مربوط به زنان، مانند آمیزش و لمس کردن و بوسیدن؛

۲. استمنا؛

۳. استنشام بوهای خوش و یا گیاهان خوشبو و لذت بردن از آن؛

۴. خرید و فروش، بلکه بنا بر احوط مطلق تجارت؛

۵. مجادله و مباحثه برای کوبیدن طرف و غلبه بر او.

احکام خمس

(مسئله ۳۲۱) در هفت چیز خمس واجب می شود:

۱. منفعت کسب؛ ۲. معدن؛ ۳. گنج؛ ۴. مال حلال مخلوط به حرام؛ ۵. جواهری که به واسطه غواصی، در دریا به دست می آید؛ ۶. غنیمت جنگ؛ ۷. زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

۱. منفعت کسب

(مسئله ۳۲۲) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبه‌های دیگر، مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه می‌تواند را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و خانواده اش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی یک پنجم آن را به دستوری که بعداً گفته می شود، بپردازد.

(مسئله ۳۲۳) اگر به واسطه قناعت کردن و سخت گرفتن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، ادای خمس آن واجب نیست و از مؤنه محسوب می گردد، هر چند احتیاط مستحب در ادای آن است. شهید (قدس سره) در «الدروس» فرموده: «لو أسرف حسب علیه ولو قتر حسب له»^۸ (مسئله ۳۲۴) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، یک پنجم آن چیز، مال او نمی شود.

(مسئله ۳۲۵) اگر کسی درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنهاست، اگرچه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بپردازد؛ ولی اگر مثلاً از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند، استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بپردازد.

(مسئله ۳۲۶) مالی را که انسان برای به دست آوردن فایده خرج می کند، از فایده کسر می شود، چون جزو سرمایه مخمس سال قبل بوده، خمس ندارد.

(مسئله ۳۲۷) آنچه شخص از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاث و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

(س ۳۲۸) این جانب سال قبل در استخدام دولت بودم. لذا مقداری مابه التفاوت حقوق طلب دارم که امسال پرداخت خواهد شد، و از طرفی امسال بیکارم و نیاز مالی دارم. خواهشمند است، بفرمایید آیا پرداخت خمس این پولی که دریافت خواهم کرد، بر من واجب است یا خیر؟
ج - این پول جزو درآمد سال وصول است. پس اگر تا آخر سال به مصرف زندگی و هزینه های آن نرسد و مازاد بر نمونه باشد، خمس دارد. ۶/۲۱

۷۱

(س ۳۲۹) در صورتی از پول مخمس، باغ یا ملکی خریداری شود، چنانچه آن را نفروشد، آیا باز متعلق خمس است یا خیر؟

ج - ارتقای قیمت و سود اضافه بر خرید، جزو ارباح مکاسب است که اگر مازاد بر نمونه سال باشد، خمس به آن تعلق می گیرد. آری، اگر برای تجارت باشد، قیمت اضافه شده در هر سال، جزو درآمد همان سال است، و اگر برای تجارت نباشد، معیار، زمان فروش است. ۷۴/۴/۱۴

(س ۳۳۰) گاهی به افراد، مبلغی عیدی، تشویقی یا هدیه پرداخت می شود. اگر فرد قناعت کند و سال خمسی اش برسد، چه حکمی دارد؟

ج - خمس به هبه، هدیه و عیدی تعلق نمی گیرد؛ اما تشویقی که به حساب کار است، جزو ارباح مکاسب است و اگر اضافه بر نمونه سال باشد، خمس به آن تعلق می گیرد. ۷۴/۳/۱۱

(س ۳۳۱) همسر شخصی کارمند دولت بوده و فوت کرده است و اکنون حقوق و وظیفه یا مستمری دریافت می کند. آیا این حقوق، متعلق خمس است یا ارث محسوب می شود؟ و اگر دولت مقداری بر آن مستمری بیفزاید، آیا به آن زیادی (اگر سال بر آن بگذرد) خمس تعلق می گیرد؟

ج - حقوق و وظیفه (چه رسد به مستمری جزء) که به سبب فوت دیگران به انسان می دهند، متعلق خمس نیست، و تعلق نگرفتن خمس به آنچه که دولت آن را اضافه کرده است، روشن تر و واضح تر از اصل است. ۷۰/۸/۲۲

(س ۳۳۲) این جانب مبلغی را به عنوان ودیعه جهت خرید ماشین سواری، به حساب یک شرکت خودروسازی واریز کرده ام تا در سال آینده آن ماشین را تحویل بگیرم. آیا به این مبلغ، خمس تعلق می گیرد؟

ج - اگر مورد احتیاج باشد، چون خرج برای نمونه است، خمس ندارد.

(س ۳۳۳) اشخاصی تراکتوری خریده اند و زمینهای مردم را شخم می زنند و اجرت می گیرند، لیکن اجرت دریافتی آنان به اندازه مخارج زندگی است. آیا تراکتور خمس دارد یا نه؟

ج - همه آنچه که از درآمد آن برای تأمین معیشت استفاده می شود، سرمایه است و خمس به آن تعلق می گیرد، ولو در پرداخت خمس، به صورت اقساط عمل کند. ۷۴/۱۲/۲۴

(س ۳۳۴) شخصی خانه ای را با قرض ساخته و مدتی در آن زندگی کرده است؛ اما به علت نداشتن شغل و نیاز به سرمایه جهت کسب، خانه را فروخته و اکنون خود، مستأجر است و با پول خانه قرضهای خود را ادا کرده و با مقداری از آن، ماشین و اثاث منزل خریده و مابقی را سرمایه کسب قرار داده است، بفرمایید خمس به چه مقدار از مال او تعلق می گیرد؟

ج - به چیزی از پول مثل خانه فروشی که منونه بوده، تا خانه تهیه نشده، خمس تعلق نمی گیرد، حتی به آنها که سرمایه شده است. آری، سود حاصل از آن، جزو درآمد کسبی و ارباح مکاسب است.

(س ۳۳۵) مبلغ یک میلیون تومان پول پیش به عنوان قرض الحسنه در اختیار صاحبخانه ام گذاشته ام تا ماهیانه اجاره کمتری برای خانه پرداخت کنم، آیا این پول خمس دارد یا خیر؟

ج - پولی که به صاحبخانه به عنوان قرض الحسنه داده شده، و صاحبخانه هم آن را گرفته تا اجاره کمتری بگیرد، پول داده شده، چون منونه مستأجر است، خمس ندارد، مگر زمانی که از منونه و مورد احتیاج بودن خارج شود و مازاد بر منونه سال باشد که در این فرض به آن، خمس تعلق می گیرد. ۷۴/۴/۱۵

(س ۳۳۶) اگر قیمت خانه مسکونی از زمان خرید بالا برود، آیا به زیادی قیمت، خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

ج - قبل از فروش، جزو درآمد و متعلق خمس نیست، لیکن بعد از فروش، اگر برای منونه مصرف نشود، یا مورد احتیاج برای منونه نباشد، جزو ارباح مکاسب و مورد تعلق خمس است. ۷۴/۴/۱۵

(س ۳۳۷) شخصی برای عمره مفرده ثبت نام کرده (درحالی که رفتن او به عمره قطعی است و برای رفتن نیز به ناچار باید مقداری پول به حساب واریز کند، ولی نوبت او به سال بعد موکول شده)، آیا سر سال خمسی، به این پولی که به حساب سازمان حج و زیارت واریز شده، خمس تعلق می گیرد یا نه؟

ج - مخارج سفر عمره و غیر آن از سفرهای زیارتی که به طور متعارف انجام می گیرد، متعلق خمس نیست و جزو منونه حساب می شود. ۱۲/۸/۷۵

(س ۳۳۸) آیا اگر پولی برای خرید جهیزیه کنار گذاشته شود، با جنس آن که خریداری شود، فرق دارد یا خیر؟

ج - ظاهراً فرقی ندارد و متعلق خمس نیست.

(س ۳۳۹) جوانی هستم که می خواهم ازدواج کنم. مقداری پول جهت این کار، پس انداز کرده و می کنم. آیا به این پس انداز، خمس تعلق می گیرد؟

ج - خمس مبالغی که کنار گذاشته شده، اگر در زمان مراجع قبلی بوده که خمس آن را واجب می دانسته اند، باید پرداخت شود؛ اما آنچه که از این زمان به بعد، برای مخارج لازم ازدواج پس انداز می کنید، به نظر این جانب خمس ندارد. ۷۴/۲/۶

(س ۳۴۰) چنانچه سرمایه مخمس به علت زیان یا هزینه زندگی نقصان یابد، آیا می توان از منونه سال بعد، رفع نقصان کرد؟

ج - نمی توان رفع نقصان کرد و موجودی آخر هر سال، معیار سال بعد است؛ یعنی اگر سال بعد چیزی به آن اضافه شود، هر چند هنوز به سرمایه سال قبل نرسیده، باید خمسش را پرداخت کرد. ۷۴/۸/۲۸

(س ۳۴۱) شخصی سر سال خمسی خود، با اینکه بدهکار است، مبلغی پول نقد دارد. آیا به این پول، خمس تعلق می گیرد؟

ج - اگر زمان پرداخت دین فرا رسیده و می خواهد با آن پول نقد، دین و بدهکاری خود را بپردازد و دین هم برای سرمایه نبوده، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد، چون مازاد بر منونه سال است. ۷۵/۱۱/۱۸

(س ۳۴۲) اگر حقوق کارمند دولت به جهت مشکلات اداری، چند ماه قطع شود و به حساب او واریز نشود و در همین مدت، سال خمسی او فرا برسد، آیا او موظف است وقتی که پول به حسابش واریز شد، خمس آن را پرداخت کند؟

ج - جزو درآمد سال وصول است نه سال گذشته، چون در اختیارش نبوده، و فایده بالفعل بر آن صادق نبوده است. ۷۴/۷/۱۱

(س ۳۴۳) فردی که در ادارات و مؤسسات دولتی استخدام می شود، از موقعی که حقوق به او پرداخت می شود، اداره یا مؤسسه مربوط، مبلغی از حقوقش را به عنوان بازنشستگی کسر می کند و موقعی که بازنشسته شد، هر ماه، مقداری از مبلغ مذکور را به او می پردازند. آیا این

مبلغ را که از حقوق او کسر کرده اند و بعد از بازنشستگی به او می پردازند، خمس دارد یا خیر؟ بر فرض وجوب خمس، آیا وجوب تخمیس آن، فوری است یا اینکه جزو منافع سالی است که به او پرداخت می شود؟

ج - جزو منافع سالی است که به او پرداخت می شود. ۷۴/۱۰/۲۲

۲. معدن

(مسئله ۳۴۴) اگر کسی از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بپردازد.

(مسئله ۳۴۵) گچ و آهک و گل سرشوی و گل سرخ، بنا بر احتیاط واجب، از معدن محسوب می شود و خمس دارد.

(مسئله ۳۴۶) اگر کسی شغلش استخراج معدن باشد، با ادای خمس معدن که گفته شد، خمس دیگری از راه درآمد کسبی به او تعلق نمی گیرد. پس اگر بعد از گذشتن سال و اخراج مئونه از درآمد معدنش اضافه ای داشت، خمس ندارد و همان خمس معدن که قبلاً داده کافی است.

۳. گنج

«گنج» مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیواری پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

(مسئله ۳۴۷) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست، گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بپردازد.

۴. مال حلال مخلوط به حرام

(مسئله ۳۴۸) اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال داده شود و بعد از دادن خمس، بقیه مال، حلال می شود.

(مسئله ۳۴۹) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند، ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از مجتهد جامع الشرائط هم اجازه بگیرد.

۵. جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید

(مسئله ۳۵۰) اگر به واسطه غواصی در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا به دست می آید، بیرون آورند - رویدنی باشد یا معدنی - چنانچه ارزش آن به هجده نخود طلا برسد، باید بعد از کم کردن مخارج، خمس باقی مانده آن را بپردازند، چه در يك دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، و آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد یا از چند جنس؛ ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند، هر کدام که ارزش سهمش به هجده نخود طلا برسد، باید خمس بدهد.

۶. غنیمت

(مسئله ۳۵۱) اگر مسلمانان به امر امام (علیه السلام) با کفار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها «غنیمت» گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السلام) صلاح می داند به مصرف خاصی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بپردازند.

۷. زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

(مسئله ۳۵۲) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمانی بخرد، باید خمس آن را از همان زمین واگذار نماید؛ و اگر پول آن را هم بپردازد، اشکال ندارد؛ ولی اگر غیر از پول، چیز دیگری بدهد، باید به اذن مجتهد جامع الشرائط باشد، و نیز اگر خانه و مغازه و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند، باید خمس زمین آن را بپردازد، و اگر خانه و مغازه را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود، خمس زمین واجب نیست و در دادن این خمس، قصد قربت لازم نیست، بلکه مجتهد جامع الشرائط هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

مصرف خمس

(مسئله ۳۵۳) خمس را باید دو قسمت کنند، يك قسمت آن، معروف به سهم سادات است که باید آن را به مرجع تقلید تسلیم کنند و یا با اجازه او به سید فقیر یا سید یتیم یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند، و نصف دیگر آن، سهم امام (علیه السلام) است که در این زمان، باید به مرجع تقلید یا وکیل یا نماینده او بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد، برسانند؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی بدهد که از او تقلید نمی کند، در صورتی که او اجازه داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به يك شکل مصرف می کنند.

مسائل متفرقه خمس

(س ۳۵۴) اگر با رسیدن سال خمسی، زن و شوهر، از روی عمد، دارایی خود را به یکدیگر ببخشند، مسئله خمس دارایی آنان چه حکمی پیدا می کند؟

ج - چون هیه برای فرار از خمس است، بریء الذمه نمی شوند و باید خمس آن را بپردازند. ۷۱/۷/۲۶

(س ۳۵۵) آیا وجوهاتی را که توسط مجتهد جامع الشرائط یا نماینده او دستگردان شده، می توان به مجتهدان دیگر یا نمایندگان آنان داد یا خیر؟

ج - جایز نیست و در حکم تصرف در مال غیر است. ۷۲/۳/۴

(س ۳۵۶) آیا می توان سهم سادات را بدون اجازه مجتهد به سادات فقیر و مستحق پرداخت یا نه؟

ج - نمی توان پرداخت و احتیاج به اجازه دارد. ۷۳/۱۲/۵

(س ۳۵۷) آیا کاهش ارزش پول در خمس تأثیری دارد یا خیر؟

ج - تا زمانی که جامعه و عرف، بالا رفتن قیمت چیزی را فایده می داند، کم ارزش شدن پول، مضر به تعلق خمس نیست و خمس در فایده است و معیار

هم، صدق عرفی آن است. ۷۵/۱۱/۶

احکام زکات

(مسئله ۳۵۸) زکات در نه چیز واجب است:

۱. گندم؛ ۲. جو؛ ۳. خرما؛ ۴. کشمش؛ ۵. طلا؛ ۶. نقره؛ ۷. شتر؛ ۸. گاو؛ ۹. گوسفند.

اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد - با شرایطی که بعداً گفته می شود - باید مقداری را که معین شده به یکی از مصرفیهای که دستور داده شده، برساند.

(س ۳۵۹) حقیر مزرعه برنج دارم و در رساله ها فقط نه چیز مشمول زکات است. با توجه به اینکه در عربستان در زمان پیامبر (صلی الله

علیه و آله) برنج موضوعیت نداشته، آیا به برنج هم زکات تعلق می گیرد؟ اگر تعلق می گیرد، نصابش چقدر است؟

ج - زکات به همان نه چیز تعلق می گیرد و فلسفه احکام، با همه ابعادش برای بشر روشن نیست. چگونه برنج با آن همه زحمت را با گندم (مخصوصاً

دیم) برابر حساب کنیم؟ به علاوه اینکه خود مسئله برنج، در زمان ائمه (علیهم السلام) هم مورد بحث بوده است. ۷۰/۶/۳۰

شرایط واجب شدن زکات

(مسئله ۳۶۰) زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب (که بعداً گفته می شود) برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و

بتواند در آن مال، تصرف کند.

(س ۳۶۱) افراد خانواده ای که تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (قدس سره) هستند، قطعه زمینی دارند که از آن سالانه مثلاً ۲۸۰۰ کیلوگرم

جو برداشت می کنند. آیا با توجه به مسلم بودن فقر این خانواده، پرداخت زکات بر آنان واجب است؟

ج - زکات، متعلق به محصول کشاورزی است نه به درآمد. لذا اگر شرایط تعلق زکات به مال آنان تمام باشد، باید زکات بپردازند، ولو اینکه خود، فقیر

باشند. ۷۵/۲/۱۷

زکات گندم، جو، خرما و کشمش (غلات اربعه)

(مسئله ۳۶۲) زکات گندم، جو، خرما، کشمش، وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها از ۲۸۸ من تبریز، ۴۵ منقال کم

است که معادل «۸۴۷/۲۰۷» کیلوگرم می شود.

(س ۳۶۳) جهت آبیاری از آب رودخانه، از کشاورزان پولی به عنوان میرابی و لایروبی دریافت می شود که قیمت این آب با آبیاری با موتور

یکی می شود. در این صورت، زکات گندم و جو يك دهم محصول یا يك بیستم آن است یا اینکه این هزینه باید جزو مخارج، محسوب شود و زکات

يك بیستم حساب شود؟

ج - هزینه ها جزو مخارجی است که برای زرع مصرف می شود، لیکن زکات آن يك دهم است. ۷۵/۱۱/۱۴

زکات طلا و نقره

(مسئله ۳۶۴) زکات طلا و نقره، در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رایج باشد؛ و اگر سکه آن هم از بین رفته

باشد، باید زکات آن را بپردازند.

زکات شتر، گاو و گوسفند (انعام ثلاثه)

(مسئله ۳۶۵) زکات شتر، گاو و گوسفند، غیر از شرطهایی که در وجوب اصل زکات گفته شده، دو شرط دیگر هم دارد:

۱. حیوان در تمام سال بیکار باشد و اگر در تمام سال، فقط یکی دو روز کار کرده باشد، زکات آن واجب است؛

۲. حیوان در تمام سال از علف بیابان بچرد. پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را (چه روز و چه شب) از علف چیده شده یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك شخص دیگری است، بچرد، زکات ندارد؛ ولی اگر در تمام سال يك یا دو روز از علف مالك بخورد، بنا بر احتیاط، زکات آن واجب است، بلکه خالی از قوت نیست.

مصرف زکات

(مسئله ۳۶۶) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

۱. به فقیر^۱ بدهد، و آن، کسی است که مخارج سال خود و خانواده اش را ندارد؛
 ۲. به مسکین بدهد، و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند؛
 ۳. به کسی بدهد که از طرف امام(علیه السلام) یا نایب امام، مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام(علیه السلام) یا نایب امام یا فقرا برساند؛
 ۴. به کافر هایی که اگر زکات به آنان بدهند، به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند؛
 ۵. خریداری بنده و آزاد کردن آن؛
 ۶. به بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد؛
 ۷. فی سبیل الله بدهد، یعنی خرج کردن در کاری که مانند ساختن مسجد، منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفعش به عموم مسلمانان می رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد، به هر نحو که باشد؛
 ۸. به ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر، درمانده شده است.^۱
- (مسئله ۳۶۷) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است؛ بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحباً است به طوری که دروغ نشود، به اسم پیشکش بدهد، ولی باید قصد زکات نماید.

شرایط کسانی که مستحق زکات اند

- (مسئله ۳۶۸) کسی که زکات می گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر شیعه بودن او برای پرداخت کننده زکات خصوصاً از راه شرعی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات از بین برود و بعد معلوم شود که شیعه نبوده، لازم نیست دوباره زکات بدهد.
- (مسئله ۳۶۹) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه آنچه را می دهد، ملك طفل یا دیوانه باشد.
- (مسئله ۳۷۰) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است، از زکات بدهد، ولی دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.
- (مسئله ۳۷۱) زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر، زکات را صرف مخارج روزانه او نماید.

نیت زکات

(مسئله ۳۷۲) انسان باید زکات را به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم، بپردازد و در نیت، معین کند که آنچه را می پردازد، زکات مال است، یا زکات فطره؛ ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می پردازد، زکات گندم است یا زکات جو.

مسائل متفرقه زکات

(مسئله ۳۷۳) موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و نیز موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد یا از مال خود جدا کند، و زکات طلا، نقره، گاو، گوسفند و شتر را هم بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد یا از مال خود جدا نماید، ولی بعد از جدا کردن، اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می تواند زکات را به انتظار او، ولو تا چند ماه، نگه دارد.

زکات فطره

(مسئله ۳۷۴) کسی که موقع غروب شب عید فطر، بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر و بنده شخص دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی که نانخور او هستند، هر نفری يك صاع (که تقریباً سه کیلو است) گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد، و اگر پول یکی از اینها را هم بپردازد، کافی است.

۹. کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند، فقیر نیست.

۱۰. تفصیل این موارد، در «رساله توضیح المسائل»، در احکام مصرف زکات، آمده است.

(مسئله ۳۷۵) کسی که مخارج سال خود و خانواده اش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و خانواده اش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(مسئله ۳۷۶) انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نانخور او حساب می شوند، پرداخت کند؛ کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، و در شهر خود او باشند یا در شهری دیگر.

(مسئله ۳۷۷) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نانخور او حساب شود، واجب نیست فطره او را پرداخت کند، اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نانخور او حساب می شوند، بپردازد.

(س ۳۷۸) زکات فطره میهمان شب عید فطر بر عهده چه کسی است؟

ج - بر عهده خود میهمان است، حتی اگر قبل از غروب وارد شود؛ زیرا با مصرف غذا و افطاری يك شب، نانخور بودن و عیلولت صدق نمی کند و میزبان، می تواند با اجازه و رضایت میهمان، زکات فطره او را بپردازد. ۷۳/۲/۱۰

(س ۳۷۹) زکات فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد خانه او می شود، بر عهده کیست؟

ج - بر عهده خود میهمان است، مگر آنکه بخواهد چندین روز بماند، به طوری که نانخور صاحبخانه محسوب شود.

(س ۳۸۰) فطریه سربازهایی که در سربازخانه ها از جیره دولتی استفاده می کنند، بر عهده خود آنان است یا بر عهده دولت؟ آیا سربازان،

عائله دولت محسوب می شوند یا نه؟

ج - بر عهده دولت نیست، و اگر خودشان توان پرداخت را دارند و پول غذا را می دهند، باید زکات خود را بپردازند، و اگر غذا به آنان می دهند، به

طوری که نانخور دولت محسوب می شوند، بنا بر احتیاط باز هم زکات فطره بر عهده خود آنهاست، هر چند عدم تعلق به خود آنان هم، خالی از وجه نیست.

مصرف زکات فطره

(مسئله ۳۸۱) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی برسانند که قبلاً برای زکات مال گفته شد، کافی است؛ ولی احتیاط مستحب آن است

که فقط به فقرای شیعه بدهند.

(س ۳۸۲) آیا می توان زکات و فطریه را به سادات فقیر داد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن، به چه صورت باید پرداخت شود؟

ج - سید می تواند فطریه و زکات خود را به سادات فقیر بدهد، ولی غیر سید نمی تواند زکات و فطریه خود را به سید بدهد. ۷۱/۱۲/۶

(س ۳۸۳) کسی که مدت‌ها زکات فطره خود را نپرداخته است، زکات فطره سالهای قبل خود را چگونه باید محاسبه کند؟

ج - باید به قیمت روز حساب کند. ۷۴/۷/۲۵

صدقات

(س ۳۸۴) درباره صدقه توضیحاتی بیان فرمایید.

ج - هر عطیه و بخشش بلاعوضی که قربه الی الله داده شود، صدقه است و حد و نصاب خاصی هم ندارد. صدقه، انسان را از انواع بلاها همچون

امراض، آتش سوزیها، تصادفات، غرق شدن، هدم، جنون و مرگهای ناگوار، حفظ کرده، آنها را دفع می کند. در این باره رسول اکرم (صلی الله علیه

وآله) فرموده که صدقه تا هفتاد نوع بلا را بر طرف می نماید؛^{۱۱} و همه اینها غیر از اجر فراوان اخروی و معنوی است که بر صدقه مترتب

می گردد.^{۱۲}

خداوند، صدقه را برخلاف همه چیزهایی که دیگران را موظف و وکیل در گرفتن آنها نموده است، خود با دست خویش اخذ می کند.^{۱۳} «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ النَّوَّابُ الرَّحِيمُ».^{۱۴}

(س ۳۸۵) شرایط صحّت صدقه را بیان فرمایید.

۱۱. عن السكوني، عن جعفر، عن أبائه (عليهم السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إن الله لا إله إلا هو ليدفع بالصدقة الداء و الدبيلة و الحرق و

الغرق و الهدم و الجنون و عد سبعين باباً من السوء (وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۳۸۶، كتاب الزكاة، باب ۹ من أبواب الصدقة، حديث ۱).

۱۲. محمد بن يعقوب بإسناده عن سالم بن أبي حفصة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الله يقول: ما من شيء إلا و قد وكلت به من يقبضه غيري إلا

الصدقة، فإني أنلقها ببدي تلقأ حتى أن الرجل ليتصدق بالتمرة أو بشق تمره فأرْببها له كما يرْبِي الرجل فلوه و فصيلة، فيأتي يوم القيامة و هو مثل

أحد و أعظم من أحد (وسائل الشيعه، ج ۹، ص ۳۸۲، كتاب الزكاة، باب ۷ من أبواب الصدقة، حديث ۷).

۱۳. همان.

۱۴. توبه، آیه ۱۰۴.

ج - قصد قربت را اگر جزء ماهیت و شرط داخل در حقیقت صدقه ندانیم، شرط صحت بودنش، قطعی و بلا کلام است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لأصدقة ولا عتق إلا ما أريد به وجه الله عزّ وجلّ».^{۱۵} هر چند اصحاب، ایجاب و قبول را شرط دانسته اند، لیکن دلیل قانع کننده ای برایش نیست و مقتضای اطلاقات و عمومات، بلکه اصل، عدم شرطیت آن است و اخبار خاصه هم بر آن دلالت دارد:

«عن أبي عبد الله (عليه السلام) في الرجل يخرج بالصدقة ليعطيها السائل، فيجده قد ذهب، قال: فليعطها غيره، ولا يردّها في ماله».^{۱۶}

و معلوم است که در مورد روایت، نه ایجاب و قبول بوده، و نه قبض و اقباض؛ لیکن باز هم حکم به اعطا و عدم جواز رد شده که لازمه صدقه است. «و عن أبي عبد الله (عليه السلام) إن علياً (عليه السلام) كان يقول: من تصدّق بصدقة فردّت عليه فلا يجوز له أكلها، ولا يجوز له إلا إنفاقها، إنّما منزلتها بمنزلة العتق لله، فلو أنّ رجلاً أعتق عبداً لله فردّ ذلك العبد لم يرجع في الأمر الذي جعله لله، فكذلك لا يرجع في الصدقة».^{۱۷}

مورد این روایت نیز مثل روایت قبلی، جایی است که هیچ يك از دو شرط وجود ندارد؛ چون ظاهراً با آنکه طرف قبول نکرده و قبل از اخذ برگردانده است، باز هم حکم به عدم جواز تصرف شده و اینکه جزو اموالش قرار ندهد؛ وگرنه خلاف «شريك نداشتن خداوند»^{۱۸} خواهد بود. نیز این روایت، مثل دیگر روایات که در آنها صدقه به عتق تشبیه شده، بر عدم شرطیت دلالت دارد، چون عتق، ایقاع است و قبض و اقباض هم در آن متصور نیست.

از جمله روایات دیگری که می توان به آن استدلال کرد، صحیحه محمد بن مسلم است:

«قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن رجل كانت له جارية فأذته فيها امرأته، فقال: هي عليك صدقة، فقال: إن كان قال ذلك لله فليمضها، وإن لم يقل فليرجع فيها إن شاء».^{۱۹}

کیفیت استدلال در این صحیحه چنین است که در آن، تمام ملاک برای عدم جواز رد صدقه، دو چیز قرار داده شده است: انشای صدقه و قصد قربت. علاوه بر این، ظاهراً قبض و اقباض در مورد روایت، تحقق پیدا نکرده و در عین حال، حکم به عدم جواز رد، با فرض قصد قربت شده است. پس صحیحه، مورداً و قاعداً دلالت بر عدم شرطیت دارد.

(س ۳۸۶) افضل صدقات چیست؟

۱. توسعه بر عیال که از اعظم صدقات است؛ چرا که شهید در «الدروس» فرموده است: «والتوسعة على العیال من أعظم الصدقات»؛^{۲۰}

۲. صدقه دادن کسی که وضع مالی اش رو به راه است که: «أفضل الصدقة عن ظهر غنى»؛^{۲۱}

۳. صدقه ای که همراه با ایثار خود شخص باشد، نه نسبت به عائله و زن و فرزند او؛ چرا که درباره زن و فرزند گفته شده که عدم ایثار و توسعه، «أفضل الصدقة» است، و اساساً هر جا که امر به ایثار شده، ناظر به حال خود ایثارگر و شخص اوست، وگرنه ایضاً دیگران (نظیر عائله و وابستگان) و در حرّج و مشقت قرار دادن آنان، کاری مذموم، بلکه در بعضی موارد، حرام است؛

۴. ضیافت و میهمانی دادن؛

۵. صدقه به خویشاوندان؛ چرا که اصولاً با فرض وجود خویشاوند محتاج، صدقه دادن به دیگران مکروه است؛ بلکه امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «لأصدقة و ذو رحم محتاج»؛^{۲۲} با بودن خویشان نیازمند، صدقه به دیگران، صدقه محسوب نمی شود. و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم نقل شده که فرمود: صدقه دادن به نزدیکان هفتاد برابر است،^{۲۳} در حالی که صدقه معمولی، ده برابر است: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»؛

ناگفته نماند از آنجا که صدقه به خویشاوندان از مصادیق صلّه رَحِم است، باعث افزایش طول عمر می شود؛ کما اینکه صدقه نیز بهتر در محلّش واقع می شود، چون صدقه دهنده، شناخت بیشتری از گیرندگان صدقه دارد و آنان، احساس ناراحتی نمی کنند (چون کمک و معاونت را مربوط به ارحام و از

۱۵. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۲۱۰، باب ۱۳ من أبواب احكام الوقوف والصدقات، حدیث ۲ و ۳.

۱۶. همان، ج ۹، ص ۴۲۳، باب ۲۴ من أبواب الصدقة، حدیث ۳.

۱۷. همان، ج ۹، ص ۴۲۲، باب ۲۴ من أبواب الصدقة، حدیث ۲ و ۱.

۱۸. أحمد بن فهد في عدة الداعي، قال: قال ابو عبد الله (عليه السلام): من تصدّق بصدقة ثمّ ردّت فلا بيعها ولا يأكلها لأئنه لا شريك له في شيء مما جعل له، إنّما هي بمنزلة العتاقة ولا يصلح له ردّها بعد ما يعتق (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۲۳، باب ۲۴ من أبواب الصدقة، حدیث ۲).

۱۹. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۲۰۹، باب ۱۳ من أبواب احكام الوقوف والصدقات، حدیث ۱.

۲۰. الدروس الشرعية، ص ۶۷.

۲۱. عن عبد الأعلى عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله)... الحديث (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۳۰، كتاب الزكاة، باب ۲۸ من أبواب الصدقة، حدیث ۴).

۲۲. محمد بن علی بن الحسين قال: قال أبو جعفر (عليه السلام)... الحديث (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۱۲، كتاب الزكاة، باب ۲۰ من أبواب الصدقة، حدیث ۴).

۲۳. فی هامش الدروس، ص ۶۷: قسّم رسول الله (صلی الله علیه و آله) الصدقة على خمسة اقسام الف - الصدقة فيه بعشرة أجزاء و هي الصدقة العامة التي قال الله تعالى فيها من جاء بالحسنة فله عشر امثالها؛ ب - الصدقة فيه بسبعين و هي الصدقة على الأقارب؛ ج - الصدقة فيه بسبعة آلاف و هي الصدقة على العلماء؛ د - الصدقة فيه بسبعين ألفاً و هي الصدقة على الموتى.

خودشان می دانند)، و اگر هم احساس ناراحتی کنند، به مراتب، کمتر از احساس ناشی از صدقه گرفتن از بیگانه است، و از همه گذشته، دعا و خوشی آنان، چون از نزدیکان و ارحام اند، در زندگی انسان اثر بسزایی دارد.

در اینجا برای توجه زیاده‌تر و آشنایی بیشتر با ارزش و معنویت صدقه به ارحام، به نقل روایتی بسنده می کنیم:

«عن الحسين بن زيد، عن الصادق، عن آبائه (عليهم السلام)، عن النبي (صلى الله عليه وآله) (في حديث المناهي) قال: و من مشى إلى ذي قرابة بنفسه و ماله ليصل رحمه اعطاه الله عزوجل أجر مائة شهيد، و له بكل خطوة أربعون ألف حسنة، و محي عنه أربعون ألف سيئة، و رفع له من الدرجات مثل ذلك، و كان كأنما عبد الله عزوجل مائة سنة صابراً محتسباً.»^{۲۴}

صدقه دادن به ارحام، از آنچنان مطلوبیتی برخوردار است که حتی اگر آن خویشاوند و رَحِم، دشمن هم باشد، باز صدقه دادن به او مستحب و از افضل صدقات است.

۶. صدقه دادن به دانشمندان، علما و متعلمان؛

۷. صدقه دادن به ذریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؛

۸. آب دادن؛

۹. حج گزاردن از طرف میت؛

۱۰. صدقه دادن برای اموات که دستشان از دنیا کوتاه است و سخت به اعمال خیر زنده ها نیازمندند؛

۱۱. بذل جاه، آبرو و شخصیت (یعنی واسطه شدن به نفع مظلوم)؛

۱۲. هدیه بردن برای برادران دینی؛

۱۳. صدقه ای که قبل از درخواست به کسی داده شود؛

۱۴. صدقه ای که با سرعت و تعجیل داده شود؛

۱۵. صدقه ای که دهنده اش آن را کوچک بداند و پوشیده بخورد؛

۱۶. سخن نین و نرمی که باعث هدایت انسان، رفع تخاصم و یا امور خیر دیگر شود.

در خاتمه باید توجه داشت که شهید (قدس سره) در کتاب «الدروس» فرموده است: غذا دادن به حشرات زمینی و ماهیهای دریا، ثوابی عظیم دارد؛ همچنین آورده است: شکر مُنعم با دادن صدقه، واجب، و کفر ورزیدن نسبت به او حرام است.

(س ۳۸۷) آیا صدقه دادن به سادات جایز است؟

ج - جایز است، فقط دادن زکات، چون صدقه واجب است، مطلقاً ممنوع است و در کفارات و مظالم هم، ندادن آنها به سادات، احتیاط مستحب است. ۷/

۶۸/۱۱

احکام حج

(مسئله ۳۸۸) «حج» زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند در آنجا به جا آورده شود و در تمام عمر، بر کسی که این

شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود.

۱. بالغ باشد؛

۲. عاقل و آزاد باشد؛

۳. به واسطه رفتن به حج، مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیتش در شرع از حج بیشتر است، انجام دهد یا عمل واجبی را که از حج

مهم تر است، ترک نماید؛

۴. مستطیع باشد.

(مسئله ۳۸۹) شرایط استطاعت و توانایی عبارت اند از:

۱. توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است و در کتابهای مفصل گفته شده، دارا باشد، و نیز وسیله سواری یا

مالی که بتواند آنها را تهیه کند، داشته باشد؛

۲. سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند به مکه برود و حج به جا آورد؛

۳. در راه، مانعی از رفتن نباشد و اگر راه، بسته باشد یا انسان بترسد که در راه، جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگرچه دورتر باشد، در صورتی که مشقت زیاد نداشته باشد و خیلی غیر متعارف نباشد، باید از آن راه برود؛

۴. به قدر به جا آوردن اعمال حج، وقت داشته باشد؛

۵. مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچه، و مخارج کسانی را که مردم، خرجی دادن به آنان را لازم می دانند، داشته باشد؛

۶. بعد از برگشتن، کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(مسئله ۳۹۰) اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

استطاعت

(س ۳۹۱) کسانی که چندین سال پیش، برای حج ثبت نام کرده اند، اما پس از آنکه نوبتشان رسیده، دیگر توان مالی برای رفت و برگشت و هزینه های متفرقه را ندارند، آیا به دلیل اینکه قبلاً استطاعت داشته اند، واجب است به حج بروند یا می توانند فیش خود را با رعایت مقررات بفروشند؟

ج - استطاعت، برای این گونه افراد، تحقق ندارد، لذا فروش فیش جایز است؛ اما اگر در زمانی استطاعت مالی و بدنی داشته باشند و آنان را به حج

ببرند و بتوانند که بروند، حج به عهده آنان مستقر است و باید به حج بروند، ولو متسکماً و مع الزحمة. ۷۵/۹/۲

(س ۳۹۲) زنی مقداری زیورآلات از قبیل طلا و غیره دارد که اگر آنها را بفروشد، می تواند به زیارت خانه خدا مشرف شود. آیا مستطیع

است یا اینکه زیورآلات، استثنا شده است؟

ج - داشتن زیورآلات، سبب استطاعت نمی شود. ۷۵/۹/۲۵

نیابت و اجیر شدن در حج

(س ۳۹۳) کسانی که با فیش حج میّت و به نیابت از وی به حج می روند، اگر خود نیز تمام شرایط استطاعت را دارا باشند، بجز باز بودن راه

(که آن هم با فیش حج میّت حاصل شده است)، در صورتی که بتوانند مثلاً در مدینه یا جدّه (قبل از میقات) برای متوقاً نایب بگیرند و خودشان حج واجب خود را انجام دهند، تکلیف چگونه است؟

ج - با فرض باز نبودن راه برای او، جز از راه فیش دیگری، استطاعت برایش حاصل نشده، چون در استطاعت غیر از مال و بدن و وقت، باز بودن

راه هم شرط است، مگر آنکه صاحب فیش و یا کسانی که فیش را به او داده اند، اجازه به جا آوردن حج و اجیر گرفتن از مدینه یا جدّه برای متوقاً را

نیز به او داده باشند. در این صورت، نه تنها چنین کاری جایز است، بلکه باید نایب بگیرد، و اگر خودش به جای او نیابت کند و حج به جای آورد،

صحیح نیست، چون نیابت مستطیع، باطل است. ۷۵/۱۰/۱۶

(مسئله ۳۹۴) مستحب است شخصی که به حج مشرف می شود برای زیارت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت زهرا (علیها

السلام) و ائمه بقیع (علیهم السلام) و سایر مشاهد مشرفه به مدینه منوره مشرف شود. از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«هر يك از شما که حج به جا آورد، پایان حج خود را زیارت ما قرار دهد که زیارت ما متمم حج است».

(مسئله ۳۹۵) کسی که می خواهد به زیارت رسول خدا یا ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - مشرف شود، مستحب است غسل کند و لباسهای

پاکیزه بپوشد و قدمها را کوتاه بردارد و با وقار و آرامش به طرف قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یا قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) حرکت کند

و در وقت رفتن به این اماکن مقدس، خود را به ذکر و صلوات مشغول کند و پسندیده است زائر برای داخل شدن در حرم، اذن دخول بخواند.

امر به معروف و نهی از منکر

(مسئله ۳۹۶) امر به معروف و نهی از منکر، با شرایطی که ذکر خواهد شد، واجب است و ترك آن، معصیت است و در مستحبات و

مکروهات، امر و نهی، مستحب است.

(مسئله ۳۹۷) امر به معروف و نهی از منکر، واجب کفایی است و در صورتی که بعضی از مکلفان به آن قیام کنند، از دیگران ساقط است، و

اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر، بر اجتماع جمعی از مکلفان متوقف باشد، واجب است که اجتماع کنند.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

(مسئله ۳۹۸) در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر، چند چیز شرط است:

۱. کسی که می خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلف به جا نمی آورد، واجب است به جا آورد و آنچه به جا می آورد، باید ترك کند، و بر کسی که «معروف» و «منکر» را نمی داند، واجب نیست؛
۲. احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند. پس اگر بداند اثر نمی کند، واجب نیست؛
۳. بداند که شخص گناهکار، قصد تکرار گناه را دارد؛ پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند، واجب نیست؛
۴. در امر و نهی مفسده مهم تری وجود نداشته باشد، پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح عقلایی دهد که با امر و نهی او زیان جانی یا آبرویی یا مالی قابل توجهی به او یا خویشان یا نزدیکان او و یا به عده ای از مؤمنین می رسد، امر و نهی واجب نیست؛ بلکه در بسیاری موارد حرام است.

(مسئله ۳۹۹) اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیت زیاد می دهد، مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید و فرآگیری عقاید مسلمانان و یا از احکام ضروری باشد، باید ملاحظه اهمیت شود و مجرد ضرر، موجب واجب نبودن آن نیست؛ پس اگر حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروری اسلام بر نثار جان و مال، متوقف باشد، بذل واجب است.

(مسئله ۴۰۰) اگر بدعتی در اسلام واقع شود، مثل منکرات و خلافهایی که قدرتمندان سیاسی، دینی و دولتها به معنای عامش به اسم دین اسلام، انجام می دهند. اظهار حق و انکار باطل خصوصاً بر علمای اسلام، واجب است؛ و اگر سکوت علما موجب هتک مقام علم و سوء ظن به آنان شود، اظهار حق به هر نحوی که ممکن باشد واجب است، هر چند بداند تأثیر نمی کند.

(مسئله ۴۰۱) اگر سکوت علمای اعلام، موجب تقویت ظالم یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرئت یافتن او بر سایر محرّمات شود، اظهار حق و انکار باطل، واجب است، اگرچه تأثیر فعلی نداشته باشد.

(مسئله ۴۰۲) اگر سکوت علمای اعلام باعث شود که مردم به آنان بدگمان شوند و آنان را به سازش با دستگاه ظلم، متهم کنند، اظهار حق و انکار باطل، واجب است، اگرچه بداند جلوگیری از گناه نمی شود و اظهار آنان اثری برای رفع ظلم ندارد.

(س ۴۰۳) افرادی که اجازه امور حسبیّه دارند (که آن هم منوط به نظر فقیه است)، آیا در امر به معروف و نهی از منکر به عنوان نماینده فقیه، مجاز هستند؟

ج - هر چند اجازه امور حسبیّه شامل آن هم می شود؛ اما چون امر به معروف و نهی از منکر در جمهوری اسلامی ضوابط خاصی دارد و افرادی معین شده اند، نباید انسان برای خودش زحمت و درد سر درست کند؛ چون واجب کفایی است و عده ای از طرف حکومت، خود را موظف دانسته اند. بنابراین، بر دیگران، به علاوه که وجوب مشکوک است، چون ضرر و زیان دارد، نباید وارد شوند. ۷۶/۲/۲۸

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

(مسئله ۴۰۴) برای امر به معروف و نهی از منکر، مراتبی است و با احتمال حاصل شدن مقصود از مرتبه پایین، عمل به مراتب دیگر جایز نیست.

(مسئله ۴۰۵) مرتبه اول آن است که با شخص گناهکار به گونه ای عمل شود که بفهمد برای ارتکاب او به گناه، این گونه با او رفتار شده است؛ مثل اینکه از او روی برگرداند، یا با چهره عبوس با او ملاقات کند، یا با او ترك مراده کند و از او اعراض کند، به نحوی که معلوم شود این امور، برای آن است که او ترك معصیت کند.

(مسئله ۴۰۶) مرتبه دوم از امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی به زبان است. پس با احتمال تأثیر و وجود سایر شرایط، واجب است گناهکار را از معصیت نهی کنند و ترك کننده واجب را برای به جا آوردن واجب، امر کنند.

(مسئله ۴۰۷) ضرب، جرح، حبس، توهین و مراتب بالاتر و آنچه موجب تصرف در محدوده تسلط اشخاص بر اموال و نفوسشان (که محترم است) می باشد، نیاز به قانون مصوّب نمایندگان مردم دارد.

مسائل متفرقه امر به معروف

(س ۴۰۸) برخورد فیزیکی یا خشونت آمیز، در صورتی که برای اقامه عدل و قسط و برای امر به معروف و نهی از منکر باشد، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج - تابع قانون مصوّب نمایندگان مردم است. ۸۰/۸/۲۱

(س ۴۰۹) از آن جا که در دین اسلام، زنا، مشروبخواری، قمار و... حرام است، آیا شرعاً می توان در صورت مشاهده به مراجع ذیصلاح گزارش نمود؟

- ج - گزارش دادن لازم نیست، اگر نگوییم مذموم است، چون در حدود، بنا بر تخفیف و درء به شبهه است، مگر از باب نهی از منکر که منوط به شرایطش می باشد و یا آنکه منشأ فساد و سرایت به دیگران گردد که در این صورت، گزارش لازم است. ۷۴/۱۲/۲۸
- (س ۴۱۰) آیا استفاده از رنگهای جذاب و خیره کننده برای لباس (توسط خواهران) جزو منکرات محسوب می شود؟
- ج - منکر بودن به تحریک کردن و جذب نظر جوانان و اجنبی بستگی دارد که زمینه آلوده شدن آنان را به گناه فراهم می کند. بنابراین، رنگها، زنها، مردها، زمانها و مکانهای مختلف، باعث اختلاف در منکر بودن آن می شود؛ یعنی ممکن است لباس زنی در جایی تحریک کننده نباشد و برای زن دیگری، تحت شرایط دیگر، تحریک کننده باشد. ۶۹/۲/۲۴

بعضی از محرّمات و کسبهای حرام

غنا و موسیقی

- (س ۴۱۱) به نظر حضرت عالی، استماع غنا چه حکمی دارد و چه غنایی حرام است؟
- ج - به نظر این جانب تبعاً لبعض الأعلام من الفقهاء «قدس سرّهم»، حرمت موسیقی و غنا، حرمت محتوایی است و هر صوت و غنا و موسیقی ای که در آن ترویج بی بند و باری و بی عفتی باشد و یا برای عیاشی و هوسرانی عیاشان و هوسرانان خودخواه و غیرمتعهد و یا ترویج باطل و تخدیر افکار و به انحراف فکری کشاندن انسانها باشد و یا از اسلام، چهره ای ناخوشایند و خلاف سهولت و عدالت نشان دادن و... باشد امثال موارد، در همه و همه، غنا و موسیقی اش حرام است، و عامل و خواننده و مستمع، مرتکب دو حرام شده اند و حتی اگر آیه ای از قرآن هم برای ترغیب به کار حرام و باطل با غنا خوانده شود، غنای آن هم حرام است، چه برسد به غنا و موسیقی نسبت به سنت و مسائل دیگر اسلامی. ۷۸/۶/۶
- (س ۴۱۲) حکم غنای مشکوک چیست؟
- ج - غنای مشکوک، مورد برانت است و حرام نیست. ۷۵/۵/۳
- (س ۴۱۳) گوش دادن به موسیقی، در صورتی که انسان تحریک نشود و فقط برای سرگرمی باشد، چه حکمی دارد؟
- ج - آنچه از موسیقی که حرام است، بین سرگرمی و غیر آن فرقی نیست. ۷۵/۶/۶
- (س ۴۱۴) گوش دادن به صدای زن در موارد زیر چه حکمی دارد؟ تلاوت قرآن، مرثیه خوانی، خواندن سرود، خواندن اشعار و قصاید با آواز، مقاله و شعر خوانی، صحبت معمولی، خنده و گریه و...؟
- ج - صوت زن، فی حدّ نفسه حرام نیست، لیکن رعایت عفاف و ستر در زن، لازم است و هر امری که سبب از بین رفتن مستوری و عقیف بودن زن گردد، نباید انجام گیرد و ترک آن، لازم است. در این جهت، فرقی بین امور ذکر شده در سوال نیست، هر چند بعضی از آنها سببش در رفع ستر و عفاف، اقوای از بقیه است. ۷۴/۵/۲۷
- (س ۴۱۵) حکم نی و نواختن آن چیست؟
- ج - زدن نی، فی حدّ نفسه، اگر هیچ فسادى مانند بی بند و باری، اذیت کردن دیگران، ترویج فرهنگ غربی، تضعیف عقاید مردم نسبت به احکام اسلام، اجتماع زن و مرد نامحرم و غیره نداشته باشد، نمی توان گفت حرام است؛ اما اگر فسادى بر آن بار شود، قطعاً حرام و نهی از آن به عنوان نهی از منکر، با رعایت شرایط، واجب است.

۶۸/۸/۲۱

- (س ۴۱۶) با توجه به تعریفهای نامفهومی که از مجلس لهر و لعب می شود، خواهشمند است که تعریف کاملاً روشنی، با ذکر مثال از این مجالس بفرمایید؟

ج - مجالس عیاشی که با ارتکاب محرّمات، مانند قمار و مشروب و... باشد، مجالس لهری است که شرکت در آن حرام است. ۷۵/۶/۱

رقصیدن و کف زدن

- (س ۴۱۷) مطلق کف زدن چه حکمی دارد؟ دست زدن در مراسم عروسی و مولودیه ها چطور؟
- ج - کف زدن، فی حدّ نفسه، مانعی ندارد، لیکن افراط و زیاده روی در آن، نامطلوب و خلاف نزاکت است و اگر با محرّمات دیگر همراه شود، قطعاً مرتکب آن، مرتکب حرام شده است. ۷۵/۱۰/۲۵
- (س ۴۱۸) حکم رقصیدن در مجالس عروسی و یا غیر عروسی چگونه است؟
- ج - رقص، فی حدّ نفسه، مانند دست زدن در مجالس عروسی، چنانچه حرام دیگری مانند ترویج باطل و ترویج طاغوت و اختلاط مرد و زن در پی نداشته باشد، نمی توان گفت حرام است. ۷۵/۸/۴

بُرد و باخت

(س ۴۱۹) آلت قمار به چه آلتی گفته می شود؟ آیا پاسور، آلت قمار است؟ شطرنج چطور؟ آیا آلت قمار، ممکن است از آلیت خارج شود؟
ج - آلات قمار، ادوات و ابزار است که بین مردم، برای برد و باخت، متعارفاً استفاده می شود. اگر چیزی قبلاً از ادوات قمار بوده و شك دارد که هنوز هم جزو آلات قمار هست یا نه، در حکم آلات قمار است، و اما اگر چیزی فعلاً آلت قمار نیست، هر چند در گذشته جزو ادوات قمار بوده، بازی و سرگرمی با آن، بدون برد و باخت، مانعی ندارد، وگرنه مطلقاً حرام است. ۷۴/۴/۷

مجسمه سازی و تصویر

(س ۴۲۰) نظر مبارک جناب عالی درباره مجسمه سازی و خرید و فروش مجسمه چیست؟ نقاشی و طراحی به طور کلی چه حکمی دارد؟
ج - مجسمه سازی، برای اهداف عقلایی، حرام نیست و نقاشی و طراحی که دارای مفسده نباشد و بی عفتی و بی بند و باری را ترویج نکند، جایز است و منعی ندارد. ۷۶/۲/۲۲

رشوه

(س ۴۲۱) آیا از دیدگاه فقه اسلامی، برای اثبات و احقاق حق می توان رشوه ای پرداخت کرد؟ و آیا رشوه دهنده هم مجازات دارد یا خیر؟
ج - گرفتن رشوه و پرداخت آن، حرام است، مگر در جایی که انسان بدون پرداخت رشوه نمی تواند به حق خود برسد، که در این صورت، برای پرداخت کننده مانعی ندارد و معذور است، ولی برای گیرنده حرام است، و اکل مال از طریق باطل؛ و حکم مرتکب حرامی که معذوری در آن نباشد، تعزیر است.

(س ۴۲۲) اگر کسی هدیه و یا حق الزحمه ای به مسئول و یا کارگزاری به نیت جلوگیری از ضرر و یا برای تسریع در کار بدهد، آیا رشوه محسوب می شود؟

ج - رشوه مطلقاً حرام است؛ اما در فرض سؤال، صدق رشوه بر آن مشکل است و دادن وجه، درست نیست، چون وقت خود را آن طرف، جهت خدمت در اداره، اجاره داده است و پول گرفتن در این ساعات، برای او جایز نیست. لیکن به هر حال، کسی که مجبور به پرداختن چنین پولهایی است، برای او پرداخت حرام نیست، هر چند برای رشوه گیرنده، حرام است. ۷۵/۷/۱۳

حقّ التألیف

(س ۴۲۳) آیا برای مؤلفین، مترجمین و صاحبان آثار هنری که برای تهیه اثر، متحمل زحمت، صرف هزینه و وقت می شوند، گرفتن مبلغی تحت عنوان حقّ الزحمه یا حقّ التألیف صحیح است؟

ج - گرفتن حقّ الزحمه یا حقّ التألیف برای در اختیار قرار دادن کتاب و نسخه اصل و یا اثر هنری مانعی ندارد، چون عمل انسان، محترم و تصرف در مال او بدون اجازه، حرام است.

(س ۴۲۴) در مورد کتب و یا آثاری مانند نقاشی، طراحی، خوشنویسی، برنامه های رایانه ای و... که زاینده ذهن و ذوق هنرمندان است، آیا هنرمند و صاحب اثر می تواند برای همیشه نسبت به چاپ یا ممانعت از چاپ، صاحب حق باشد؟ اگر منع نکند چطور؟

ج - برای همیشه می تواند از چاپ و رایت برنامه های خود منع نماید، چون انسان بر مال خودش مسلط است و تصرف دیگران در مال او (که چاپ و رایت، مستلزم چنین تصرفی است)، بدون رضایت، حرام است و عمل انسان، محترم و با ارزش است و چه بسا افراد حقیقی یا حقوقی که برای ارزش اثر یا کتابی مایل اند آن اثر یا کتاب، منحصر به فرد باشد؛ و اگر منع نکرده، ولی بنا بر عدم چاپ و تکثیر است نیز جایز نیست و خود بنا، ایجاد حق می نماید. ۶۸/۱۲/۶

ریش تراشیدن

(س ۴۲۵) آیا تراشیدن ریش و اجرت گرفتن برای آن جایز است یا خیر؟

ج - حرمتش به نظر این جانب معلوم نیست و آثار حرمت بر آن بار نمی شود، هر چند احتیاط در ترك، مطلوب است. ۷۷/۳/۳

غیبت و تجسس

(س ۴۲۶) فردی که متجرّی در غیبت مؤمن است و در هنگام نهی از منکر، در جواب می گوید: «غیبت کردن، نقل و نبات مجلس است»، آیا عدم تقیّد به ارزشهای اسلامی که موجب خروج از عدالت است، در باره این فرد، صادق است؟

ج - عدم اعتنا به غیبت افراد، حرام است و انجام دادن آن به طور شایع و رواج و پاسخ دادن به اینکه غیبت، نقل و نبات مجلس است، اگر از روی عمد و توجه باشد، نه شوخی و مزاح و مانند آن، از موارد عدم تقیّد به ارزشهاست. ۷۴/۷/۲۳

(س ۴۲۷) آیا گناه شنونده غیبت به اندازه گوینده آن است؟

ج - شنونده هم گناهکار است و معصیت کرده. ۷۴/۲/۶

(س ۴۲۸) آیا غیبت فاسق، در همه موارد یا فقط در مورد فسق او جایز است؟

ج - غیبت متجاهر به فسق، آن هم منحصرأ در فسقی که تجاهر به آن دارد، حرام نیست؛ وگرنه در بقیه موارد، فرقی بین فاسق و غیر آن در حرمت غیبت نیست. ۷۴/۶/۱۲

(س ۴۲۹) شناسایی منکرات و مفسد اخلاقی که توسط بعضی افراد، در خانه های خود انجام می گیرد، تا چه حد از نظر شرعی جایز است که تجسس کنیم؟

ج - تجسس حرام و غیرجایز است. ۷۴/۳/۱۳

(س ۴۳۰) اگر به ما تلفنی اطلاع دهند که در فلان خانه، فساد و اسباب فساد موجود است، آیا برای اثبات آن می توان آن خانه را به وسیله مأمور تحت کنترل در آورد؟

ج - حرام است و به طور کلی، گناهان تا به صورت مشهود و مرنی و منظر نباشد، مورد مجازات و تحقیق و بررسی نیست. ۷۴/۳/۱۳

هتک حرمت

(س ۴۳۱) آیا مدیری که اخلاق اسلامی را مراعات نمی نماید و خلاف قانون عمل می کند و عفت کلام ندارد و با اخلاق قبیح خود، اخلاق اسلامی را زیر سؤال ببرد و در حضور جمع، هتک حرمت نماید و دانش آموزان را مورد ضرب و شتم قرار دهد، می تواند الگو باشد؟ و آیا از نظر شرعی کسی می تواند به دیگری توهین کند و در جواب تذکر و اعتراض توهین شونده، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد؟

ج - توهین و اذیت کردن به افراد - چه کوچک و چه بزرگ، و چه در مراکز فرهنگی و غیر آن - حرام و غیرجایز است و در حرمت توهین، فرق نمی کند که طرف، کوچک باشد یا بزرگ، همچنان که تنبیه بدنی، علاوه بر آنکه حرام است، اگر موجب تغییر حالت در بدن گردد، باعث «دیه» هم می شود و برای جلوگیری از این امور، باید به مسئولان مربوط مراجعه نمایید. ۷۴/۱۱/۹

تشبیه به کفار

(س ۴۳۲) اخیراً در میان برخی از جوانان، استفاده از مدل مو و لباسهایی رایج شده است که از کشورهای اروپایی و بلاد بیگانه گرفته شده است. نظر به اینکه پوشیدن این لباسها و خود این گونه آرایش کردن، عرفاً از مصادیق تشبیه به کفار است، آیا شرعاً حرام است یا حلال؟

ج - اگر ترویج فرهنگ معاندان و محاربان و دشمنان اسلام است، حرام و غیرجایز است. ۷۴/۶/۱۶

مسائل متفرقه

(س ۴۳۳) باتوجه به اینکه استفاده طلا برای مرد حرام است، آیا کسب حاصل از فروش و ساخت زیورآلات مردانه نیز همین حکم را دارد یا خیر؟

ج - فروش زیورآلات (طلا) مردانه که به حسب معمول و متعارف، مردان از آن استفاده حرام می نمایند، بیعش حرام و باطل است. آری، اگر در جامعه ای متعارف باشد که خریدن این چنین زیورآلات، تنها به عنوان یادگاری به مرد داده می شود و او هم به همین جهت می گیرد، بیعش جایز است، و یا آنکه خریدار خاصی است که انسان می داند که برای این جهت اکتفا می کند. ۷۵/۱۲/۲۴

(س ۴۳۴) استعمال مواد مخدر از قبیل بنگ، حشیش، تریاک، هروئین، مرفین، ماری جوانا و... به صورتهای گوناگون چه حکمی دارد؟

ج - استعمال آنها به هر قسم، حرام است، لیکن آنچه سکرآور است، مانند بنگ، به عنوان مسکر حرام و غیر آن به عنوان چیزی که نزد عرف و عقلاً ضرر زننده و مضر محسوب می شود، حرام است.

احکام خرید و فروش

معاملات باطل

(مسئله ۴۳۵) در چند مورد، معامله باطل است:

۱. خرید و فروش عین نجس، مثل بول و غائط، بنا بر اقوی؛ مگر آنکه دارای منفعت محله باشد که صحّت بیع آن، خالی از قوت نیست؛
۲. خرید و فروش مال غصبی، مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه کند؛
۳. خرید و فروش چیزهایی که مال نیست (مالیت ندارد)؛
۴. معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار؛
۵. معامله ای که در آن ربا باشد، و غش در معامله هم حرام است؛ یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید؛ مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده اند و این عمل را غش می گویند. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان، غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حيله نماید، و هرکه با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند، برکت روزی او را می بَرَد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند».

(مسئله ۴۳۶) خرید و فروش مسکرات، حرام و معامله آنها باطل است.

(مسئله ۴۳۷) خرید چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده، باطل و تصرف در آن مال، حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی اش برگرداند.

(مسئله ۴۳۸) اگر چیزی را که می توانند استفاده حلال از آن ببرند، به قصد این بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند؛ مثلاً کسی انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نماید، معامله آن حرام و باطل است.

(مسئله ۴۳۹) اگر مقدار جنسی را که ارزش و قیمت بیشتری دارد، به جنسی که ارزش و قیمت کمتری دارد بفروشد، به صورتی که این گونه معامله، باعث رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر کسی که اضافه پرداخت کند باشد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان، هفتاد مرتبه با محرم خود، زنا کند.

(س ۴۴۰) بیع کالی به کالی چه نوع بیعی است و حکم آن در شرع و حقوق موضوعه چیست؟

ج - بیعی که ثمن و مئمن در آن، نسیه و مدت دار باشند، بیع کالی به کالی است و صحت چنین بیعی، محل اشکال و تأمل است، هر چند عدم صحت آن، خالی از وجه نیست، و آنچه بطلاش مسلم است، بیع الدین بالدین است؛ یعنی بیع چیزی که قبلاً دین بوده، مانند خودش، و در کالی به کالی، هنگام بیع، دین فعلی وجود ندارد؛ بلکه بعد از تمام شدن معامله، دین تحقق پیدا می کند و نهی از بیع الدین بالدین، ظاهر در دین فعلی است نه دین بعدی. ۲۰

۷۵/۱۰/

(س ۴۴۱) آیا معاوضه طلای شمش با طلای ساخته شده، با اضافه کردن چیزی به عنوان اجرت ساخت، صحیح است یا نه؟

ج - اگر مقدار جنسی را که ارزش و قیمت بیشتری دارد، به جنسی که ارزش و قیمت کمتری دارد، بفروشد، به صورتی که این گونه معامله، باعث رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر کسی که اضافه پرداخت کند، باشد، ربا و حرام است؛ و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان، هفتاد مرتبه با محرم خود، زنا کند و در معامله ربوی فرقی نمی کند که از دو جنس باشند، مثل طلا و نقره و یا از یک جنس باشند،

مثل طلا. ۷۵/۱۰/۴

شرایط فروشنده و خریدار

(مسئله ۴۴۲) برای فروشنده و خریدار هفت چیز شرط است:

۱. بالغ باشند؛
۲. عاقل باشند؛
۳. حاکم شرع،^{۲۶} آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد؛
۴. قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلاً کسی به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است؛
۵. کسی آنان را مجبور نکرده باشد؛
۶. جنس و عوضی را که می دهند، مالک باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد؛
۷. رشید باشند و تا حدّی به وضع معاملات، آشنا باشند.

(س ۴۴۳) آیا معاملات روزمره و جاری با فروشندگان اهل کتاب، صحیح است یا خیر؟

ج - معامله با آنهایی که حکومت اسلامی اموالشان را محترم می شمارد، مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۳

شرایط جنس و عوض آن

(مسئله ۴۴۴) جنسی که می فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند، پنج شرط دارد:

۱. مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد؛
۲. بتوان آن را تحویل داد یا مشتری خود بتواند در اختیار بگیرد تا معامله عقلائی گردد، بنابراین، فروختن اسبی که فرار کرده در صورتی که حتی مشتری نتواند آن را بگیرد، صحیح نیست؛ ولی اگر مشتری احتمال می دهد که بتواند مال را پیدا کند و به قیمت کمتری بخرد تا معامله عقلائی گردد، صحیح است؛
۳. خصوصیتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نماید؛
۴. کسی در جنس، یا در عوض آن، حقی نداشته باشد. پس مالی را که انسان نزد کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد.

۲۶. کسی که از قبیل حکومت شرعی منصوب شده است.

۵. بنا بر احتیاط، خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را؛ اگرچه جایز بودن، خالی از قوت نیست. پس اگر مثلاً کسی منفعت يك ساله خانه را بفروشد، صحیح است، و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملك خود را بدهد، مثلاً فرش را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت يك ساله خانه خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد.

صیغه خرید و فروش

(مسئله ۴۴۵) در خرید و فروش، لازم نیست که صیغه عربی بخوانند؛ مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید که: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم»، معامله صحیح است؛ ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشا داشته باشند، یعنی از گفتن این دو جمله، مقصودشان خرید و فروش باشد.

(مسئله ۴۴۶) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالك می شوند.

(س ۴۴۷) اعتبار قولنامه، شرعاً چگونه است و آیا کفایت از انجام معامله می نماید؟

ج - اگر در قولنامه معامله انجام شود و ثمن و مثن، معلوم شود و سایر شرایط معامله را نیز دارا باشد و غرر و جهالت در بین نباشد، چون بیع و شرا ع انجام گرفته، عمل به قولنامه لازم است. ۷۳/۲/۲۳

نقد و نسیه و سلف

(مسئله ۴۴۸) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده، تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها، به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

(مسئله ۴۴۹) در معامله نسیه، مدت باید کاملاً معلوم باشد. پس اگر کسی جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده، معامله باطل است.

(مسئله ۴۵۰) «معامله سلف» (بیش فروش) آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی، جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: «این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم» و فروشنده بگوید: «قبول کردم»، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.^{۲۷}

(مسئله ۴۵۱) اگر کسی جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد، معامله صحیح است.

(س ۴۵۲) این جانب کار قطعه فروشی انجام می دهم و اجناسی را که به قسط می فروشم، با درصدی اضافه محاسبه می نمایم، حکمش چیست؟ ج - فروش جنس اقساطی به قیمت بالاتر از نقد، هرچند سود هم فعلاً محاسبه گردد، سبب بطلان معامله نمی شود و معامله صحیح است.

(س ۴۵۳) آیا برنج را مثلاً می توان در تاریخی فروخت و بعد از گذشت چهار الی پنج ماه از تاریخ فروش به قید مفاد قرارداد، قیمت آن را دریافت کرد (با توجه به اینکه در خلال این پنج ماه نوسان قیمت برنج هم قابل ملاحظه است)؟

ج - قیمت جنس، هنگام فروش باید معین باشد و نمی توان چیزی را در يك زمان فروخت که بعد قیمتش معلوم می شود. این گونه معامله، غرری و باطل است. ۷۶/۱/۸

(س ۴۵۴) اگر کسی کالایی را از دیگری به مبلغ پنجاه هزار تومان بخرد و همان کالا را به خود او به مبلغ شصت هزار تومان بفروشد که چهار ماه دیگر پول آن را بگیرد، چه صورتی دارد؟

ج - خریدن کالا به طور نقد و فروش دوباره به همان فروشنده قبلی، به صورت نسیه، اگر در ضمن معامله اول، شرط خرید و فروش به فروشنده اول نشده باشد، ممانعی ندارد. در این صورت، خریدار بدون الزام و بدون شرط جنس را به طور نسیه با اختیار، ولو با زیاده می فروشد. ۷۳/۱۰/۳

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

(مسئله ۴۵۵) حق به هم زدن معامله را «خیار» می گویند و خریدار و فروشنده، در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

۱. از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را «خیار مجلس» می گویند؛

۲. مغیون شده باشند «خیار غبن»؛

۳. در معامله، شرط کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند «خیار شرط»؛

۴. فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست، نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود «خیار تدلیس»؛

۲۷. شرایط آن، مفصلاً در «رساله توضیح المسائل»، احکام معامله سلف، بیان گردیده است.

۵. فروشنده یا خریدار، شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد، طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند که در این صورت، دیگری می تواند معامله را به هم بزند «خیار تخلف شرط»;
۶. در جنس یا عوض آن، عیبی باشد «خیار عیب»;
۷. معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد «خیار شرکت»;
۸. فروشنده، خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته، نبوده است که در این صورت، مشتری می تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری، خصوصیات عوض معینی را که می دهد، بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند «خیار رؤیت»;
۹. مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که پرداخت پول را به تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر جنسی را که خریده، مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر يك روز بماند، از بین می رود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که پرداخت پول را به تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند «خیار تأخیر»;
۱۰. حیوانی را خریده باشد، که خریدار تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند «خیار حیوان»;
۱۱. فروشنده نتواند جنسی را که فروخته، تحویل دهد؛ مثلاً اسبی را که فروخته، فرار نماید که در این صورت، مشتری می تواند معامله را به هم بزند «خیار تعذر تسلیم».

مالکیت

- (س ۴۵۶) معمول است که بنگاههای معاملاتی، بعد از تحقق معامله، از مشتری و فروشنده مبلغ بالایی حق کمیسیون می گیرند، در حالی که متعاملین راضی نیستند. این مسئله شرعاً چه حکمی دارد؟ و اگر معامله باطل باشد، چه حکمی دارد؟
- ج - چون پولی که می گیرند، در مقابل دلالی و کار آنهاست، جایز است و عمل مسلم، محترم است، آری، بیش از اجرت المثل با نبود قرارداد، طلبکار نیستند؛ ولی در معاملات باطل، نه ثمن حلال است و نه حق العمل. ۷۴/۱۱/۸
- (س ۴۵۷) چنانچه در زمینهای مزروعی دیم که سالیان دراز کشت گردیده است و کشاورزان دارای سند آن زمینها هستند، معدنی کشف گردد، آیا کشف این معدن، زمینها را از ملکیت کشاورزان خارج می کند و متعلق به دیگری می گرداند یا در ملکیت کشاورز باقی می ماند؟
- ج - زمین از ملکیت مالک خارج نمی شود، و لیکن معادن بزرگ، تابع ملک نیستند و در فرض سؤال، باید ملک مزبور را اجاره کند. ۷۵/۱۱/۱۲

مسائل متفرقه خرید و فروش

- (مسئله ۴۵۸) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال، کم یا زیاد می شود، بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد؛ مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.
- (س ۴۵۹) بیماری که مدتها گرفتار بیماری صعب العلاج سرطان بوده است و به دلایل متقن، از جمله گواهی پزشک معالج و گواهی عده ای از محترمین، حدود چهل روز قبل از فوت در حال اغما بوده باشد، آیا چنین شخصی می تواند معاملاتی انجام دهد؟ و در صورتی که ادعا شود چنین بیماری ساعاتی قبل از فوتش معاملاتی انجام داده، از نظر شرعی درست است یا خیر؟
- ج - در بیماری و مرضی که متصل به مرگ است، اگر شخص بیمار معاملاتی انجام دهد، در صورتی که با اختیار و سلامتی عقل انجام داده باشد، نافذ است. ۷۵/۵/۴

- (س ۴۶۰) دو نفر معامله ای انجام داده اند و در ضمن معامله، خیار فسخ گذاشته اند؛ اما برای خیار فسخ، مدت تعیین نشده است و طرفین با همدیگر توافق نموده اند که هیچ کدام حق عدول از معامله را ندارند و چنانچه خریدار پس از امضای این قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، حق مطالبه مبلغ يك میلیون تومان بیعانه خود را ندارد و چنانچه فروشنده پس از امضای قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، علاوه بر استرداد مبلغ يك میلیون تومان بیعانه، مبلغ سیصد هزار تومان به عنوان ضرر و زیان به خریدار بپردازد. استدعا دارد مرقوم فرمایید در صورتی که در خیار فسخ، مدت تعیین نشده باشد، به صورتی که به عرض رسید، این معامله صحیح است یا خیر؟
- ج - شرط خیار بدون مدت در بیع، چون موجب جهل و غرر در عوضین است، سبب بطلان معامله است و برگشت جهل، در شرط به جهل مطلق است؛ اما اگر در قرارداد و قولنامه ها به نحوی مدت شرط خیار فسخ معلوم گردد که از جهل مطلق خارج شود، شرط و عقد هر دو صحیح است؛ مثلاً اگر

تنظیم زمان سند رسمی که آخرین مدت آن معین شده باشد، به نظر می رسد که شرط حق فسخ و ضرر و زیان مدت دار و معلوم است، چون روشن است که حق فسخ، بعد از تنظیم سند رسمی قرار داده نمی شود و ناظر به قبل از زمان تنظیم سند است. ۷۱/۸/۲۸

(س ۴۶۱) در قراردادهایی که امروزه مرسوم شده است، مبلغی را به عنوان پشیمانی یا وجه التزام در ضمن عقد شرط می کنند. آیا اخذ این وجه از نظر شرعی حلال است یا خیر؟ به چه صورت باید عمل شود؟

ج - این گونه شرطها در حقیقت همان جبران خسارت است و یا برای محکم تر نمودن عقد است و دارای غرض عقلایی است، چون خلاف شرع و خلاف مقتضای عقد نیست، در نتیجه صحیح و لازم الوفاست. ۷۴/۱۰/۲۱

احکام شرکت

(مسئله ۴۶۲) اگر دو نفر بخواهند با هم در امری مشارکت کنند، چنانچه قبل از خواندن عقد شرکت یا بعد از آن، هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر، صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

(مسئله ۴۶۳) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند، با یکدیگر شرکت کنند، مثل برخی دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست و هر کدام، مزد کار خود را مالک هستند؛ اما اگر بخواهند با رضایت آنچه را مزد گرفته اند با هم تقسیم کنند، جایز است.

(مسئله ۴۶۴) اگر چند شریک با هم قرار بگذارند که همه استقاده را یک نفر ببرد، صحیح نیست؛ ولی اگر قرار بگذارند که تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد، شرکت و قرارداد، هر دو صحیح است.

(مسئله ۴۶۵) هرگاه یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را تقسیم کنند، باید دیگران قبول نمایند؛ مگر آنکه تقسیم اموال مستلزم ضرر بر شریک دیگر باشد یا شرکت مدت داشته باشد، که در این صورت، نمی توانند او را وادار به قبول قسمت کردن نمایند.

(س ۴۶۶) شخصی با سرمایه پانصد هزار تومان با شخص دیگری با سرمایه پنجاه هزار تومان، برای مدت یک سال عقد شرکت می بندند، به گونه ای که نفر اول از هرگونه کاری معاف است و کار، فقط به عهده نفر دوم است و سود حاصل، بین آن دو به طور مساوی تقسیم شود. حکم شرعی مسئله چیست؟ اگر فرد دوم از طرف سه نفر که پول روی هم گذاشته اند با نفر اول عقد شرکت ببندد، چطور؟

ج - شرکت در هر دو صورت صحیح است، به دلیل آنکه هر چند اطلاق شرکت اقتضا می کند که سود حاصل به نسبت مال تقسیم گردد، لیکن شرط سود بیشتر بردن عامل به هرمقدار، بلا اشکال و صحت آن جای خلاف نیست. خلاف در جایی است که سهم غیرعامل، بیشتر از سهم مالش باشد، هر چند این گونه شرط هم به نظر می رسد که صحیح باشد، چون شرط، نه خلاف شرع و نه خلاف مقتضای ذات عقد، بلکه خلاف اطلاق است. ۷۰/۴/۳

(س ۴۶۷) افرادی از شرکتهای متفرقه طبق قرارداد همان شرکت (که زیر نظر قانون تجارت عمل می کند)، سهام خریداری می کنند ولی شرکا و اصل عمل شرکت و نوع آن برای آنان نامعلوم است. آیا عرفاً کافی است غرری نباشد، ولو شرکای خود را نمی شناسد و نوع تجارت را نمی داند؟

ج - کفایت می کند و رضایت در شرکت به عمل معلوم، ولو با قانون تجارت، کفایت می کند. این نوع غررها به شرکت ضرر نمی زند و ضرر زدن آن، مخصوص به بعضی از عقود و معاملات، مانند بیع است. ۷۶/۲/۲۸

احکام مضاربه

(س ۴۶۸) همان طور که بانکها با مردم رفتار می کنند و به سپرده های ثابت سود می دهند، اگر ما نیز چنین معاملاتی بکنیم و مثلاً پول را به دست یک کاسب بدهیم و قید کنیم که ماهیانه مبلغی به عنوان سود یا کارکرد به ما بدهد، آیا جایز است؟ اگر نه، به چه شکلی می توانیم پول را به دست کاسب بدهیم؟

ج - باید به صورت مضاربه باشد و با شرایط آن که عبارت است از:

۱. معلوم بودن مدت؛ ۲. قرار تقسیم درآمد به صورت کسر مشاع؛ ۳. عامل و گیرنده پول، با آن تجارت کند (خرید و فروش).

راهی که پیشنهاد می شود، این است که در ضمن عقد مضاربه شرط کنند که اگر ضرری متوجه شد، عامل و گیرنده پول ضرر صاحب پول را از مال خودش جبران کند و در ضمن، ماهیانه مبلغی علی الحساب بدهد، تا آخر مدت که حساب کنند. ۶۹/۵/۱۴

(س ۴۶۹) شخصی که مبلغی پس انداز دارد، برای استقاده از پولش آن را به شخص کاسب یا تولیدکننده داده و کاسب، ماهیانه مبلغی به عنوان سود به صاحب سرمایه می دهد (که البته سود از روی قرائن برای سرمایه گذار مشخص می شود)، آیا این روش سودبری جایز است یا نه؟ اگر راه راحت تر دیگری در شرع مقدس وجود دارد، بیان فرمایید.

ج - به صورت مضاربه با رعایت شرایط آن و یا به نحو شرکت که به نسبت سرمایه اش سود می برد، مانعی ندارد. ۲۸. ۷۴/۸/۲۸

(س ۴۷۰) ولی قهری، تمام وجوه نقدی صغیر را به عنوان مال المضاربه به شخصی داده و چون مضارب به تعهدات خود عمل ننموده، عقد مزبور را فسخ نموده است؛ اینک:

۱. مضارب بیش از یک سال است که از باز پرداخت سرمایه متعلق به صغیر خودداری نموده و در این مدت، ارزش حقیقی وجوه مذکور به نصف تنزل یافته است. آیا ولی قهری می تواند ضرر مذکور را که به دلیل تعلل عمدی مضارب در تأدیه بوده است، از او بخواهد؟ و آیا این امر، مجوز شرعی دارد؟

۲. ارجاع امر ترفعی فوق به حاکم، مطابق روال تشکیلات دادگستری، دو درصد از کل خواسته را به عنوان هزینه دادرسی طلب می نماید. آیا پس از محکومیت و وصول مبالغ مذکور، می توان هزینه دادرسی را از محکوم علیه دریافت نمود؟ و آیا قواعد لاضرر و تسبیب مستمسک این عمل خواهد بود؟

ج ۱ - چون با فسخ مزبور، اعیان موجوده حق صغیر است نه ثمن آنها، پس اگر عین آنها باقی است و یا به فروش رفته و معاملات دیگر روی آنها انجام گرفته، همه آن معامله ها چون با اجازه قیم نافذ می گردد، از این رو، سودهای حاصل، متعلق به صغیر است. و اگر شرط خسارت تأخیر بشود یا اینکه قدرت بر پرداخت داشته باشد و ادا را به تأخیر بیندازد، می توان خسارت از او گرفت.

ج ۲ - می توان دریافت نمود و مستند، قواعد مرقومه می باشد. ۷۴/۲/۱۰

احکام صلح

«صلح» آن است که انسان با دیگری توافق کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، خواه در برابر عوض باشد یا بدون عوض.

(مسئله ۴۷۱) دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنان را مجبور نکرده باشد، قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد.

(س ۴۷۲) خواهشمند است حکم شرعی تصرف در ملکی را که طی سند عادی صلح قطعی توسط صلح کننده و مصالح له انجام گرفته، بیان فرمایید. آیا پس از تعیین کردن مال المصالحه و پرداخت بخشی از آن، صلح کننده می تواند از تصرف مصالح له منع کند؟

ج - صلح اگر قطعی باشد، یعنی همه خیاباها را طرفین ساقط کرده باشند، لازم است و قابل برگشت نیست. برای مصالح له تصرف در مورد مصالحه شرعاً جایز است، چون تصرف در ملک خودش است؛ کما اینکه ثمن و مال المصالحه هم ملک مصالحه کننده است، و اگر طرف در ادای همه یا مقداری از آن تأخیر کند، برای او الزام طرف به ادا، و حق مطالبه، ثابت و تأخیر در ادا، غیرجایز و معصیت و گناه است. ۷۵/۳/۳

(س ۴۷۳) اگر پدری در حال حیات، زمینهای خود را به تعدادی از فرزندان خود مصالحه کند که بعد از مرگ به آنان واگذار شود و مقداری از آن را برای مخارج خود باقی گذاشته است. آیا این مصالحه جایز است یا خیر؟

ج - اگر مصالحه شرعی انجام شده، ولیکن حق انتفاع در زمان حیات را برای خود قرار داده، مصالحه صحیح است و بعد از مرگ، کسی به مال مورد مصالحه حقی ندارد.

احکام اجاره

(مسئله ۴۷۴) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند، باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، همچنین باید در مال خود حق تصرف داشته باشند. پس سلفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر چیزی را بدون اجازه ولی جاره کند یا اجاره دهد، صحیح نیست.

(مسئله ۴۷۵) اگر ولی یا قیم بچه، مال او را اجاره دهد یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزو مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می تواند بقیه مدت اجاره را به هم بزند؛ ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزو مدت اجاره نمی کرد، برخلاف مصلحت او بوده، نمی تواند اجاره را به هم بزند.

(س ۴۷۶) اگر مستأجر پس از سرآمدن مهلت اجاره، بدون رضایت مالک در مغازه یا ساختمان مسکونی تصرف نماید (با توجه به اینکه در قانون مدنی نظام اسلامی اگر موجر نیاز شخصی نداشته باشد، حق را به مستأجر می دهند، گرچه مالک رضایت نداشته باشد)، چه حکمی دارد؟

ج - مدت اجاره که تمام شد، اجاره او هم تمام می شود و تصرف مستأجر با عدم رضایت مالک، عدوانی است؛ لیکن مقررات خاص، اگر مطابق با موازین شرع باشد، متبع است. ۷۵/۱/۲۱

(س ۴۷۷) کارفرمایی شخصی را به کار گرفته و از بی اطلاعی او استفاده کرده و حقوقی نصف حقوق کارگران هم ردیف او، به وی پرداخته است. آیا کارفرما حقوق تعیین شده او را مدیون است یا نه؟

ج - چون خیار غبن در همه معاوضات، مانند بیع و اجاره و غیر آنها جریان دارد، بنابراین، اجیر مغبون که با جهل به اجرت به کمتر از آن اجیر شده، حق فسخ معامله را دارد و بعد از فسخ، مستحق اجرت المثل عمل در آن زمان خواهد بود؛ و ناگفته نماند که باقی مانده اجرت المثل، تابع حکم ضمان آن اجرت است. ۷۵/۱۰/۱

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسئله ۴۷۸) چیزی را اجاره می دهند، شش شرط دارد:

۱. معین باشد. پس اگر کسی بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم، درست نیست؛
۲. مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد، طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد؛
۳. تحویل دادن آن برای موجر و یا در اختیار گرفتن برای مستأجر، ممکن باشد. پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده و در اختیار گرفتنش ولو به وسیله مستأجر ممکن نباشد، باطل است؛
۴. مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود. پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست؛
۵. استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند، ممکن باشد. پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست؛
۶. چیزی را که اجاره می دهد، مال خود او باشد، و اگر مال شخص دیگری را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

(مسئله ۴۷۹) استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند، چهار شرط دارد:

۱. حلال باشد. بنابراین برای مثال، اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب، باطل است؛
۲. پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم، بیهوده نباشد؛
۳. اگر چیزی را که اجاره می دهند، چند استفاده دارد. استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد، معین نمایند؛ مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد، اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مورد نظر است یا همه استفاده های آن؛
۴. مدت استفاده را معین نمایند، و اگر مدت معلوم نباشد، ولی عمل را معین کنند؛ مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد، کافی است.

مسائل متفرقه اجاره

(مسئله ۴۸۰) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، همچنین اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل، حق مطالبه اجرت ندارد.

(س ۴۸۱) در بین مردم مرسوم است که مقداری پول به عنوان رهن به صاحبخانه می دهند، و صاحبخانه از پول استفاده نموده و اجاره بها اصلاً نمی گیرد، و یا اجاره بهای کمتری از مستأجر می گیرد، حکم شرعی این عمل را بیان فرمایید.

ج - رهنهای متعارف در امروز که به نفع طرفین است، و گرفتن و دادن پول به خاطر بیچارگی و نابسامانی صاحبخانه نمی باشد، به نظر اخیر این جانب مانعی ندارد و جایز است. ۷۹/۴/۷

(مسئله ۴۸۲) کسانی که خانه یا مغازه یا غیر آنها را از صاحبانش اجاره می کنند، مدت اجاره که به پایان رسید، حرام است بدون اجازه صاحب محل در آنجا اقامت کنند و در صورت عدم رضایت صاحبش باید محل را فوراً تخلیه کنند و اگر نکنند، غاصب و ضامن محل، و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و برای آنان به هیچ وجه حقی شرعاً نیست؛ چه مدت اجاره آنان کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنان در مدت اجاره، موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از آنجا، موجب نقص در تجارتشان باشد یا نه، مگر آنکه شرط ضمن عقد در کار باشد.

(مسئله ۴۸۳) اگر مستأجر بر موجد در ضمن عقد اجاره شرط کند که مال الاجاره را تا مدتی، زیاد نکند و حق اخراج او را از محل نداشته باشد، و حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سالهای بعد از او اجاره نماید و بر موجد لازم باشد که به او اجاره بدهد، می تواند مبلغی از او یا از غیر از او، برای اسقاط حق خود یا برای تخلیه محل بگیرد، و این گونه سرقفلی، حلال است.

(س ۴۸۴) این جانب در تاریخ ۶۱/۲/۲۱ مغازه ای را از مالک اصلی، به نرخ روز و به مبلغ یکصد و هفتاد هزار تومان سرقفلی و مبلغ زیادی نیز به منظور تأمین هزینه های آن از قبیل برق، گاز، موزائیک پیاده رو و مغازه، جواز کسب و غیره صرف کرده ام؛ اما اینک بعد از گذشت بیش از ده سال، ورثه مالک مزبور درصددند تا ملک مذکور را پس بگیرند. آیا مغازه، شرعاً حق این جانب است یا ورثه؟ اگر حق ورثه باشد، آیا مبلغ سرقفلی را باید به نرخ روز به بنده پرداخت کنند یا خیر؟

ج - چون خرید سرقفلی از مالک اصلی، ظاهراً به معنای خرید حق السلطنه نسبت به مغازه و عین است، برای مالک و ورثه او حقی نسبت به واگذاری مغازه به دیگری یا گرفتن آن برای خود، وجود ندارد و نمی توانند مستأجر را بدون جلب رضایتش از مغازه بیرون کنند. آری، نسبت به مال الاجاره باید برطبق متعارف و مقرر عمل شود. ناگفته نماند آنچه که ذکر شد، بیان حکم الله است و داور و حکم دربار آن، امری است که به سیر قانونی و مراجعه به دستگاه قضایی کشور، نیازمند است. ۷۲/۲/۸

جُعَاله، مزارعه و مساقات

احکام جعاله

«جعاله» آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند، مال معینی بدهد؛ مثلاً بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم». به کسی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می دهد «عامل» می گویند. فرق بین «جعاله» و «اجاره» این است که در اجاره، بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده، اجرت را به او بدهکار می شود؛ ولی در جعاله، عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود.

احکام مزارعه

«مزارعه» آن است که مالک با زارع به این قسم قرار بگذارد که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(مسئله ۴۸۵) مزارعه چند شرط دارد:

۱. صاحب زمین به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم»، یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالک، زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع هم تحویل بگیرد؛
۲. صاحب زمین و زارع، هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود، مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند؛
۳. همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود؛
۴. سهم هر کدام به طور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها، و باید تعیین شده باشد. پس اگر شرط کنند که حاصل یک قطعه، مال یکی و قطعه دیگر، مال دیگری باشد، صحیح نیست؛ و نیز اگر مالک بگوید که در این زمین، زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده، صحیح نیست؛

۵. مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد، معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در طی آن، به دست آمدن حاصل، ممکن باشد؛

۶. زمین، قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، اما بتواند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است؛

۷. اگر در محلی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می کنند، چنانچه اسم هم نبرند، همان زراعت معین می شود، و اگر چند نوع زراعت می کنند، باید زراعتی را که می خواهند انجام دهند معین نمایند، مگر آنکه شکل معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود؛

۸. مالك، زمین را معین کند. پس کسی که چند قطعه زمین دارد که با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکنند، مزارعه باطل است؛
 ۹. مخارجی را که هر يك از آنان باید بکنند، معین نمایند؛ ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند، معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

احکام مسابقات

اگر انسان با کسی به این قسم قرار بگذارد که درختهای میوه ای را که درختها یا منافع آن، مال خود اوست و یا اختیار آن با اوست تا مدت معینی به آن شخص واگذار کند که رسیدگی نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند، از میوه آن بردارد، این قرارداد را «مسابقات» می گویند.

(مسئله ۴۸۶) قرارداد مسابقات در درختهایی مثل بید و چنار که میوه نمی دهد، صحیح نیست؛ ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد.

(مسئله ۴۸۷) مدت مسابقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید، صحیح است.

(مسئله ۴۸۸) در مسابقات باید سهم هر کدام از طرفین، نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است.

کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

(مسئله ۴۸۹) بچه ای که بالغ نشده و یا بالغ شده، اما رشد ندارد، شرعاً نمی تواند در مال خود تصرف کند.

(مسئله ۴۹۰) دیوانه و سفیه، یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی تواند در مال خود تصرف نماید.

احکام وکالت

«وکالت» آن است که انسان، کاری را که می تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد؛ مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید. پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی تواند برای فروش مال خودش کسی را وکیل نماید.

(مسئله ۴۹۱) اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است، وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.

(مسئله ۴۹۲) کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود. مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

(مسئله ۴۹۳) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده، دیگری را وکیل نماید؛ ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هرطوری که به او دستور داده، می تواند عمل نماید. پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

(مسئله ۴۹۴) اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول، بمیرد یا موکل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی شود.

(مسئله ۴۹۵) اگر موکل بمیرد یا دیوانه شود وکالت وکیل باطل نمی شود، خصوصاً اگر موکل او را برای پس از مرگ هم وکیل کرده باشد و در امور مالی وکیل بعد از مرگ موکل می تواند بدون اجازه ورثه در ثلث مال، برابر وکالت تصرف نماید و در مازاد بر ثلث تصرفش مشروط به عدم ضرر به ورثه می باشد.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که هرکس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود.

(مسئله ۴۹۶) اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازند، پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند؛ ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد، چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید.

(مسئله ۴۹۷) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن ساکن است و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید به شرط اینکه بدهکار خانه و اثاثیه مورد نیازش را از اموال طلبکاران تهیه نکرده باشد و یا اینکه اموال آنها تأثیر قابل توجهی در تهیه آنها نداشته و فقر او هم ناشی از افراط و تفریط در معامله و تجارت نباشد؛ بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را پرداخت کند.

(مسئله ۴۹۸) شخصی چند طلبکار دارد و اندک وجهی هم دارد، و طلبکارها، طلبشان را مطالبه کرده اند، این وجه را به هر کدام از طلبکارها که بدهد، مانعی ندارد، اما اگر بین آنان تقسیم نماید، بهتر است؛ همچنین مفسس تا زمانی که حاکم شرع او را حجر نکرده، آن وجهی که دارد به هر کدام از طلبکارهای خود که بدهد، مانعی ندارد. لیکن در هر دو صورت، نباید به قصد ضرر زدن به بقیه طلبکارها باشد، وگرنه سلطنتش محکوم قاعده لاضرر است.

(مسئله ۴۹۹) هرگاه شخصی از فردی که ورشکست شده، طلبی داشته باشد و عین مال شخص موجود باشد شرعاً می تواند عین مال خود را از مدیون پس بگیرد یا آنکه به نسبت طلب خود با سایر طلبکاران سهم ببرد، و چنانچه به حيله مال خود را از تصرف مدیون بیرون آورد، مدیون سایر طلبکاران نخواهد بود.

(س ۵۰۰) اگر شخصی به دلیل دادن سود پول مضاربه ورشکست شود و افراد طلبکار او همان افرادی باشند که سود پول از او دریافت نموده اند و بیشتر آنان برابر یا بیشتر از پولی که به عنوان مضاربه به شخص مزبور داده اند، سود دریافت کرده اند (بدون اینکه شخص عامل با پول کاسبی کرده باشد) دین شخص ورشکسته به آنان چگونه خواهد بود؟

ج - دین شخص به قوت خود باقی است و پولهای داده شده، جبران دین نمی کند. به دلیل اینکه آنچه پرداخته با رضایت بوده و تسلیط مجانی ضمان ندارد. ۷۴/۴/۱

(س ۵۰۱) اگر کسی پولی را قرض بگیرد و هنگام بازپرداخت به دلیل تورم، ارزش اصل پول کاهش یافته باشد، به گونه ای که طلبکار زیان می بیند، آیا طلبکار حق دارد مقداری را که از ارزش پول کم شده از بدهکار بخواهد؟ اگر چنین باشد، آیا می تواند ملاک تشخیص ارزش آن را قیمت طلا در روز قرض قرار بدهد؟ و در صورتی که بدهکار در پرداخت بدهی خود کوتاهی نموده و در مدت مقرر، بدهی خود را نپرداخته، چه حکمی دارد؟ آیا ضامن مالیت پول هم هست یا خیر؟

ج - در زمان قرض دادن، در قرضهای استنتاجی می تواند مالیت آن را با طلا و یا چیز دیگر معلوم کند و مالیتش را قرض بدهد؛ مانند اینکه بگوید: «مالیت این مبلغ که نیم مثقال طلاست، به شما قرض می دهم که در موقع پرداخت، و همین مقدار مالیت را در ضمن پول و نقد رایج به من برگردانید»؛ و اگر در ادای آن تأخیر داشته، می تواند با شرط، ضرر و زیان را بگیرد، مثل اینکه به او بگوید: «اگر در موقع معین نپرداختی، ضامن خسارت هستی»، و اگر بدون شرط بدهکار در ادای بدهی با قدرت بر ادا ملاحظه می نماید، گرفتن ضرر و زیان، بعید به نظر نمی رسد. ۷۴/۸/۷

قرض ربوی

(مسئله ۵۰۲) ربا دادن حرام است و يك درهم از ربا، همان طور که در احادیث صحیح و معتبر آمده، از هفتاد مرتبه زنا با محارمی مانند مادر در کنار خانه خدا، بدتر است و قرآن، رسماً رباخوار را در حال جنگ با خدا و رسولش اعلام کرده است.

(مسئله ۵۰۳) اگر کسی بخواهد پولی قرض کند و ربای حرام بدهد یا قرض بدهد و ربای حرام بگیرد، نمی تواند با عمل به یکی از راههایی که در بعضی از رساله های عملیه ذکر شده از ربا فرار کند و حيله باب ربای حرام، به هیچ وجه مجوز نیست و همان طور که امام راحل (قدس سره) فرموده اند، جایز بودن حیل، در ربای عرفی حرام، با حرمت آن نمی سازد و موجب تقویت حرمت رباست و هیچ عاقلی يك قانون با آن شدت را با حیل تجویز نمی کند، چه رسد به حکیم تعالی.

(س ۵۰۴) در بعضی از کشورهای اسلامی قرض را به دو نوع تقسیم کرده اند: استهلاکی و استنتاجی، یا به تعبیر دیگر، مصرفی و تولیدی. به این معنا که شخص برای گذران زندگی و تهیه نان شب خود و یا ورشکستگی و بیچارگی قرض نمی کند؛ بلکه برای اینکه آن را استنتاج کند و با آن، کسب کند و یا خانه بسازد و امثال آنها (که برای استنتاج است)، یا برای اینکه سرمایه خود را زیادتز نماید، قرض می کند. آیا می توان گفت که ادله شرعی در باب ربا، تماماً متوجه قرضهای استهلاکی (مصرفی) است و قرضهای استنتاجی را دربر نمی گیرد؟ نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

ج - عدم حرمت قرض ربوی استنتاجی (که نه تنها باعث جلوگیری از معروف و تجارت و کسب و کار نمی شود، بلکه وسیله ای برای رونق بازار و اقتصاد سالم است)، خالی از قوت نیست، هر چند احتیاط در به کار بردن حیل در این قسم ربا و زیاده مطلوب است و ادله حرمت ربا شامل این گونه زیاده های استنتاجی، همانند انواع دیگر از زیاده نیست و ربا لغة و عرفاً و روایه به معنای مطلق زیاده است که قطعاً آن معنا مقصود و مراد از ادله حرمت نیست، بلکه مراد، زیاده خاصی است که آن هم با کمک قرآن و شواهد و علل و حکم تحریم ربا که در روایات و آیات آمده و به آن اشاره شده،

مختص به همان ربای استهلاکی است که گاهی سبب می شده که بدهکاران مجبور شوند برای ادای بدهی خود، نعوذ بالله، مادران و خواهران و دختران خود را به اعمال ناروا برای تأمین بدهی وادار نمایند که حدیث معروف صحیح «درهم ربا أشد من سبعین زنية كلها بذات محرم»،^{۲۹} ظاهراً به همین مناسبت تاریخی است. خلاصه آنکه زیاده در قرض با شرط که حرام و رباست، آن ربایی حرام است که مانع فعالیت اقتصادی گردد که در روایات، حرمت ربا به آن تعلیل شده، «والعلة تخصص كما انها تعمم»، و قرض به شرط زیاده که از جهت اقتصادی برای وام گیرنده چرخاننده کار و فعالیت اقتصادی او و اقتصاد جامعه است، خارج از آن علت است، بر خلاف قرض ربوی برای نیاز و رفع احتیاج زندگی که راه جمع ثروت است، برای رباخوار و بیچاره تر شدن ربا دهنده که انفاق و صدقه باید به ربا دهنده داده شود تا گرفتار ربا نشود که این ربا و قرض به شرط زیاده، حرام و در حکم جنگ با خدا و رسول اوست.

(س ۵۰۵) افرادی به قصد گرفتن وام مسکن در مؤسسه ها مبلغی را به صورت قرض الحسنه می گذارند. آیا عموم «كل قرض یجر المنفعة فهو ربا»، موجب حرمت می شود با اینکه مبنای طرفین بر این است؟

ج - حرام نیست و عموم مرقوم، نبوی عامی است و حرمت زیاده در قرض، مخصوص قرضهای استهلاکی است، و عمومی که بر حرمت همه افراد دلالت کند، وجود ندارد. ۷۶/۲/۲۸

(س ۵۰۶) چند درصد سودی که از بانکها گرفته می شود، آیا ربا حساب می شود یا خیر؟

ج - اگر طبق آیین نامه های بانکی در جمهوری اسلامی عمل کنند، ربا نیست. ۷۵/۱۰/۴

(س ۵۰۷) آیا قرض به شرط قرض، جایز است؟

ج - قرض به شرط قرض، جایز است، و مشمول ادله حرمت قرض به شرط زیاده نیست. ۷۵/۱۲/۲۴

(س ۵۰۸) آیا دریافت ربا بین خویشاوندان و نزدیکان جایز است؟ بین پدر و فرزند چطور؟

ج - ربای استهلاکی حرام است و فرقی بین پدر و فرزند و اقوام و غیر آنها نمی باشد. ۸۰/۵/۲

سفته

«سفته» نوعی برات و حواله است و پول نیست و معامله بر آن واقع نمی شود و بر دو نوع است:

۱. «سفته حقیقی» سفته ای است که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، می دهد؛

۲. «سفته دوستانه» سفته ای است که شخص به دیگری می دهد، بدون آنکه در مقابلش بدهکاری داشته باشد.

(مسئله ۵۰۹) سفته حقیقی را اگر کسی از بدهکار بگیرد که با دیگری به مبلغی کمتر معامله کند، حرام و باطل است، چون عین سفته، ارزش ندارد.

(مسئله ۵۱۰) چکهای تضمینی که در ایران متداول است، مثل اسکناس، پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدت آن به زیاد و کم، مانع ندارد.

احکام حواله دادن

(مسئله ۵۱۱) اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله انجام شد، کسی که به او حواله شده، بدهکار می شود و طلبکار، دیگر نمی تواند طلبی را که دارد، از بدهکار اولی مطالبه نماید.

(مسئله ۵۱۲) مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معین باشد؛ یعنی مردد نباشد. پس اگر کسی مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به يك نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

(مسئله ۵۱۳) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

معاملات بانکی

(مسئله ۵۱۴) آنچه شخص از بانکها به عنوان معامله قرض یا غیر قرض می گیرد، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد، حلال است و مانع ندارد، اگر چه بداند که در بانکها پولهای حرامی است و احتمال بدهد پولی را که گرفته از حرام است؛ ولی اگر بداند پولی را که گرفته عیناً حرام است، یا مقداری از آن حرام است، تصرف در آن جایز نیست و اگر مالک آن را نتواند پیدا کند باید با اجازه فقیه، با آن معامله مجهول المالک بکند، و در این مسئله، فرقی میان بانکهای خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.

(مسئله ۵۱۵) سپرده های در بانک، اگر به عنوان قرض باشد و نفعی در آن قرار داده شود، چون قرض گیرنده بانک است، اشکالی ندارد و برای بانکها جایز است که در آن تصرف کنند و گرفتن سود حلال است؛ زیرا اولاً بعضی از بانکها با انجام معامله شرعی، بناسبت سود بپردازند و

ثانیاً بانک که سود می دهد، سود دادن يك شخص بیچاره و ورشکسته نیست تا مشمول ادله حرمت ربا باشد، بلکه خود بانک سرمایه دار بزرگ و فعال است.

(مسئله ۵۱۶) جایزه هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق فرض دهنده می دهند، یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با فرعه کشی می دهند، حلال است و چیزهایی که فروشنده ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل بسته بندی جنس خود می گذارند، مثل گذاشتن سکه طلا در قوطی روغن، حلال است و اشکال ندارد.

(س ۵۱۷) صندوقهای قرض الحسنه، تعاونیها و یا بانکهایی که در نقاط مختلف کشور هستند، آیا حق دارند کارمزد و دیرکرد وام بگیرند؟

ج - اگر کارمزد نسبت به همه قرضها، چه مبلغ کم و چه زیاد، یکنواخت باشد و یا به نسبت زیادی و کمی کار (مانند زیاد شدن سفته ها و مدارك و مانند آنها)، کم و زیاد شود، مانعی ندارد؛ ولی اگر کارمزد با اختلاف در مقدار قرض، اختلاف پیدا کند؛ مانند اینکه کارمزد ده هزار تومان کمتر از کارمزد مبلغ یکصد هزار تومان باشد، حرام و اکل مال به باطل است، که نه کارمزد است و نه اجرت؛ وگرنه اجرت روشن است که با اختلاف در مبلغ قرض، تفاوت پیدا نمی کند؛ و اما دیرکرد و خسارت تأخیر تأدیه، اگر در متن عقد شرط بشود، به حکم شرط، مانعی ندارد. ۷۵/۴/۱۴

(س ۵۱۸) اگر به قصد گرفتن سود، پول خود را در حسابهای کوتاه مدت و یا درازمدت بانکها بگذاریم، چه حکمی دارد؟

ج - اگر بانکها با وکالتی که از صاحب پول دارند، مضاربه و یا معامله شرعی دیگری با پول انجام دهند، سودی که از بانک به دست می آید، مثل سایر درآمدهای انسان است و مانعی ندارد. ۷۱/۷/۲۶

(س ۵۱۹) امروزه برخی از بانکها به نام عقود اسلامی وام می دهند، ولی شکل ربوی دارند، استفاده از این وامها چه حکمی دارد؟ آیا به هنگام اضطرار می توان وام گرفت؟ و با توجه به اینکه بانکها با شرایط خاصی (مثلاً برای خرید جنس و حیوان و مزرعه و...) وام می دهند، اگر شخصی شرایط آن را ندارد، آیا با ایجاد شرایط صوری یا به وسیله واسطه یا احياناً با دادن وجهی به یکی از کارمندان بانک، می تواند از وام استفاده کند؟ و اگر کسی وام را برای مصرفی غیر از آنچه در قرارداد قید شده به کار بندد، آیا جایز است؟ و یا اینکه وام را بگیرد، و به شخص دیگری واگذار نماید که او در غیر مورد تعیین شده برای وام مصرف کند، آیا اشکال دارد؟

ج - در معامله بانکهای جمهوری اسلامی، اگر به مقررات آنها عمل نشود، گیرنده، مالک پول نمی گردد، به دلیل اینکه تخلف از مقررات به عدم حصول عقد شرعی برمی گردد. فرض کنید بانک با گرفتن فاکتور خرید، پول می دهد؛ یعنی در حقیقت، بانک جنس را از طرف، نقد می خرد و بعد به نیازمند پول به صورت شبه وام، نسیه و گران تر می فروشد. پس اگر اصلاً جنسی نخریده و فاکتور خرید صوری بوده، چگونه مالک پولی می شود که از بانک گرفته است؛ اما راجع به مصرف پول گرفته شده در غیر مورد قرارداد، اگر بنا دارد ولو در درازمدت به مقدار همان پول گرفته شده در هزینه مورد قرارداد صرف نماید، ظاهراً مانعی ندارد. ۶۹/۱۱/۶

(س ۵۲۰) خرید و فروش اسکناس چه حکمی دارد؟ چك و سفته چطور؟

ج - اگر از روی ناچاری و ضروری باشد، ربا و حرام است و هیچ حيله ای هم مجوز آن نیست؛ ولی اگر برای کسب و فعالیت و تجارت و کشاورزی و غیر آنها باشد که باعث چرخش اقتصاد گردد و هم قرض گیرنده نفع می برد و هم قرض دهنده، در این گونه موارد، استفاده از حيله برای فرار از این گونه رباها به صورت خرید و فروش اسکناس یا چك و سفته، مطابق با احتیاط است، گرچه اصل حرمت چنین قرضهایی با زیاده، محل تأمل، بلکه منع است. ۷۵/۱۱/۶

(س ۵۲۱) شخصی برای مدتی مبلغی را در بانک پس انداز می کند و بعد، امتیاز مبلغی وام به او داده می شود. آیا می تواند این امتیاز را به

بیشتر از مقدار وام به دیگری بفروشد؟

ج - مانعی ندارد. مانند حق التَّجیر و غیره است که قابل معامله است.

احکام رهن

«رهن» آن است که بدهکار، مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را نپرداخت، طلبش را از آن مال به دست آورد.

(مسئله ۵۲۲) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند و اگر مال دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید که به گرو گذاشتن آن، راضی هستم.

(مسئله ۵۲۳) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد. پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.

(مسئله ۵۲۴) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.

(س ۵۲۵) آیا در اخذ عین مرهونه (چیز رهن گذاشته شده) همین مقدار که اکنون مرسوم است، یعنی سند را از طریق اداره ثبت اسناد توقیف

می کنند، کافی است؟

ج - توفیق سند، دلیل رهن بودن بر عین مرهونه است و صحیح است. ۷۵/۸/۲۴

(س ۵۲۶) آیا رهن گرفتن پول و اسکناس صحیح است؟

ج - مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۴

(س ۵۲۷) اگر بدهکار، ملك خود را نزد طلبکار در ضمن قراردادی جهت تضمین در پرداخت قرض ربوی به گرو و رهن بگذارد و بدهکار، در موعد مقرر از عهده پرداخت بدهی خود برنیاید، آیا طلبکار مجاز به تصرف در تمام ملك به صورت تملك و یا بیع است یا ملك در تملك بدهکار است و فقط باید بدهی خود را بپردازد؟

ج - طلبکار می تواند به اندازه طلب خود، از عین مرهونه بردارد. ۶۹/۱۱/۹

احکام ضامن شدن

(مسئله ۵۲۸) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی، اگرچه عربی نباشد، به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند؛ ولی رضای بودن بدهکار شرط نیست.

(مسئله ۵۲۹) هرگاه کسی برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید اگر بدهکار قرض تو را نپردازد، من پرداخت می کنم، ضمانت صحیح است.

(مسئله ۵۳۰) کسی که انسان ضامن بدهی او می شود، لازم نیست بدهکار باشد. پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، انسان می تواند ضامن او شود.

(مسئله ۵۳۱) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

(مسئله ۵۳۲) ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند، ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

احکام کفالت

«کفالت» آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار، بدهکار را بخواهد، او را تحویل دهد؛ همچنین است اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی کند که دعوی او قابل قبول باشد. و انسان ضامن شود که هر وقت صاحب حق یا مدعی، طرف را بخواهد او را تحویل دهد، این عمل را «کفالت» و به کسی که این طور ضامن می شود «کفیل» می گویند.

(مسئله ۵۳۳) کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت، مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده، حاضر نماید.

(مسئله ۵۳۴) هفت چیز، کفالت را به هم می زند:

۱. کفیل بدهکار را تحویل طلبکار بدهد؛

۲. طلب طلبکار داده شود؛

۳. طلبکار از طلب خود گذشت نماید؛

۴. بدهکار بمیرد؛

۵. طلبکار، کفیل را از کفالت آزاد کند؛

۶. کفیل بمیرد؛

۷. کسی که صاحب حق است، به وسیله حواله یا طور دیگری، حق خود را به دیگری واگذار نماید.

(مسئله ۵۳۵) اگر کسی به زور، بدهکار را از دست طلبکار رها کند، باید او را به طلبکار تحویل دهد.

(س ۵۳۶) آیا در عقد کفالت می توان شرط نمود که در صورت ناتوانی کفیل از احضار، کفالت کننده هیچ مسئولیتی نداشته باشد و در نتیجه،

موظف نباشد که دین مکفول را پرداخت نماید؟

ج - شرط خلاف مقتضای عقد است و صحیح نیست. ۷۵/۶/۱۷

احکام ودیعه (امانت)

(مسئله ۵۳۷) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون اینکه حرفی بزنند، صاحب مال بفهماند

که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن، بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می شود، عمل نماید.

(مسئله ۵۳۸) اگر امانتدار از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه باشد، باید آن را به ولی او برساند و چنانچه مال از بین برود، باید عوض آن را بدهد؛ ولی اگر برای اینکه مال از بین نرود، آن را از بچه یا دیوانه گرفته و در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

(مسئله ۵۳۹) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، نباید قبول کند؛ ولی اگر امانتگذار در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم نباشد که بهتر حفظ کند، مانعی ندارد.

(مسئله ۵۴۰) امانتدار اگر در نگهداری امانت کوتاهی نکند و تعدی (زیاده روی) هم ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست؛ ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه از بین برود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، مگر آنکه جایی محفوظ تر از آن نداشته باشد و نتواند امانت را به صاحبش یا به کسی برساند که بهتر حفظ کند در این صورت، ضامن نیست.

(مسئله ۵۴۱) اگر امانتدار بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به امانتگذار اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.
(س ۵۴۲) اگر ولی یا قیم محجور، مال متعلق به او را نزد کسی امانت گذارد و پس از مدتی، آن ولی یا قیم که اینک مقروض شده اند، از امین تقاضای مال محجور را بنمایند تا با آن قرض خود را ادا کنند و یا حتی مراجعه آنان به قصد خیانت در امانت باشد و این امر از نظر امین احراز گردد، آیا امین می تواند از استرداد مال محجور به نماینده شرعی او خودداری کند و یا آن را به حاکم شرع تحویل دهد؟

ج - نمی تواند به آنان تحویل دهد، چون قیم و یا ولی با قصد خیانت محرز و یا تصرف بدون مصلحت، مانند ادای قرضهای خود، از ولایت و قیمومت مطلقه خارج می شود، و باید مورد امانت را در اختیار مجتهد جامع الشرائط قرار دهد تا تعیین تکلیف نماید.

(س ۵۴۳) شخصی طلایی به ارزش بیست هزار تومان را به زن خود می بخشد. همسر او بعد از دو ماه تصرف، طلا را به عنوان امانت نزد مادرش می گذارد که عنداللزوم آن را دریافت نماید. بعد از دو ماه دیگر صاحب طلا (زن) می میرد و مادرش آن طلا را به فرزند نکورش می دهد و او هم جهت حل مشکلات زندگی خود می فروشد و خرج می کند. حال آن فرزند بعد از گذشت پانزده سال می خواهد قیمت آن طلا را به صاحبانش پرداخت نماید، آیا قیمت روز تصرف را باید بپردازد یا قیمت روز ادا را؟

ج - قیمت فعلی (روز بازگرداندن) را باید بپردازد. ۷۵/۷/۱۹

احکام عاریه

«عاریه» آن است که انسان، مال خود را به دیگری بدهد تا از آن استفاده کند و در مقابل، چیزی هم از او نگیرد.

(مسئله ۵۴۴) چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد؛ ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

(مسئله ۵۴۵) اگر عاریه گیرنده در نگهداری چیزی که عاریه کرده، کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز از بین برود، ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر از بین برود، عاریه گیرنده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده، طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

(مسئله ۵۴۶) اگر چیز نجس را برای خوردن و آشامیدن عاریه دهد، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند، بگوید.

(مسئله ۵۴۷) چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

احکام نکاح (زناشویی)

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود. و آن بر دو قسم است: دایم و غیر دایم.

«عقد دایم» آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند، «دایمه» گویند؛

«عقد غیر دایم» نیز آن است که مدت زناشویی در آن معین شود؛ مثلاً زنی را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد

نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند، «مُتَّعَه و صیغَه» می نامند.

احکام عقد

(مسئله ۵۴۸) در زناشویی، چه دایم و چه غیر دایم، باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد، کافی نیست و صیغه عقد را یا خود

زن و مرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

(مسئله ۵۴۹) وکیل لازم نیست که مرد باشد و زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد، از طرف دیگری وکیل شود.

(مسئله ۵۵۰) يك نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دایم یا غیردایم از طرف دو نفر (مرد و زن) وکیل شود؛ همچنین مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دایم یا غیردایم عقد کند؛ ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

(س ۵۵۱) نظر حضرت عالی راجع به عقد معاطاتی در نکاح چیست؟ منظور این است که آیا معیار حلّیت در نکاح، صرفاً گفتن لفظ «انکحتُ» است یا فقط نیت و قصد انشا و رضایت قلبی طرفین کفایت می کند؟ در صورتی که معیار، شقّ اول باشد، آیا به نظر حضرت عالی، صرف اینکه کلمه «انکحتُ» را بر زبان بیاوریم، سبب حلّیت می شود؟ و اگر ملاک، روح توافق و قصد انشای طرفین است، در این فرض چه لزومی به ادای لفظ مخصوص است؛ به علاوه اینکه به جای آن الفاظ مخصوص، می توان به وسیله حرکات نیز از قصد و رضایت طرفین مطلع شد.

ج - در ازدواج، رضایت طرفین و اجرای صیغه عقد، شرط است و معاطات صحیح نیست و عدم صحّتش اجماعی است؛ بلکه ارتکاز و ابنیه عقلانیه نیز بر عدم صحّت است و آنچه امام (قدس سره) در بحثهای فقهی فرموده اند، مربوط به امکان و مقام ثبوت است نه اثبات و وقوع. ۷۵/۳/۱۶

شرایط عقد

(مسئله ۵۵۲) عقد ازدواج چند شرط دارد:

۱. به احتیاط واجب، به عربی صحیح خوانده شود؛ و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، به هر لفظی که صیغه را بخوانند، صحیح است؛ اما باید لفظی بگویند که معنی «زَوَّجْتُ وَ قَبِلْتُ» را بفهماند؛

۲. مرد و زن یا وکیل آنان که صیغه را می خوانند، قصد انشا داشته باشند؛ یعنی اگر خود مرد و زن، صیغه را می خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي»، قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التَّرْوِیْحَ»، زن بودن او را برای خود قبول نماید؛ و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند، به گفتن «زَوَّجْتُ وَ قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند، زن و شوهر شوند؛

۳. کسی که صیغه را می خواند، بالغ و عاقل باشد، اگرچه صحّت صیغه ای را که ممیّز غیربالغ می خواند، خالی از وجه نیست، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد؛

۴. اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنان صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند؛ مثلاً اسم آنان را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: «زَوَّجْتُكَ أُحَدَى بَنَاتِي» زن تو نمودم یکی از دخترانم را»، و او بگوید: «قَبِلْتُ» قبول کردم»، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده اند، عقد باطل است؛

۵. زن و مرد به ازدواج راضی باشند؛ ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اجازه دهد و معلوم باشد که قلباً راضی است، عقد صحیح است.

(س ۵۵۳) دختری را در سنّ چهارده سالگی بنا به اصرار والدین به عقد مردی درآورده اند و به مرور زمان که دختر از نظر عقلی و شناخت اجتماعی و فردی رشد کرده، به این نتیجه رسیده است که شوهرش، دارای صفات اخلاقی و روحی مناسب جهت زندگی با او نیست و هیچ گونه تفاهمی بین آنان برای زندگی وجود ندارد و دختر، شدیداً نسبت به تمکین خاص (مراسم عروسی) کراهت دارد و به صراحت اعلام داشته که اگر این عروسی و تمکین صورت پذیرد، خود را خواهد کشت، لیکن دادگاه مدنی خاص، حکم به تمکین داده است. با توجه به اینکه تهدیدات دختر قطعی است، نظر شرع مقدّس را بیان فرمایید.

ج - قبل از پاسخ به سؤال باید دانست که زن، حقّ مطالبه همه مهر را از شوهر اگر مدت دار نباشد، قبل از دخول و عروسی دارد و عدم تمکین با مطالبه، سبب نشوز نمی گردد و عدم تمکین در صورتی سبب نشوز است که عن حق نباشد. اما راجع به سؤال، در هر موردی که زندگی کردن زن با شوهر، دارای عُسر و حَرَج و مشقّت غیر قابل تحمل باشد و سبب حَرَج نیز خود زن نبوده، بر حاکم است که مرد را الزام به طلاق نماید؛ و اگر طلاق نداد، حاکم، ولایة علی الممتنع، طلاق می دهد و این راه، مطابق با احتیاط است، هرچند راههای دیگری نیز برای رفع عُسر و حَرَج وجود دارد که ممکن است کسی بر آن فتوا دهد و سهل تر از این راه باشد. ۷۴/۱۰/۲۸

(س ۵۵۴) همان طور که در عقد دایم، در صورت عُسر و حَرَج، زن می تواند به حاکم مراجعه کند و حاکم، شوهر را مجبور به طلاق نماید، آیا در عقد منقطع نیز همین حکم جاری است؟

ج - در مناط و دلیل حکم، که عُسر و حَرَج است، فرقی بین دایم و منقطع نیست و اطلاق ادله حَرَج بر همه ادله احکام که از جمله آنها بودن بذل مدت در منقطع به يد زوج است، حاکم می باشد و اختیارش تا جایی است که باعث عُسر و حَرَج نشود. بنابراین، در مورد حَرَج نسبت به عقد منقطع، بر حاکم است که زوج را به هبه مدت، مجبور کند؛ کما اینکه بر او بوده زوج را با فرض حَرَج به طلاق مجبور نماید و با فرض امتناع از بخشش مدت، حاکم ولایة علی الممتنع، مدت را هبه می کند و آثار بخشش بر آن، همانند ترتّب آثار بر طلاق ولایی، بار می شود. ۷۵/۱۲/۲۶

(س ۵۵۵) دختری که به حدّ بلوغ رسیده است، آیا واجب است که برای ازدواج دایم یا موقت، از پدر یا جدّ پدري خود اجازه بگیرد؟

- ج - اجازه پدر و ولی در عقد موقت و صیغه، معتبر است و بدون اجازه او خواندن و نخواندن صیغه، همانند است و در عقد دائم نیز، مانند سایر مقررات، ثبت ازدواج در محضرها به عنوان قانون نظام، لازم و واجب است و باید برای ثبت و اجرای صیغه عقد به محضر مراجعه شود و عدم مراجعه، معصیت و موجب ندامت است و عواقب خطرناکی را در پی دارد. ۷۶/۳/۱۰
- (س ۵۵۶) اگر پدر در زمان عقد دخترش حضور نداشته باشد، ولی از قرآن مشخص شود که به عقد دخترش راضی است، آیا عقد صحیح است یا خیر؟ در صورتی که پدر بیمار و غیر قابل جا به جا کردن باشد، چطور؟
- ج - چنانچه از قرآن، اطمینان به رضایت پدر باشد، اجرای عقد مانعی ندارد؛ لیکن باید در حضور سردفتر و یا ثبت در دفتر ازدواج باشد، و در لزوم اخذ رضایت پدر، فرقی بین بیمار بودن و سالم بودن او نیست. ۷۳/۲/۱۳
- (س ۵۵۷) آیا با بودن پدر، جد هم ولایت دارد یا خیر؟
- ج - بلی، ولایت جد، مشروط به موت پدر نیست و هر دو به نحو استقلال، ولایت دارند.
- (س ۵۵۸) دختر باکره ای که بر اثر زنا بکارت خود را از دست داده است، آیا برای صیغه شدن نیاز به اجازه ولی و پدر خود دارد یا نه؟
- ج - چون بکارت با ازدواج از بین نرفته، در حکم باکره است و شرطیت اجازه پدر و ولی، به حال خود باقی است. ۷۵/۲/۱۸
- (س ۵۵۹) مادری که قیّم دختر نابالغ خود است، آیا می تواند او را به عقد موقت کسی در آورد؟ و اگر نمی تواند، آیا صیغه جاری شده باطل است یا خیر؟
- ج - عقد موقت دختر نابالغ، تنها با اجازه پدر و یا جد پدری و یا حاکم شرع، آن هم با فرض مصلحت، صحیح است؛ بلکه در حاکم، علاوه بر مصلحت، وجود مفسده در ترک نیز لازم است؛ و اما قیّم منصوب از طرف حکومت، که مورد سؤال است، چنین حقی را ندارد و صیغه اش باطل است، و در این حکم، فرقی بین مادر و غیر او نیست. ۷۶/۳/۱۳
- (س ۵۶۰) در عقدنامه ها شروطی ذکر شده است و طبق آن شروط به زوجه حق وکالت یا توکیل داده می شود که خود را طلاق دهد یا تقاضای طلاق نماید. آیا این شروط، شرعی و جایز است یا خیر؟
- ج - همه شروط مرقوم در دفترچه های ازدواج اسلامی (که در حقیقت به دو شرط برمی گردد: ۱. شرط زن بر مرد نسبت به دادن مقداری از اموال، ۲. وکیل کردن مرد، زن را و اذن در توکیل غیر با نداشتن حق عزل نسبت به طلاق) صحیح است؛ زیرا این شرایط، نه خلاف شرع هستند و نه خلاف مقتضای عقد. ۷۲/۱۲/۱۷

عیبیهایی که به واسطه آنها می توان عقد را به هم زد

- (مسئله ۵۶۱) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد، می تواند عقد را به هم بزند:
- دیوانگی؛ ۲. بیماری خوره؛ ۳. بیماری برّص (پسی)؛ ۴. کوری؛ ۵. شل بودن به طوری که معلوم باشد؛ ۶. آنکه ایضا شده باشد، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد؛ ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود؛ ۷. آنکه گوشت یا استخوان یا غده ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.
- (مسئله ۵۶۲) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است یا آلت مردانگی ندارد یا عثین است و نمی تواند وطی و نزدیکی نماید یا بیضه های او را کشیده اند، می تواند عقد را به هم بزند؛ همچنین اگر شوهر دارای امراضی مانند: برّص، جذام و بیماریهای واگیردار صعب العلاج باشد که زندگی زن با او باعث حرّج و مشقت گردد موجب فسخ عقد است.^{۳۰}
- (مسئله ۵۶۳) اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبیهایی که در دو مسئله قبل گفته شد، عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.
- (س ۵۶۴) اگر مرد یا زن در امر ازدواج یکدیگر را فریب دهند و یا آنچه را که باید درباره خودشان با طرف مقابل در میان بگذارند به او نگویند، آیا این کار هم حق فسخ به دنبال دارد؟
- ج - این کار در اصطلاح «تدلیس» است. اگر زن و شوهر، هر کدام سر دیگری کلاه بگذارند، طرف مقابل، حق فسخ دارد؛ مثلاً مردی آمده و خودش را دارای فلان موقعیت اجتماعی یا اقتصادی یا خانوادگی و تحصیلی معرفی کرده است و بعد معلوم شده که این شرایط را ندارد و یا عیبیهایی دارد که آنها را پنهان کرده است. در همه این موارد، طرف مقابل، طبق قاعده غرور و تدلیس (که همه فقها آن را قبول دارند) حق فسخ دارد؛ چه در ضمن عقد شرط بشود و چه نشود؛ و چه این غرور و فریب در تن درستی و نداشتن عیب باشد و چه مربوط به داشتن يك صفت کمال باشد. این فسخ، هیچ نیازی هم به حضور عدلین ندارد؛ «ظهر غیر موعده» هم نمی خواهد و در هر حال، فرد می تواند نکاح را فسخ کند؛ زیرا فسخ نکاح، غیر از باب طلاق است و حق و اختیار زن و مرد هم در این مورد، با هم یکسان است. ۷۵/۶/۶

۳۰. برای تفصیل بیشتر این مسئله و مسئله قبل به کتاب «تحریر الوسيله» با حواشی این جانب، مراجعه کنید.

(س ۵۶۵) آیا می توان دختر مسلمانی را به عقد شخصی که به بیماری ایدز مبتلاست در آورد؟ اگر بعداً این موضوع برای زن او معلوم گردد، آیا حق فسخ نکاح را دارد؟

ج - با توجه به اینکه این گونه امراض مُسری خائمانسوز، باعث ضرر و حَرَج برای زوجه است، اگر قبل از عقد وجود داشته و مخفی نگه داشته و به دختر تذکر داده نشده، ظاهراً سبب فسخ است و زوجه، حق فسخ دارد و مشقت و حَرَج این گونه بیماریها از عِن و خصی به مراتب بالاتر است. ۱/ ۷۲/۳

عده ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسئله ۵۶۶) اگر انسان زنی را برای خود عقد نماید، اگرچه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او، هرچه بالا روند، به آن مرد مَحْرَم می شوند.

(مسئله ۵۶۷) اگر کسی با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، هر چند مقتضای احتیاط آن است که با دختر او ازدواج نکند، اما جوازش خالی از قوت نیست؛ و نیز اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند، بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود؛ همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند، با مادر او زنا نماید؛ ولی در این صورت، احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

(مسئله ۵۶۸) اگر کسی با زنی که در عده متعه یا طلاق بائن یا عده وفات است، زنا کند، بعداً می تواند او را عقد نماید، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند؛ همچنین اگر با زن شوهردار یا زنی که در عده طلاق رجعی است، زنا کند، عدم حرمت ابدی، خصوصاً با جهل به معتده بودن زن، خالی از وجه و قوت نیست.

(مسئله ۵۶۹) اگر کسی با زن بدون شوهری که در عده نیست، زنا کند، بعداً می تواند آن زن را برای خود عقد نماید؛ ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا آن زن، حیض ببیند، بعد او را عقد نماید؛ بلکه احتیاط مزبور، حتی الامکان نباید ترک شود؛ همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

(مسئله ۵۷۰) اگر کسی زنی را که در عده دیگری است، برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام شده و بدانند عقد کردن زن در عده، حرام است، آن زن به شرط دخول، بر او حرام می شود، اگرچه بدون دخول هم، احتیاط مستحب در حرمت است.

(مسئله ۵۷۱) اگر انسان زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده، چنانچه هیچ کدام نمی دانسته اند زن در عده است یا نمی دانسته اند که عقد کردن زن در عده، حرام است، آن زن بر او حرام نمی شود، هر چند با او نزدیکی کرده باشد، لیکن عقد به هر صورت، باطل است.

(مسئله ۵۷۲) اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بعداً هم نمی تواند او را برای خود عقد کند.

(مسئله ۵۷۳) مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده، بر لواط کننده حرام است، در صورتی که لواط کننده مرد باشد و لواط دهنده، خردسال و غیربالغ؛ بلکه اگر لواط کننده بالغ باشد، احتیاط در حرمت است؛ ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شك کند که دخول شده یا نه و یا شك در بقیه امور ذکر شده باشد، بر او حرام نمی شوند؛ کما اینکه اگر لواط کننده جاهل به سببیت عمل برای حرمت ابدی باشد، عدم حرمت خالی از قوت نیست.

(س ۵۷۴) شخصی به منظور مَحْرَم شدن با دختر کسی عقد موقت جاری می کند. بعد از انقضای مدت، پسر عقدکننده، خواهان دختری می شود که پدرش او را عقد کرده بوده است. با توجه به اینکه تنها صیغه برای محرمیت خوانده شده، آیا می تواند با او ازدواج نماید؟

ج - نمی تواند با او ازدواج نماید و بر آن پسر و بقیه فرزندان آن مرد، حرام ابدی است، چون همسر پدرشان است و زن پدر، برای فرزندان، حرام ابدی است. حرمت ازدواج، اعم است از دایم و منقطع و مدخوله و غیرمدخوله، و همین معنا مقتضای اطلاق آیه شریفه است که فرموده: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ».^{۳۱} ۷۴/۴/۱۰

(س ۵۷۵) شخصی پسر بچه ای را از طریق سازمان بهزیستی به فرزندی قبول کرده است و در آغاز، کاری که باعث مَحْرَم شدن آن بچه با مادر خوانده شود، انجام نداده است و اکنون بچه، شش یا هفت ساله است. آیا راهی برای مَحْرَم شدن آنها وجود دارد؟

ج - اگر دختری نداشته باشند، برای محرمیت این گونه پسر خوانده ها که سن آنها از ایام رضاع و دو سالگی گذشته و شرایط رضاع از بین رفته، راهی برای محرمیت به نظر نمی رسد؛ لیکن چون این گونه اعمال که جزء اعمال برّ و احسان و نیکی به دیگران، مخصوصاً کودکان بی پناه یتیم و سرگردان می باشد، مستحب و مطلوب و موجب اجر اخروی و سعادت در دو دنیا است، و از نظر حرمت نگاه کردن و نامحرم بودن بعد از تمیز و بلوغ به حکم

ضرورت و مشکل نداشتن فرزند و مشکل گفتن به کودک که تو پدر و مادر نداری و فرزند ما نیستی، مرتفع می گردد و جایز می باشد، و حَرَج و مشقت

رافع حرمت است و اسلام دین سهولت و آسانی می باشد. ۸۰/۱۰/۸

(س ۵۷۶) از طریق سازمان بهزیستی دختر سه ساله ای را به فرزند پذیرفته ایم که در حال حاضر پنج ساله است. راه محرم شدن نامبرده به

ما چیست؟

ج - يك راه محرم شدن آن است که دختر بچه را با اجازه مجتهد جامع الشرائط و رعایت مصلحت، برای مدت چند سال برای پدر مرد به عنوان متعه به

عقد او درآورند و بعد از مدتی، تبعاً صیغه را می بخشند و دختر بچه به صورت زن پدر مرد، بر آن مرد و همه فرزندان آن پدر بزرگ، نسلأ بعد نسل،

محرم می شود؛ و اگر پدر ندارد و نداشتن فرزند برای آنها حَرَجی می باشد، حکم حرمت با تفصیلی که در مسئله قبل گفته شد برداشته می شود. ۸۰/۱۰/۸

۸۰/۱۰

احکام عقد دائم

(مسئله ۵۷۷) زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر در مواردی که مانع استمتاع و یا خلاف شئون مرد و یا خلاف سکن و آرامش

باشد، از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که شوهرش می خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری

نکند؛ و اگر در این موارد از شوهر اطاعت کند، تهیة غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده، بر شوهر واجب است و اگر تهیة

نکند - چه توانایی داشته باشد، چه نداشته باشد - مدیون زن است.

(مسئله ۵۷۸) اگر زن در کارهایی که در مسئله قبل گفته شد، از شوهر اطاعت نکند، گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همجواری

ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود.

(مسئله ۵۷۹) مرد نمی تواند زن دائمی خود را به طوری ترك کند که نه مثل زن شوهردار باشد نه مثل زن بدون شوهر؛ لیکن واجب نیست که

هر چهار شب يك شب، نزد او بماند؛ گرچه احتیاط مستحب آن است که هر چهار شب، يك شب نزد او بماند.

(مسئله ۵۸۰) شوهر نمی تواند در مسائل آمیزشی به نحوی عمل کند که منکر و خلاف معروف باشد و معروف در کتاب الله «وَ عَاشِرُوهُنَّ

بِالْمَعْرُوفِ» اطلاق دارد و همه معاشرتها را شامل است و حجت بر تقیید به چهار ماه، تمام نیست و اطلاق کتاب به قوت خودش باقی است؛ به

علاوه که لسان آیه آبی از تقیید است و نمی توان گفت اسلام به مرد دستور می دهد که با همسرش معاشرت به معروف و نیک داشته باشد، جز در

بعضی از موارد که آنجا معاشرت به منکر و غیر معروف، جایز باشد.

متعه یا صیغه

(مسئله ۵۸۱) عقد موقت اگرچه بدون قصد لذت بردن هم باشد، صحیح است.

(مسئله ۵۸۲) شوهر در نزدیکی کردن با متعه هم حکم دائم را دارد و آیه، گرچه ممکن است شامل متعه نشود؛ اما در مقابل، حجت بر تقیید نیز

شامل آن نمی شود و بالجمله، انصراف از متعه اگر تمام باشد، در هر دو دلیل است؛ یعنی هم دلیل مطلق و هم دلیل مقید.

(مسئله ۵۸۳) زنی که صیغه شده، حق همجواری ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد.

(مسئله ۵۸۴) مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دائم خود در آورد.

(س ۵۸۵) زنی مدعی عقد دائم ازدواج است و دلایلی نیز در این خصوص دارد و تنها اقرار به ازدواج موقت و انقضای مدت دارد. زن،

ازدواج موقت بدوی را قبول داشته، اظهار می دارد که ازدواج دائم نیز انجام پذیرفته است. نظر به اینکه بعد از ازدواج موقت، طرفین تصمیم به

عقد دائم گرفته اند، ولی اکنون زوج مدعی است بر فرض که ازدواج دائم صورت پذیرفته باشد، چون قبل از انقضای عقد موقت بوده، پس عقد دائم

باطل است، لذا نظر به مراتب فوق، چون طرفین قبل از انعقاد ازدواج دائم، عقد موقت داشته اند، با توجه به مقاصد صریح آنها بر عقد دائم و

تصمیم و اراده بر این موضوع با تعیین مهر و خواندن صیغه و... بر فرض که ثابت شود عقد دائم، قبل از انقضای عقد موقت انجام گرفته باشد، آیا

با توجه به انصراف عملی از عقد موقت در زمان انعقاد عقد دائم، می توان عقد دائم را باطل دانست؟

ج - به نظر اخیر این جانب، عقد نکاح دائم زوجین در مدت باقی مانده از زمان عقد موقت، حسب عموماً و اطلاق عامه عقود و خاصه نکاح، صحیح

و نافذ است و آنچه که در بعضی روایات و فتاوی اصحاب در مورد حکم به بطلان عقد دوم آمده، مربوط به زیاد نمودن مهر و مدت یا اعم از آن و عقد

موقت دیگر در همان مدت باقی مانده برای مدت بعد از تمام شدن مدت اول است و شامل مورد سوال نمی شود، کما یظهر من المراجعة الی الجواهر؛ و

استدلال به مسئله حصول حاصل، قطع نظر از عدم تمامیتش حتی نسبت به مورد روایات و فتاوا که بیان شد، نسبت به مورد سوال نیز تمام نیست،

چون هر يك از عقد نکاح دائم و منقطع، دارای آثار خاصه اند. از همه اینها گذشته، خود انصراف عملی از عقد موقت، اگر به منزله هبه و بخشش مدت

از طرف زوج نباشد، موجب انصراف ادله بطلان بر فرض تمامیت آنها از مورد سوال است و به هر حال عقد دائم در مفروض سوال، صحیح و نافذ

است. ۸۰/۴/۲۵

(س ۵۸۶) گفته می شود ازدواج موقت، برای پیشگیری از فساد است. آیا دختران نیز می توانند به این منظور، به میل خود همسری برگزینند؟ و آیا هیچ پدری چنین اجازه ای خواهد داد؟

ج - اساساً عقد موقت در اسلام، برای رفع ضرورت است، نه عیاشی مشروع و یا عدل ازدواج دایم قرار گرفتن. بنابراین، برای کسانی که همسرشان در اختیار آنهاست و می توانند گزینه جنسی را به وسیله همسر اطفا نمایند، عقد موقت، ولو نسبت به زن مسلمان، به نظر این جانب، محل اشکال، بلکه محکوم به منع و عدم جواز است، و وسیله خراب شدن و از بین رفتن کانون زندگی و محیط سکن و آرامش و صدها ضرر دیگر است و برای رفع مشکل جوانان، باید به دنبال راههای دیگر بود که مشکل ازدواج دایم جوانان را مرتفع سازد و در ازدواج موقت باکره رشیده، مطلقاً، ولو با شرط عدم آمیزش، اجازه پدر لازم و شرط صحت است. ۸۰/۴/۱۴

احکام نگاه کردن، حجاب و پوشش

(مسئله ۵۸۷) نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم، چه با قصد لذت و چه بدون آن، حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها، اگر به قصد لذت باشد، حرام است؛ ولی اگر بدون قصد لذت باشد، مانعی ندارد؛ همچنین نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم، حرام است. نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ، اگر به قصد لذت نباشد و به با نگاه کردن انسان می داند که به حرام نمی افتد، اشکال ندارد؛ ولی بنا بر احتیاط، باید جاهایی مثل ران و شکم را که معمولاً می پوشانند، نگاه نکند.

(مسئله ۵۸۸) زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند؛ بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می فهمد و به حدی رسیده که مورد نظر شهوانی است، بپوشاند.

(مسئله ۵۸۹) عکس گرفتن مرد از زن نامحرم، حرام نیست؛ ولی اگر برای عکس گرفتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد، مثلاً به بدن او دست بزند نباید عکس او را بگیرد، و اگر زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهنک نباشد، نباید به عکس او نگاه کند.

(س ۵۹۰) حکم نگاه کردن به زنان خارجی غیرمسلمان یا عکس و فیلم آنان چیست؟

ج - نگاه به زنان نامحرم خارجی غیرمسلمان، اگر از روی شهوت و ریبه نباشد، و نگاه هم به مقداری از مو و بدنش باشد که برهنه بودنش متعارف است، نمی توان گفت حرام است. ۷۴/۱۰/۲۸

(س ۵۹۱) آیا پسر به قصد ازدواج می تواند به تمام بدن دختر مورد نظرش نگاه کند؟ از روی پیراهن نازک بدن نما چطور؟ البته همان طور که ذکر شد، فقط برای ازدواج نه قصد لذت؛ یعنی طوری است که ازدواج متوقف بر آن است.

ج - کسی که قصد ازدواج دارد، بدون ریبه می تواند به غیر از عورتین، به بدن دختر مورد نظر نگاه کند؛ به شرط اینکه نگاه کردن برای دست یافتن به اطمینان باشد و قصد جدی برای ازدواج باشد، و باز به شرط اینکه احتمال توافق در کار باشد با شرایط مذکور؛ نیز احتیاط این است که به وجه و کفین و مو و محاسن اکتفا نماید. ۷۵/۱۲/۱

(س ۵۹۲) آیا تاکنون هیچ عالمی از علمای اسلام نسبت به لزوم حجاب و وجوب تستر بر زنان - با قطع نظر از حدود و ثغور و کیفیت و کمیت آن - خدشه نموده است؟

ج - نه تنها هیچ عالمی بلکه کسی که مختصر آشنایی ای نسبت به اسلام و آیات قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) هر چند به طور اندک داشته باشد، بدون احتیاج به تقلید، اصل وجوب تستر و لزوم حجاب را همان طور که در سوال آمده می داند و به آن مطمئن است و به عنوان يك حکم مسلم اسلامی هم به آن می نگرد، و چگونه می شود مسلمانی آن را نداند با اینکه فقیه بزرگوارى همانند صاحب «جواهر»، حرمت نظر به آنها را که در رابطه با تستر هم می باشد، جزو ضروریات مذهب، بلکه دین دانسته است. ۷۸/۹/۸

(س ۵۹۳) آیا معاینه پزشک نامحرم و نگاه کردن او به عورت به منظور درمان نازایی اشکال دارد یا خیر؟ در صورت جواز، آیا معاینه و درمان نازایی ضرورت محسوب می شود؟

ج - مراجعه به پزشک نامحرم برای معالجه نازایی، با فرض انحصار معالجه یا احتمال معالجه توسط او، مانعی ندارد؛ چون نازایی جزو موارد حرّج و ضرورت در زندگی است و مراجعه به حکم حرّج، جایز است. ۷۰/۲/۳

(س ۵۹۴) مراجعه آقایان به دندان پزشک زن چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه دندان پزشک مرد وجود دارد؛ ولی این مراجعه به علت صرفه اقتصادی است.

ج - با وجود دندان پزشک مرد، مراجعه به دندان پزشک زن، غیر جایز است؛ مگر آنکه پزشک زن، ماهرتر و بهتر باشد و یا مراجعه به او دارای صرفه اقتصادی و زمانی و... باشد. ۷۳/۹/۲۵

مسائل متفرقه زناشویی

(مسئله ۵۹۵) کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد.

- (مسئله ۵۹۶) اگر مرد در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند عقد را به هم بزند.
- (مسئله ۵۹۷) اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو است؛ ولی اگر زن می دانسته که در عده است، بچه، شرعاً فرزند پدر است و در هر دو صورت، عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام هستند.
- (مسئله ۵۹۸) اگر زنی که آزاد و مسلمان و عاقل است، فرزندی داشته باشد، تا هفت سال او تمام نشده، پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند.
- (س ۵۹۹) آیا گرفتن زن دوم با وجود همسر اول، جایز است یا نه؟
- ج - اگر کسی می ترسد که نتواند بین همسرانش به عدالت رفتار کند، نمی تواند ازدواج مجدد نماید و باید توان اجرای عدالت در بین آنان را احراز کند؛ همچنین اگر شك دارد که آیا می تواند عدالت را اجرا کند یا نه نیز حق ازدواج مجدد را ندارد، چون شرط جواز باید احراز گردد. ۷۶/۳/۲۰
- (س ۶۰۰) اگر آمیزش برای زن ضرر داشته باشد، آیا می تواند از قبول آن خودداری کند؟
- ج - بیماری زن که مانع نزدیکی باشد، سبب نشوز نمی گردد، چون منع زن به جهت عذر است. ۷۵/۳/۳۱
- (س ۶۰۱) در صورتی که مرد با رفتن همسرش به دانشگاه، اداره و یا هر محیط دیگری مخالف باشد، زن شرعاً چه وظیفه ای دارد؟
- ج - وظیفه زن، تبعیت از زوج است، مگر در ضمن عقد، خلاف آن را شرط نموده باشند یا عقد مبنیاً بر آن شرط، منعقد شده باشد. آری، اگر جلوگیریهای شوهر به حدی است که باعث حرّج و مشقت غیرقابل تحمل باشد، به مقدار رفع حرّج و ضرورت، جایز است؛ چرا که «الضرورات تبيح المحظورات». ۷۵/۱۱/۶
- (س ۶۰۲) فقههای شیعه در کتب مفصله خود در باب نکاح آورده اند که اگر زن به دلیل حبس و بیماری، راضی به تمکین نشود و شرعاً معذور باشد، پرداخت مهر بر زوج، قبل از رفع عذر زوجه و آمادگی وی بر تمکین، واجب نیست؛ مگر آنکه مرد با آگاهی به وجود عذر، اقدام به نکاح نماید؛ زیرا اقدام وی را نشان دهنده اسقاط حق مطالبه خود بر تمکین تا زمان رفع عذر دانسته اند. حال اگر چنین فرضی در مورد مهر برای مرد پیش آمد و زوج، قادر به پرداخت مهر در همان زمان نباشد و از این نظر در سختی و معذور باشد و زوجه هم با آگاهی به آن با او ازدواج نماید، آیا اقدام وی کاشف از اسقاط حق خود در مورد مطالبه مهر قبل از حصول استطاعت و رفع عذر است؟ و در نتیجه، آیا تمکین بر چنین زوجه ای واجب است و حق امتناع از آن را تا هنگام پرداخت مهر ندارد؟
- ج - به نظر می رسد که تمکین بر زن، در مفروض سوال، واجب است؛ چون انشای عقد نکاح و ایجاب آن به مهر حال و نقد، با علم زوجه به اینکه زوج قدرت پرداخت آن را در زمان عقد و عروسی ندارد، بوده است. پس حق مطالبه هم شرعاً ساقط و ملازم بارضایت است و بنا بر نکاح و ترتیب آثار آن (دخول، استمتاع و غیره) در زمان عدم قدرت است. آری، اگر انشای نکاح فقط به قصد حصول علقه زوجیت انجام بگیرد، حق مطالبه زوجه از جهت تقابض در نکاح، که مثل معاوضات است، ثابت می شود؛ لیکن این معنی تنها يك فرض است و خارج از متعارف هذا اولاً گذشته از این، اصل در عقود بر وجوب تسلّم و عدم اناطه تسلیم أحدهما به تسلیم دیگری است، «و محض العقد موجب للاستحقاق الا ما خرج بالتليل على الاناطة». لیکن اطلاق کلمات فقها که تصریح نموده اند به عدم فرق بین زوج موسر و معسر، در جواز امتناع زوجه قبل از اینکه زوج مهر را تسلیم کند. ففی الشرائع: «فلها ان تمنع من تسلیم نفسها حتى تقبض مهرها سواء كان الزوج موسراً او معسراً» شمول اطلاق آن، در مورد سوال، مشکل، بلکه ممنوع است، به جهت استدلالی که فرموده اند: «ففي الجواهر: «ضرورة ان اعساره و ان اسقط حق المطالبة عنه بالأدلة الشرعية، لکنه لايرفع حقها المستفاد من المعاوضة». ظاهر استدلال، عدم سقوط حق معاوضه است به وسیله اعسار و لازمه اش از بین رفتن این حق و اسقاط آن است به وسیله علم، چون اقدام بر امر موجب حق، با فرض اینکه مورد، قابل اعمال نیست، ظهور در اسقاط دارد. ۷۲/۶/۲۷
- (س ۶۰۳) اگر مهریه زوجه حال باشد، گفته می شود که زوجه می تواند از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد، خودداری نماید تا مهر به وی تسلیم شود. سؤال این است که: آیا در صورتی که زوجه به خانه شوهر رفته و خود را تسلیم او نموده؛ ولی مرد نتوانسته با او نزدیکی نماید، باز زوجه می تواند مهریه را به شرحی که گفته شد، خواستار گردد و پیش از دریافت مهریه از ایفای وظایف همسری خودداری نماید، یا اینکه حق او بعد از تسلیم به تمکین از بین رفته و فقط حق مطالبه مهریه را دارد؟
- ج - بعید نیست که تسلیم زوجه و تمکین خود، هر چند زوج مقاربت نکند، مخصوصاً با عدم قدرت، اسقاط حق باشد، و اصل حق زوجه به عدم تسلیم، قبل از اخذ مهر حال به جهت تقابضی است که مقتضای معاوضه است و دخول، بما هو دخول، ظاهراً خصوصیتی ندارد. برای توضیح بیشتر، عبارت «جواهر» نقل می شود:

«وفیها ای فی المسالك ایضاً: انه فرق مع عدم الدخول بین كونها قد مكنت منه فلم یقع و عدمه، فلها العود الی الامتناع بعد التمکین الی أن تقبض المهر، و یعود الحكم الی ما قبله، لما تقرّر أنّ القبض لا یتحقق فی النکاح بدون الوطی، قلت: قد یقال: انّ ذلك منها اسقاط لحقها، و لیس فی الأدلة تعلیق الحكم علی الوطی».^{۲۲} ۷۴/۱۱/۴

(س ۶۰۴) چون طرح الحاق يك تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مَهْرِيَه، در کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطرح است، به لحاظ اهمیت مطلب و جنبه های فقهی آن، تقاضا دارد نظر خود را تفصیلاً جهت بهره برداری مرقوم فرمایید.

ج - بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر است آنکه در مثل باب مهر و ثمن مبیع و موارد کلی و اشتغال ذمه به نقد رایج، مافی الذمه نقد است با مالیتش که همان قدرت خرید در آن زمان است؛ چون همان قدرت، عامل رغبت است و موجب مالیت، و آن هم به تبع، عین مضمون است. وگرنه يك قطعه کاغذ منقوش، نه قیمتی دارد و نه مورد رغبت است؛ و واضح است که برپایه قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و ممتاز می گردد. بنابراین، در مفروض سؤال و باب مهر، آنچه را که زوجه طلبکار است و ذمه زوج به آن مشغول است، همان مقدار از نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهده ضمانت به مثل عرفی که اصل در ضمان و برائت ذمه است، بیرون آمده باشد. به علاوه که پرداخت مثل اصطلاحی و مابه التفاوت هم محقق گشته و به نظر معروف که ضمان در مثلی به مثل و در قیمی به قیمت هم عمل شده؛ و ناگفته نماند که اگر مسئله تناسب با افزایش شاخص قیمتها و تغییر قدرت خرید عرفاً برگردد، به همان مقدار بدهکاری و مقدار مضمون و مورد ذمه، مطلب تمام است، وگرنه کارشناسان و نمایندگان معظم باید راهی دیگر را پیدا نموده و تصویب نمایند؛ و آنچه به نظر این جانب به طور ساده می رسد، این است که معیار و شاخص را مثل طلا قرار دهند که مردم هم معتقدند اختلاف قیمتها را با آن می توان معلوم نمود؛ یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل ده متقال طلا می توان خرید و مَهْرِيَه صد تومان بوده، امروز زوجه طلبکار، مقدار پول و نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود. ۷۵/۷/۳۰

باروری، تلقیح

(مسئله ۶۰۵) باردار نمودن مصنوعی زن با نطفه شوهرش جایز است. البته باید از مقدمات حرام پرهیز شود؛ مثل آنکه تلقیح کننده نامحرم باشد... و هر چند این گونه اعمال، موجب حرام شدن نطفه و فرزند نیست، چون مربوط به مقدمات است و خود مقدمات، حرام است و فرزند، متعلق به زن و مرد صاحب نطفه است و همه احکام فرزند را داراست.

(مسئله ۶۰۶) اگر نطفه منعقد شده زن و شوهری را از رحم زن خارج کرده، به رحم زن دیگری منتقل کنند (رحم عاریه ای یا اجاره ای) و بچه در رحم این زن بزرگ شده، از او متولد شود، آن بچه به زن اولی (که صاحب تخمک و منشأ تحقق نطفه امشاج است) تعلق دارد و زن دوم، در صورتی که با تحقق شرایط رضاع او را شیر دهد، مادر رضاعی فرزند خواهد بود، هر چند شیر صاحب و فعل ندارد؛ یعنی شیر مربوط به شوهر زن صاحب رحم عاریه ای نیست و آنچه در رضاع، مانع است «در اللبن من غیر ولادة» است که در این مورد، ریزش شیر از راه ولادت و مشمول اطلاقات و عمومات رضاع خواهد بود، و در صورتی که نطفه را خارج کرده، در رحم مصنوعی و محیط آزمایشگاهی بزرگ کنند، در این صورت نیز بچه به زن اول که صاحب تخمک است، تعلق دارد.

(مسئله ۶۰۷) اگر منی مردی را در رحم زن اجنبی قرار دادند و معلوم شد بچه از آن منی است، پس اگر عمل به طور شبهه بوده، مثل آنکه مرد گمان می کرده که زن خودش بوده و زن نیز گمان می کرده که منی شوهرش است و بعد از صورت گرفتن عمل، معلوم شده که از شوهرش نیست، اشکالی نیست و بچه، شرعاً از این مرد و زن است و تمام احکام فرزندی را دارد.

(مسئله ۶۰۸) هرگاه تخمدان زن، قدرت آزاد کردن و وارد کردن تخمک به داخل رحم را نداشته باشد، در این صورت، جایز است که با عمل جراحی، تخمک را از شکم او بیرون آورند و در خارج آن را با اسپرم شوهر مخلوط نموده، سپس به رحم زن وارد نمایند.

(مسئله ۶۰۹) گرفتن نطفه مرد و قرار دادن آن در رحم مصنوعی با تخمک مصنوعی به منظور تولید مثل، جایز است و اگر از این راه، بچه ای متولد شود (بچه آزمایشگاهی)، آن بچه به صاحب نطفه تعلق دارد، ولی مادر نخواهد داشت و به طور کلی، صاحب نطفه، پدر محسوب می شود، مگر در مورد نطفه نامشروع، مثل زنا.

(مسئله ۶۱۰) تقویت اسپرم شوهر با استفاده از اسپرم مرد دیگر (شناخته شده باشد یا نباشد) و تلقیح این اسپرم تقویت شده به رحم زن، که مانند داروی تقویتی، فقط جنبه تقویت داشته باشد و در اسپرم شوهر، مستهکک شود، به نحوی که منشأ پیدایش فرزند را همان اسپرم شوهر بدانند، مانعی ندارد.

(مسئله ۶۱۱) امتزاج اسپرم زوج با تخمک زن دیگری در خارج و تلقیح آن به زوجه یا زن منکوره یا زن ثالث، ظاهراً مانعی ندارد، چون نه زناست و نه وارد نمودن منی در رحم زن اجنبیه، و اگر با این روش بچه ای متولد شود، به مرد ملحق می شود و مادر بودن زنی که تخمک به او تعلق دارد، در صورتی که اختلاط نطفه و تخمک، با خواست آن زن بوده و از تخمک اعراض ننموده (مانند قرار دادن در بانگ اسپرم تا هر کس خواست، از آن استفاده کند)، ظاهراً ثابت است.

(س ۶۱۲) زنی به علت وجود اشکال در تخمدانها، قادر به تخمک سازی و یا آزاد نمودن تخمک جهت لقاح نیست و در نتیجه نازاست، در حالی که رحم او اشکالی ندارد و جنین می تواند در آن رشد نماید. اگر شوهر او زنی را صیغه کند، آیا می توانند تخمک را از آن زن صیغه ای بگیرند و با اسپرم شوهرش ممزوج کنند و جنین حاصل، به رحم زن دایمی او منتقل گردد و پس از زایمان، بچه توسط زن و شوهر دایمی نگهداری شود؟

ج - جایز است و صاحب تخمک، مادر اوست و زن صاحب رحم هم به جهت زن پدر بودن، محرم است.

(س ۶۱۳) پزشک متخصص تشخیص داده است که تخمک زنی ضعیف است و باید با تخمک زن دیگری تقویت شود تا بچه دار شود. آیا تلقیح تخمک زن اجنبیه به زن دیگری برای تقویت، جایز است یا خیر؟ و اگر بعد از تلقیح، زن بچه دار شود، بچه متولد شده، به کدام یک از این دو زن تعلق دارد؟

ج - این عمل را فی حد نفسه، نمی توان گفت حرام است و بچه، متعلق به زنی است که صاحب رحم و تخمک ضعیف بوده و نمی توان او را متعلق به صاحب تخمک تقویت کننده دانست، چون تخمک او عرفاً در حکم داروی تقویتی است.

(س ۶۱۴) وارد نمودن اسپرم مرد اجنبی که در «بانگ اسپرم» نگهداری می شود، چه زن و شوهر او را بشناسند و چه نشناسند، از طریق تلقیح مصنوعی در رحم زن مسلمانی که شوهرش عقیم است، با رضایت شوهرش، چه حکمی دارد؟

ج - حرام است و باید از این گونه اعمال پرهیز نمود؛ لیکن برای رفع مشکل نداشتن فرزند و حرّج و مشقتی که برای زن و شوهر وجود دارد، حرمت عمل مرتفع می گردد، و همان گونه که حرّج نافی و رافع بعضی از حرامهاست، رافع این گونه حرامها نیز خواهد بود، کما اینکه همه آثار فرزند بودن آن بچه برای شوهر و اقوام ولو صاحب نطفه نباشد، به خاطر حرّج و مشقتی که در نداشتن فرزند و ترتیب آثار اجنبی بر فرزند خوانده ها در شرایط فعلی وجود دارد، مترتب می گردد، و روشن است که صاحب تخمک (زن)، مادر حقیقی اوست و ناگفته نماند که آثار ارث، بر شوهر و پدر خوانده و آن فرزند، مترتب نیست و در این جهت، حکم اجنبی را دارند که با هبه و تصرفات منجزه و یا وصیت به ثلث، می توان او را در حکم وارث قرار داد. ناگفته نماند که اگر فرزند، دختر باشد، علاوه بر حکم ذکر شده، به حکم ربیبه بودنش نیز به آن شوهر محرم است، به شرط حصول آمیزش شوهر با همسر خودش که در محرمیت مرد با ربیبه، فقط صدق ربیبه بودن و دختر زن بودن منوط است. ۸۰/۴/۲۴

(س ۶۱۵) وارد نمودن نطفه لقاح یافته پدر و مادر مجهول الهویه در رحم زن مسلمان، با رضایت شوهرش، چه حکمی دارد؟

ج - با فرض صاحب فرزند نشدن و مشکل و حرّج و مشقت نداشتن فرزند، نمی توان گفت که حرام است؛ اما شوهرش پدر نیست، چون صاحب اسپرم نیست، کما اینکه مادر شدن زن هم محل کلام و تأمل، بلکه منع است و در حقیقت، فرزند، نامشروع و زنازاده نیست و آثار زنازاده بودن بر او مترتب نمی گردد و آثار فرزند برای او از قبیل ارث بردن و قربت و غیره هم بار نمی گردد؛ لیکن اگر زن بعد از وضع حمل او را شیر دهد، فرزند به دنیا آمده، فرزند رضاعی مادر محسوب می گردد. ناگفته نماند که حکم محرمیت فرزند در (مسئله ۶۱۴) بیان شده است. ۸۰/۴/۲۴

جلوگیری از بارداری

(مسئله ۶۱۶) پیشگیری از حاملگی و استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، به طور کلی جایز است.

(مسئله ۶۱۷) با وجود داشتن چند فرزند، بستن لوله های رحم و عقیم کردن برای جلوگیری از بارداری، در صورتی که ضرر جانی نداشته باشد، جایز است، چون فرد، عقیم مطلق محسوب نمی شود؛ و حکم بستن لوله ها و عقیم کردن در زن و مرد، یکی است.

(س ۶۱۸) مرسوم است که زنان، برای جلوگیری از بارداری ناخواسته و سقط جنینهایی که خطر مرگ دارد، با رضایت شوهر، از مواد و وسایلی مانند قرص، آی یودی، کلاهدک دیافراگم، کرم، ژله و آمپول - که عمل آنان، نهایتاً ممانعت از برخورد و انعقاد نطفه است - استفاده می کنند و مردان، با رضایت همسران، از کاندوم (پوشش پلاستیک) و روش عزل بهره می گیرند. مستدعی است حکم شرعی موارد مذکور را مرقوم فرمایید.

ج - موارد مذکور که با رضایت طرفین است، چون پیشگیری است، جایز و مانند عزل است، نه سقط جنین و از بین بردن نطفه مستقر در رحم که منشأ پیدایش انسان است.

(س ۶۱۹) آیا انجام عمل «واکتومی» که برای عقیم کردن مردان و با رضایت خود آنان صورت می گیرد و تقریباً غیرقابل برگشت است، اشکال دارد؟ و آیا رضایت همسر، شرط است؟

ج - با داشتن چند فرزند و یا موقت بودن اثر آن، فی حدّ نفسه، مانعی ندارد و رضایت همسر، شرعاً لازم نیست؛ اما از حیث زندگی مشترک، رعایتش مطلوب است.

سقط جنین

(مسئله ۶۲۰) اگر وجود جنین، موجب مرگ مادر شود، مانند اینکه بیماری ای دارد که به مادر سرایت می کند و باعث قتل مادر می گردد، برای جلوگیری از هلاکت مادر و به شرط انحصار طریق، مادر می تواند جنین را حتی بعد از دمیده شدن روح، سقط نماید. البته باید توجه داشت که سقط عمدی و مستقیم جنین، همیشه باید به عنوان آخرین راه حل، مورد نظر قرار گیرد و تا ممکن است، مرگ و سقط جنین به وسیله خوردن دارو توسط مادر و همراه با معالجه او صورت گیرد.

(مسئله ۶۲۱) در صورتی که بقای جنین در رحم برای مادر، مشقت و حرّج غیرقابل تحمل دارد، اسقاط جنین، قبل از دمیده شدن روح (قبل از چهارماهگی)، جایز است و بعد از دمیده شدن روح، جایز نیست.

(مسئله ۶۲۲) اگر زندگی مادر، متوقف بر خارج کردن جنین و مرگ او باشد، خارج نمودن جنین، قبل از چهارماهگی، جایز است و بعد از آن جایز نیست. آری، اگر مادر بیماری ای دارد که در صورت معالجه نمودن، باعث مرگ وی می شود، می تواند خود را معالجه نماید، ولو منجر به مرگ جنین گردد، چه قبل از دمیده شدن روح در جنین باشد و چه بعد از آن.

(مسئله ۶۲۳) اگر باقی گذاردن جنین در رحم، موجب مرگ مادر و جنین، هر دو می شود، سقط جنین که باعث زنده ماندن مادر می گردد، ولو به خارج کردن جنین و مرگ او بینجامد، جایز است و در این صورت، فرقی بین قبل از دمیده شدن روح (چهارماهگی) و بعد از آن نیست.

(مسئله ۶۲۴) اگر تشخیص داده شود که جنین، در صورت رشد و تولّد، ناقص العضو یا ناقص الخلقه خواهد بود و این امر برای پدر و مادر باعث زحمت و حرّج و ناراحتی شدید روحی و فکری گردد و قبل از «ولوج روح» در جنین باشد (که قدر مسلم قبل از چهار ماهگی است) نمی توان گفت چنین سقطی حرام است. آری، بر سقط کننده است که دیه را بپردازد؛ ولی بعد از «ولوج روح» که به مسئله دم و قتل نفس می رسد، به هیچ وجه سقط جنین جایز نیست.

(س ۶۲۵) در صورتی که در جنین روح دمیده نشده باشد، آیا سقط آن جایز است؟

ج - سقط جنین، مطلقاً حرام است؛ بلکه حتی در صورت شك هم جایز نیست؛ یعنی با احتمال انعقاد نطفه و یا بسته شدن حیض هم نمی توان با خوردن دارو و یا غیر آن، چنین کاری کرد. این حکم، هر چند برخلاف قواعد است؛ لیکن منصوص است و «صحیحہ رفاعة»^{۳۳} بر آن دلالت دارد. اما برای رفع خطر از مادر، با توجه به نظر کارشناسی و حرّج غیرقابل تحمل، در فرض عدم ولوج روح (قبل از چهارماهگی)، نمی توان گفت حرام است و قاعده «نفی حرّج»، رافع حرمت است. ۷۸/۲/۳۰

(س ۶۲۶) اگر جنین به جهاتی مانند نقص، معلولیت و...، سبب ایجاد مشکل تنفسی برای مادر گردد و موجب احتمال خطر مرگ برای او شود و پزشکان هم معالجه مادر و رفع خطر مرگ مادر را منوط به سقط جنین بدانند، با فرض اینکه سقط جنین، سبب مرگ او نخواهد شد، بلکه چون شش ماهه است، در دستگاه نگهداری می شود و ممکن است زنده بماند، آیا چنین معالجه ای جایز است؟

ج - در مفروض سوال، با توجه به آنکه فرزند و جنین را بناست که زنده به دنیا بیاورند و بیرون آوردنش بر حسب موازین علمی، موجب مرگ قطعی او نیست و حفظ جان مادر و جلوگیری از احتمال خطر مرگ مادر بر بیرون آوردن طفل از رحم است، ظاهراً چنین معالجه ای که پزشکان نظر داده اند، جایز است و مانعی ندارد، و بر مادر لازم نیست که خود را فدای ماندن او در رحم نماید؛ بلکه در خارج از رحم نگهداری می شود و محکوم به مرگ نشده است.

(س ۶۲۷) در تعیین موارد اضطرار، در صورتی که پزشکان متخصص زنان و زایمان در مورد حاملگی به خانمی نسبت به خطرهای جانی و جسمی و مشکلات احتمالی برای جنین اعلام خطر کنند، آیا کفایت می کند؟

ج - اعلام خطر آنان، چون حداقل موجب احتمال پیدایش چنین خطرهایی است، کفایت می کند، چه برسد به اطمینان.

تغییر جنسیت

(س ۶۲۸) برای زنان و مردان و اشخاص خنثی که تغییر جنسیت در عمل برای آنان ممکن است تا آنان را به احدالجنسین ملحق کنند و همچنین زنان و مردانی که آثار مرد یا زن بودن به روشنی در آنها دیده می شود، لیکن تمایل به تغییر جنسیت و به عبارت روشن تر، تنقیص جنسیت دارند. (برای اینکه در خود، بعضی از آثار جنس مخالف، از جمله حرکات و رفتار و سکنات جنس مخالف را مشاهده می کنند)، آیا تغییر جنسیت جایز است یا نه؟ و آیا تنقیص جنسیت جایز است یا نه؟

ج - تغییر جنسیت، فی حدّ نفسه، با قطع نظر از مفسد مترتب بر آن را، نمی توان گفت که حرام است و يك تكامل علمی، مانند بقیه تکاملهای علمی است و بعد از تحقق و حصول تغییر، همه احکام و آثار و تکالیف و حقوق، تابع حالت بعدی است؛ یعنی اگر قبل از تغییر، مرد بوده و بعداً واقعاً زن شده، آثار زن بودن بر او بار می شود؛ لیکن قبل از عمل و اجرای آن به سایر جهات مسئله (مسائل اخلاقی و شخصیت انسانی و حقوقی، چه حقوق خود شخص و چه حقوق دیگران و امور دیگر) باید توجه داشت. و معمولاً، اگر نگوییم دانماً، تغییر جنسیت به جهت مسائل حقوقی و مفسد خارجی، حرام و موجب مشکلات و نابسامانیهایی از جهات مختلف است. به هر حال، حکم قضیه از حیث خود مسئله و از حیث جهات دیگر آن، باید مورد توجه قرار گیرد که به حسب جهات و دلایل اولیه، هر چند جایز و تصرف در مخلوق است نه در خلقت؛ لیکن به دلیل تبعات و مفسد عظیم آن نمی توان گفت جایز است؛ و اما تغییر اثباتی، به این معنا که شخصی ویژگیهای مرد را دارد، ولی طبق تشخیص پزشکان، واقعاً زن است و یا بالعکس، مانعی ندارد و جایز است؛ بلکه برای حفظ حقوق و احکام و آثار، تغییر، لازم و واجب است که این کار را در حقیقت نمی توان دگرگونی نامید که اثبات يك واقعت و يك امر حقیقی است. ناگفته نماند که این گونه تغییر جنسیتها که به مشخص شدن جنس واقعی برای خنثی منجر می شود، چون ظاهراً مفسده خارجی ندارد، نمی توان گفت حرام است. ۷۳/۵/۴

شبیه سازی

(س ۶۲۹) شبیه سازی (کلوناسیون) تحت چه شرایطی جایز است؟ به عنوان نمونه، اگر از طریق موادی از پوست خود زن، باعث ایجاد جنینی در او شویم که از هر جهت شبیه به خود او باشد (مانند کاری که بر روی حیوانات برای اولین مرتبه در انگلستان انجام شده)، آیا این عمل جایز است؟

ج - رسمی و عادی شدن و فراهم نمودن استفاده همگانی از آن، که در ردیف فرزنددار شدن از راه ازدواج قرار گیرد، به نظر این جانب قطعاً با مذاق شرع و فقه اسلامی نمی سازد و حرام و معصیت کبیره است و دارای مفسد حقوقی، اجتماعی، اخلاقی، تکوینی و غیر آنها از مفسد، لازمه الاجتناب می باشد؛ و به خاطر حرمت و مفسده های مترتبه، دفع و جلوگیری و منع و تعزیر نمودن عاملین و ساعین در آن بر همه انسانها مخصوصاً قدرتمندان قانونی و اجرایی و تبلیغی واجب و فرض عقلی و شرعی می باشد. آری، جنبه علمی آن فی حدّ نفسه و استفاده از آن در موارد نادره همچون ضرورتهای شدید که برای جوامع بشری نافع باشد و یا در شبیه سازی اعضای بدن برای معالجه و اغراض عقلایی و یا در رابطه با حیوانات، موضوع جداگانه ای است که حکم و جواز در کتاب استفتانات پزشکی این جانب بیان شده است. ۸۱/۱۰/۱۰

احکام شیردادن

(مسئله ۶۳۰) اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در (مسئله ۶۳۸) گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عده، محرم می شود:

۱. خود زن که او را «مادر رضاعی» می گویند؛
۲. شوهر زن که شیر، مال اوست و او را «پدر رضاعی» می گویند؛
۳. پدر و مادر آن زن، هرچه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند؛
۴. بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند یا به دنیا می آیند؛
۵. بچه های اولاد آن زن، هرچه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده باشند یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند؛
۶. خواهر و برادر آن زن، اگرچه رضاعی باشند؛ یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن، خواهر و برادر شده باشند؛
۷. عمو و عمه آن زن، اگرچه رضاعی باشند؛
۸. دایی و خاله آن زن، اگرچه رضاعی باشند؛
۹. اولاد شوهر آن زن که شیر، مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند؛
۱۰. پدر و مادر شوهر آن زن که شیر، مال آن شوهر است، هرچه بالا روند؛
۱۱. خواهر و برادر شوهری که شیر، مال اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند؛
۱۲. عمو و عمه و دایی و خاله شوهری که شیر، مال اوست، هرچه بالا روند، اگرچه رضاعی باشند.

(مسئله ۶۳۱) اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود؛ همچنین خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده، محرم نمی شوند.

(مسئله ۶۳۲) اگر زنی بچه مردی را شیر دهد، آن مرد نمی تواند با دختران دیگر آن زن یا دختران شوهر آن زن که صاحب شیر است، ازدواج کند و این حرمت، از باب قاعده «الرضاع لحمه کلمة النسب» نیست، چون خواهر بچه انسان، عنوان خاصی از محارم را ندارد تا به سبب

آن عنوان خاص، حرام باشد، بلکه حرمت ازدواج با او یا از آن جهت است که دختر خود انسان است و یا ربیبه است؛ و تنزیل در ادله رضاع، مخصوص عناوین خاص است، مگر بر قول کسانی که قائل به عموم تنزیل شده اند؛ لیکن معروف نزد محققان از فقها، عدم عموم است؛ بلکه حرمت از باب دلیل خاص است که قائم شده «لا ینکح أبوالمترضع فی أولاد المرضعة و لا فی أولاد صاحب اللبن». لیکن اگر مادری، بچه داماد خود را شیر دهد، نکاح دخترش با دامادش باطل نمی گردد و ازدواج آنها به نظر این جانب به هم نمی خورد؛ چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد؛ چون آنان که قائل به بطلان ازدواج و حرمت دختر بر داماد شده اند، با اعتماد به اجماع و روایاتی است که می گوید: رضاع، کما اینکه مؤثر در عدم صحت نکاح قبل از تحقق است، در بطلان آن هم مؤثر است؛ یعنی رضاع قبل از ازدواج، مانع از صحت آن است و بعد از ازدواج، موجب بطلان آن است. لیکن اجماع و روایات، همه و همه، مربوط به قاعده «الرضاع لحمه کلحمة النسب» است که گذشت و شامل امثال مورد، یعنی نکاح «أبوالمترضع فی أولاد المرضعة» نمی شود؛ بلکه آن دلیل خاصی دارد؛ یعنی روایتی که بر این معنی بخصوص دلالت دارد و آن دلیل و روایت که با مراجعه معلوم است، مخصوص قبل از ازدواج است و شامل بعد از ازدواج نمی شود. پس داماد، گرچه «ابو المترضع» است و نکاحش در اولاد مرضعه است؛ اما چون نکاح قبل از آن بوده، به صحت خود باقی است و به نظر این جانب، مسئله، خالی از اشکال است، همچنین اگر زنی بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش (که مادر آن طفل شیرخوار است)، بر شوهر خود حرام نمی شود.

(مسئله ۶۳۳) اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، عدم بطلان نکاح آن دختر با شوهر خود، خالی از قوت نیست، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

(س ۶۳۴) خانمی ضمن اینکه بچه خود را شیر می داده، برادر شوهر خود را به مدت چهار ماه شیر داده است و برادر شوهر او فرزند رضاعی اش محسوب می گردد. حکم رابطه زن و شوهر چیست؟

ج - زن به جهت شیردادن به برادر شوهر خود، ازدواجش به هم نمی خورد و سبب حرمت زن به شوهر نمی گردد. ناگفته نماند که شیر دادن زن از پستان، به طور کلی (در مفروض سوال و غیر آن) مکروه است و ترکش سزاوار است. ۷۵/۷/۴

(س ۶۳۵) پسر جوانی از يك خانواده هستم که قصد دارم با دختری از خانواده ای دیگر ازدواج نمایم، در حالی که دایی دختر، شیر مادر مرا خورده است. آیا ازدواج ما دو نفر جایز است؟ با توجه به اینکه مادرم اصرار دارد شیری که موجب محرم شدن گردد، به او نداده ام.

ج - با شك در رضاع و شرایط آن، که در مفروض مسئله است، رضاع، شرعاً محقق نشده است و ازدواج بین آن پسر و دختر، بلامانع است؛ به علاوه که اگر رضاع و شرایط آن هم در مفروض سوال محقق شده باشد؛ چون ازدواج، ازدواج با دختر خواهر برادر رضاعی است، حتی بنا بر عموم منزلت هم محرمیت حاصل نمی شود، چه رسد که خود عموم منزلت هم ناتمام است. ۷۵/۶/۲۷

(س ۶۳۶) زنی هستم که از داشتن اولاد محروم هستم و بچه دار نمی شوم. می خواهم کودکی را بزرگ کنم و مشکل محرمیت دارم. اکنون زنان قرصهایی را می خورند که مثل زنان زایمان کرده، دارای شیر می شوند. اگر با این شیر، کودکی را بزرگ کنم، آیا آن کودک با من محرم می شود؟ ضمناً خانم برادرم حدود شش ماه است که فرزند خود را از شیر گرفته است. اینک اگر بخواهد از این قرصها بخورد تا مجدداً شیردار شود و این بچه از آن شیر بنوشد، آیا آن کودک به من که مادرخوانده او می شوم، محرم می گردد؟

ج - شیر حاصل از غیر ولادت و در لبن بدون ولادت، به اجماع شیعه، موجب رضاع و حرمت نمی گردد و مسئله، از متفردات امامیه است. ۷۳/۴/۱۲
(س ۶۳۷) در صورتی که بخواهیم بچه ای را به فرزند خواندگی بگیریم، از نظر شرعی مسائل محرمیت و ازدواج چگونه است؟ و در صورتی که يك پسر و يك دختر به خانه بیاوریم، محرم شدن آنها به هم و مسئله ازدواج آن دو در آینده چه می شود؟

ج - اگر به هر دوی آن پسر و دختر، يك زن شیر بدهد، با تحقق شرایط رضاع، به همدیگر محرم می شوند؛ چون برادر و خواهر رضاعی می گردند. اما بچه پسر را باید خواهر یا زن برادر مادرخوانده یا فرزندان آنها شیر دهند تا خاله رضاعی و یا عمه رضاعی محسوب شده، محرم شوند و پدرخوانده، دختر بچه را به خواهرش یا زن برادرش یا فرزندان آنها می دهد تا شیر دهند تا عمو یا دایی رضاعی محسوب شده، محرم گردند، و اگر هیچ کدام از راهها ممکن نیست و نداشتن فرزند برای شما حرجی باشد حرمت آن به تفضیلی که در (مسئله ۵۷۵) گفته شد، مرتفع می گردد. ۶۹/۸/۱۶

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

(مسئله ۶۳۸) شیر دادنی که موجب محرم شدن است، هشت شرط دارد:

۱. بچه، شیر زن زنده را بخورد. پس اگر از پستان زنی که مرده شیر بخورد، فایده ندارد؛

۲. شیر آن زن از حرام نباشد. پس اگر شیر بچه ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی شود؛

۳. بچه، شیر را از پستان بمکد. پس اگر شیر را در گلوی او بریزند یا با شیشه یا با وسیله ای دیگر به او بخوراند، موجب رضاع و

حرمت نمی شود؛

۴. شیر، خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد؛

۵. شیر از يك شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی از شوهرش طلاق بگیرد و بعد شوهر دیگری کند و از او آستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته، باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن، از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود؛

۶. بچه به واسطه بیماری، شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنا بر احتیاط واجب، کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند؛

۷. پانزده مرتبه، یا يك شبانه روز، به طوری که در مسئله بعد گفته می شود، شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر، استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است؛ بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن او، به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند؛

۸. دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند، به کسی محرم نمی شود؛ بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، يك مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی شود؛ ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد، آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود. ناگفته نماند که شیردادن به بچه دیگری، چون مشکلات رضاع و محرمیت در بر دارد، مکروه است و اگر خواستند بچه دیگری را شیر بدهند، از سینه و پستان، شیر را دوشیده، و به وسیله پستانک یا غیر آن به او بخوراند و این نحو شیر خوردن، گرچه زیاد هم باشد، محرمیت نمی آورد، چون همان طور که بیان شد، شرط سوم از شرایط رضاع را ندارد.

(مسئله ۶۳۹) بچه در بین يك شبانه روز، باید غذای دیگر یا شیر زن دیگری را نخورد؛ ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین آن غذا خورده، اشکال ندارد؛ و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر يك زن بخورد و در بین پانزده مرتبه، شیر زن دیگری را نخورد و در هر دفعه، بدون فاصله شیر بخورد؛ ولی اگر در بین شیر خوردن، نفس تازه کند یا کمی صبر کند که از ابتدای وقتی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، يك دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسائل متفرقه شیر دادن

(مسئله ۶۴۰) شیر دادنی که موجب محرم شدن است، به دو چیز ثابت می شود:

۱. خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند؛
۲. شهادت دو مرد عادل یا دو زن که عادل باشند؛ ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند؛ مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلان بچه، يك شبانه روز از پستان فلان زن، شیر خورده و چیزی هم در بین آن نخورده است. همچنین سایر شرطها را که در (مسئله ۶۳۸) گفته شده، شرح دهند؛ ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند، لازم نیست که شرایط را شرح دهند.

حضانة

(س ۶۴۱) آیا زنی که منحرف است و به علت داشتن رابطه نامشروع به خوردن شلاق محکوم شده، در صورت جدایی از شوهر، دختر سه ساله اش را می توان به او سپرد تا حضانت کند؟

ج - مادری که صلاحیت حضانت کودک را ندارد، چه از جهت جسمی و چه از جهت فکری و اخلاقی، نمی تواند متکفل حضانت و سرپرستی باشد. ۱۴

۷۵/۱۰/

(س ۶۴۲) زنی هستم که از شوهرم جدا شده ام و از او پسری دارم که نه سال دارد. زمانی که بچه دو ماهه در رحم بوده، از شوهرم جدا شده و به خانه پدرم رفته ام و بچه ام آنجا متولد و بزرگ شده است. قبلاً شوهرم بارها اقرار کرده است که بچه را نمی خواهد و بچه هم هیچ گونه علاقه ای به پدرش ندارد. با توجه به این مسائل و اینکه شوهر سابقم مردی بی بند و بار است، آیا حق دارم بچه ام را با خودم به خارج از کشور ببرم؟ و آیا حق حضانت دایمی او به من می رسد یا پدرش که ولی قانونی و شرعی اوست؟

ج - به نظر این جانب، حضانت فرزند، چه پسر و چه دختر تا هفت سالگی با مادر است؛ لیکن ولی قهری، شرعاً پدر یا جد پدری است و یا مادر، با نبود پدر، به حکم آیه شریفه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض»^۳، مادر بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، ولی او پدر بزرگ است؛ و ولایت او ثابت است، مگر آنکه حاکم شرع تشخیص دهد که رعایت مصلحت و غبطه طفل را نمی نماید و باعث فساد فکری و مالی و یا جانی طفل می گردد که در این صورت، او را از ولایت عزل می نماید. ناگفته نماند، آنچه گفته و نوشته شد، جنبه فتوایی دارد و بیان حکم الله است نه جنبه قانونی. ۷۱/۸/۴

(س ۶۴۳) همسر مفقودی بعد از طلاق حاکم، ازدواج کرده. نامبرده به علت مخالفت شوهرش از حضانت اطفال شوهر سابقش خودداری می کند. آیا حاکم می تواند او را ملزم به انجام این امر کند و یا اینکه دیگر اقربای مفقود باید متکفل این مهم شوند؟

ج - نمی توان او را وادار نمود؛ چون وجوب حضانت را نمی توان به عنوان یک تکلیف و حکم ثابت نمود؛ مخصوصاً بعد از ازدواج و ممانعت شوهر، و لزوم اطاعت زن از شوهر، و آنچه مسلم است، حق داشتن و یا اصل حق است که آن هم با خودداری مادر از بین رفتنی است. ظاهراً در چنین مواردی، حضانت بر وصی پدر که مفقود شده است و با نبود وصی هم، بر ارحام طفل به مراتب ارث، یعنی اولی به ارث طفل باید از او حضانت کند؛ و ظاهراً با امتناعشان می توان آنان را مجبور نمود؛ چون آنان هستند که با پدر طفل ارتباط دارند و مسنول امور مالی و غیر امور مالی اش بوده، و ذی نفع در مال طفل هستند. ۷۱/۱۱/۲۱

(س ۶۴۴) آیا پدر شرعاً مجاز است که همسر سابق و مطلقه اش را از دیدار فرزندش که تحت حضانت پدر است، محروم نماید؟

ج - جلوگیری از صلح رحم، گناه و معصیت است و پدر چنین حقی ندارد. ۷۴/۴/۸

احکام طلاق

(مسئله ۶۴۵) مردی که زن خود را طلاق می دهد، باید عاقل و بنا بر احتیاط واجب، بالغ باشد - لیکن طلاق بجه ممیزی که ده سال او تمام شده، صحّتش خالی از قوت نیست - و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است؛ مگر آنکه جبر از طرف قاضی محکمه صالحه شرعیه باشد که در آن صورت، طلاق صحیح و درست است و مواردش در کتاب الطلاق «توضیح المسائل» و «مجمع المسائل» بیان شده است؛ همچنین باید قصد طلاق داشته باشد. پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست؛ و باید نزد دو مرد عادل باشد.

(مسئله ۶۴۶) زن باید در وقت طلاق، از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس یا حیض که پیش از این پاکی بوده، با او نزدیکی نکرده باشد. تفصیل این دو شرط، در مسائل آینده گفته می شود.

(مسئله ۶۴۷) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس، در سه صورت صحیح است:

۱. شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد؛

۲. آبستن باشد، و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد و بعد بفهمد که آبستن بوده، اشکال ندارد؛

۳. مرد به واسطه غایب بودن نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد.

(مسئله ۶۴۸) طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و ظاهراً عدالت ظاهری در اینجا، مثل عدالت در امام جماعت، کفایت می نماید و عدالت واقعی، یعنی عدالت به این معنا که بعد هم کشف خلاف نشود، معتبر نیست و فقیه بزرگوار، مرحوم آیه الله بروجردی (قدس سره) هم تبعاً للشهید الثانی نظر مبارکش چنین بوده است؛ و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید: «رُوجَتِ فَاطِمَةُ طَالِقٌ، زن من فاطمه رهاست» و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «رُوجَةُ مُوَكَّلِي فَاطِمَةُ طَالِقٌ».

عده طلاق

(مسئله ۶۴۹) زنی که بالغه نشده و نیز زن یائسه، عده ندارد؛ یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

(مسئله ۶۵۰) زنی که بالغه شده و یائسه نیست، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگه دارد؛ یعنی بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود، و همین که حیض سوم را دید، عده او تمام می شود و می تواند شوهر کند؛ ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد، عده ندارد؛ یعنی می تواند بعد از طلاق، فوراً شوهر کند.

(مسئله ۶۵۱) زنی که حیض نمی بیند، اگر در سنّ زنهایی باشد که حیض می بیند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگه دارد.

(س ۶۵۲) زنی که با عمل جراحی رَحْمَش برداشته شده و لوله هایش را بسته اند و از نظر پزشکی، یقیناً و قطعاً آبستن نمی شود، اگر طلاق بگیرد، آیا واجب است که عده نگه دارد یا حکم زن یائسه و زیر نه سال را دارد؟

ج - زنی که رَحْمَش را درآورده اند، ولی در سنّ کسی است که حیض می بیند، باید بعد از طلاق، عده نگه دارد، ولو یقین دارد حامله نمی شود. ۱۱/۲۶

۷۰/

(س ۶۵۳) دختری را برای پسری عقد کرده اند و در زمان عقد، پسر از دُبر با او نزدیکی می کند و بعد او را طلاق می دهد و پیش از آنکه عده او تمام شود، او را شوهر می دهند. حکمش چیست؟

ج - به نظر این جانب، دخول در دُبُر، موجب عده نمی شود؛ اگرچه احتیاط مستحب این است که عده نگه دارد؛ به علاوه که بر فرض وجوب عده و حرمت تزویج، اعلام هم غیر لازم، بلکه در بعضی از موارد، حرام است. ۷۴/۷/۱۵

(س ۶۵۴) مردی که دوبار زنش را طلاق داده و می داند که اگر دفعه سوم طلاق بدهد، دیگر مجاز به ازدواج با او نیست، مگر با شرایطی که در رساله های عملیه ذکر شده است. حالا اگر بعد از طلاق دوم چندین بار او را عقد موقت کند و دوباره مدت را به او ببخشد، مجاز است؟

ج - آنچه در رساله های عملیه ذکر شده، مربوط به زنی است که سه بار طلاق داده شده است و تمام شدن زمان عقد موقت یا بخشیدن آن، طلاق محسوب نمی شود. ۷۰/۱۱/۲۶

(س ۶۵۵) رفتار زن مطلقه به طلاق رجعی در برابر همسری که وی را طلاق داده؛ چگونه باید باشد؟ آیا زن و مرد می توانند با هم مصاحبت داشته، برابر هم بدون حجاب باشند یا با هم بخوابند؟ و اصولاً چه چیزی موجب باطل شدن طلاق می گردد؟

ج - در زمان عده، اگر زن کارهایی که موجب جلب شوهر است، انجام دهد، نه تنها ممنوع نیست؛ بلکه مطلوب و مرغوب است تا ان شاءالله رجوع محقق گردد و کاتون گرم خانواده استمرار یابد؛ و هر لفظی که دلالت بر رجوع نماید و یا هر عملی، مانند بوسیدن و لمس کردن بدن محقق شود، در رجوع کافی است و مطلقه در زمان عده رجعیه، به حکم زوجه است و نگاه به او مانند زوجه، جایز است. ۷۱/۸/۳۰

عده زنی که شوهرش مرده است

(مسئله ۶۵۶) زنی که شوهرش مرده، اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگه دارد؛ یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، اگرچه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد؛ و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زاییدن عده نگه دارد؛ ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش یعنی «أبعد الاجلین» صبر کند و این عده را عده وفات می گویند، و مخارج زن در عده وفات از ماترک شوهر پرداخت می شود.

(مسئله ۶۵۷) برای زنی که در عده وفات است، زینت نمودن و آرایش کردن، ولو با پوشیدن لباس رنگارنگ و سرمه کشیدن و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود، حرام است؛ اما مسافرتها عادی که به جهت نیازهای اجتماعی یا شرعی و یا غیر آنها انجام می دهد، حرام نیست.

طلاق بانن و طلاق رجعی

(مسئله ۶۵۸) «طلاق بانن» آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند؛ یعنی نمی تواند بدون عقد، او را به زنی قبول نماید، و آن بر پنج قسم است:

۱. طلاق زنی که بالغه نشده باشد؛
۲. طلاق زنی که یائسه باشد؛ یعنی اگر سیده است، بیشتر از شصت سال قمری و اگر سیده نیست، بیشتر از پنجاه سال قمری داشته باشد؛
۳. طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد؛
۴. طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند؛
۵. طلاق خلع و مبارات.

احکام اینها بعداً گفته خواهد شد و غیر از اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق، تا وقتی زن در عده است، مرد می تواند به او رجوع نماید.

احکام رجوع کردن

(مسئله ۶۵۹) در طلاق رجعی، مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند:

۱. حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است؛
۲. به قصد رجوع کاری کند که از آن بفهمند که رجوع کرده است، بلکه اگر قصد عدم رجوع هم داشته باشد و با او نزدیکی کند، رجوع محقق می شود.

طلاق خلع

(مسئله ۶۶۰) طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، «طلاق خلع» گویند.

(س ۶۶۱) زنی که از شوهر خود کراهت دارد و حاضر است همه مهریه اش را که از او گرفته به او برگرداند و یا به او ببخشد و یا اگر دینی بر ذمه شوهر دارد، ابراء نماید تا شوهر او را طلاق خلع بدهد، آیا بر زوج واجب است که او را طلاق خلع بدهد یا خیر؟

ج - آری، واجب است، چون قول به جواز و عدم وجوب آن بر زوج، با فرض آنکه همه مهر به زوج برگردانده می شود و زوجه از همه آن می گذرد و با توجه به آنکه اختیار طلاق به دست زوج است و هر وقت که بخواهد می تواند و مجاز است که زوجه را مطلقه نماید، مستلزم ظلم و تبعیض و عدم عدالت عقلاً و عقلاً و عرفاً می باشد، پس قول به جواز نادرست است و باید قائل به وجوب شد، تا این گونه امور که همه آنها عقلاً و نقلاً و کتاباً و

سنتاً منفی و مردود است، لازم نیاید: «وَأَمَّا كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»، و چگونه می توان گفت دینی که همه احکامش بر عدل و نفی ظلم است در يك قرارداد به نام نکاح دایم که عقدی لازم است، به زوج حق داده و می تواند که هر وقت بخواهد عقد را به هم بزند، اما بر زوج واجب نکرده باشد که با کراهت زوجه اش و اینکه حاضر است همه مهر را هم که از زوج در مقابل بُعْضش گرفته به او برگرداند و نتیجتاً راضی شده، نه شوهر داشته باشد و نه مهر، طلاق خلع بدهد؛ و اگر اسلام بگوید که شوهر می تواند طلاق خلع نهد و اختیار انتخاب به علاوه از اصل طلاق به دست او باشد، آیا چنین حکمی تبعیض و ظلم و خلاف عدل نبوده، و آیا توجه به این لوازم باطله که بطاننش ضروری و خلاف کتاب و سنت و عقل است می توان قائل به عدم وجوب شد، یا آنکه به طور مسلم و قطعی باید قائل به وجوب شد؛ و ناگفته نماند که شیخ الطائفه و قاضی ابن براج و جماعتی، قائل به وجوب خلع بر زوج در موردی که خوف و احتمال وقوع زن، در معصیت ولو معصیت عدم تمکین و یا عدم اطاعت در موارد وجوب آن و یا غیر آنها از معاصی وجود داشته باشد، می باشند و با تحقق این خوف و احتمال در مفروض سوال که غالباً نیز هست، وجوب خلع از این جهت هم ثابت می شود؛ و ناگفته نماند که بنا بر وجوب با امتناع زوج، دادگاه از باب ولایت بر ممتنع از طرف زوج، زوجه را مطلقه به طلاق خلع می نماید، کما اینکه در مفروض سوال، مسئله حکمین و بقیه امور مربوط به طلاق خلع باید مراعات شود و در این جهت با بقیه فرقی ندارد. ۸۲/۱/۲۶

طلاق مبرارات

(مسئله ۶۶۲) اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن، مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را «مبارات» گویند.

مسائل متفرقه طلاق

(مسئله ۶۶۳) اگر کسی با زن نامحرمی به گمان اینکه همسر خود اوست نزدیکی کند؛ چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش است، باید عده نگه دارد.

(مسئله ۶۶۴) اگر مردی، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و با او ازدواج کند، این فریب دادن و صحبت کردن، گرچه حرام و معصیت است؛ اما اگر نعوذ بالله، زن طلاق گرفت و عده را نگاه داشت، ازدواج با آن مرد، محکوم به بطلان نیست و از این جهت، مثل بقیه ازدواجهاست و طلاق و عقد آن زن با شرایطش صحیح است؛ ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

(مسئله ۶۶۵) زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد با دیگری ازدواج کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

(س ۶۶۶) من به اصرار بیش از حد والدین و اقوام، برخلاف میل باطنی خود، مجبور به وصلت با مردی شدم. اکنون گذشته از بی میلی باطنی خود و خوی زشت و غیرقابل تحمل او، یقین دارم که زندگی مشترک با او برایم عسر و حرج می آورد. به همین جهت برای درخواست طلاق به دادگاه مراجعه کردم؛ اما دادگاه می گوید که عسر و حرج برای ما ثابت نیست؛ یعنی باید با شوهرت عروسی کنی و بعد از آن، معلوم می شود که عسر و حرج هست یا خیر. حال تکلیف من چیست؟

ج - مسئله عسر و حرج که باعث طلاق می شود و محکمه شرعی به عنوان ولایت بر ممتنع، می تواند طلاق دهد و یا زوج را به حکم ولایت، مجبور به طلاق نماید، باید بر آن محکمه محرز گردد؛ و در تحقق عسر و حرج و احراز آن، فرقی بین زمان قبل از عروسی و بعد از آن نیست؛ چون وضعیت يك خانواده قبل از عروسی و به خانه شوهر رفتن، ممکن است آشکار باشد؛ و با توجه به اینکه مطلقه بودن دختر از نظر اجتماعی عیب محسوب می گردد، با این حال، اگر دختری حاضر به بخشیدن مهر به زوج باشد و به قول معروف بگوید: «مهرم حلال، جاتم آزاد»، در این گونه موارد، به نظر می رسد که عسر، محقق و ثبوتش هم برای قاضی امری متعارف است و علمش چون از راه متعارف است، حجت است، هر چند مطلق علم قاضی، حجت نیست.

۶۸/۸/۱

(س ۶۶۷) شوهر زنی تقریباً یازده سال است که او را ترك کرده؛ ولی طلاق شرعی نداده (البته طلاق دولتی توسط دولت غیرمسلمان هندوستان داده شده) و بعد از این یازده سال، زن با مردی دیگر ازدواج می کند. مدتی که می گذرد، به شوهر دوم می گوید که طلاق شرعی نگرفته است، در حالی که از شوهر دوم يك پسر دارد. آیا این زن باید از شوهر اول طلاق بگیرد و دوباره با این مرد عقد بخواند یا خیر؟ و پسر به چه کسی تعلق دارد؟

ج - به نظر می رسد که چون مرد، او را طلاق داده و خود را طلاق دهنده و زوجه را مطلقه می داند، هر چند این اعتقاد به خاطر عمل و التزام به قوانین غیرمذهب شیعه باشد و طلاق را با مقررات آنها انجام داده، ازدواج زوجه با شوهر دوم مانعی ندارد و او به تدین خود عمل کرده (ولو در مسئله طلاق باشد) و نباید زوجه بدون زوج بماند که: «لَا تُنْزَكُ الْمَرْءُ بغير زوج ولا تجعل معلقة». بنا بر این، تمام آثار ازدواج صحیح بر ازدواج دوم مترتب است و پسر، از آن شوهر دوم و حلال زاده است. ۷۳/۱۰/۷

(س ۶۶۸) کسی که زن خود را سه طلاقه کرده است، اگر بخواهد مجدداً رجوع نماید و نخواهد با زن سابقش شخص دیگری ازدواج نماید (محلل)، آیا می تواند آن زن را صیغه موقت کند یا به تعبیر دیگر، ازدواج موقت نماید تا دیگر احتیاجی به محلل نباشد؟

ج - بعد از سه طلاق، احتیاج به محلل است و هیچ راه دیگری وجود ندارد؛ و فرقی بین مُتعه نمودن زوج اول و عقد دائم نیست و عقد دائم و متعه، قبل از محلل، باطل و فعل حرام است. ۷۵/۶/۶

(س ۶۶۹) مردی بیش از چهار سال است که ناپدید گردیده و همسرش به لحاظ جهل به «لزوم الرفع الی الحاکم»، شخصاً اقدام به تفحص وی نموده است و حداقل پس از چهار سال یا زمانی که از پیدا شدن وی ناامید شده، از دادگاه درخواست طلاق نموده است. در این مدت، هیچ کس، وجوباً یا تبرعاً، متکفل مخارج و نفقه زن نگردیده و زن، ادعای عُسْر و حَرَج کرده و دادگاه هم از پیدا شدن شوهر ناامید گردیده و در عُسْر و حَرَج بودن زن هم برایش ثابت گردیده است. با توجه به این مسائل، آیا می توان حکم به طلاق این زن داد یا نه؟

ج - دادگاه جمهوری اسلامی فقط با استناد به عُسْر و حَرَج مُحرز شده در مورد سؤال یا سایر موارد، می تواند طلاق بدهد و گذشت چهار سال بعد از مراجعه به دادگاه و حاکم، در صورت ناپدید شدن شوهر، لازم نیست و ادله حَرَج بر همه ادله احکام، مقدم و آبی از هر گونه تقیید و تخصیص است؛ و ناگفته نماند که شاید بتوان با راهی غیر از طلاق که آسان تر از طلاق است، قضیه را حل کرد، تا زن از شوهر جدا شود و بتواند ازدواج نماید؛ لیکن طلاق، متیقن و احوط است. ۷۵/۷/۲۸

احکام عَصَب

«عصب» آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این، یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذابی سخت، گرفتار می شود. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمودند: «هر کس يك وجب زمین از دیگری عصب کند، در قیامت، آن زمین را از هفت طبقه آن، مثل طوق به گردن او می اندازند».

(مسئله ۶۷۰) اگر انسان چیزی را عصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

(مسئله ۶۷۱) اگر کسی در زمینی که عصب کرده، زراعت کند یا درخت بکارد، زراعت و درخت و میوه آن، مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، غاصب باید فوراً زراعت یا درخت خود را (اگرچه ضرر نماید) از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده، به صاحب زمین بپردازد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند؛ مثلاً جای درختها را پُر نماید؛ و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بپردازد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، صاحب زمین نیز نمی تواند غاصب را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(مسئله ۶۷۲) هرگاه، شخصی از روی جهل یا سهو یا نسیان در مال غیر تصرف کند و از بین برود، ضامن است.

(مسئله ۶۷۳) کسی که قسم دروغ می خورد ذمه او بری نمی شود، و چنانچه حاکم شرع او را قسم داده باشد، مدعی نمی تواند طلب خود را تقاص کند، و مطالبه حق او به قیامت می افتد.

(س ۶۷۴) اگر طفل ممیز مال غیر را از بین ببرد، چه حکمی دارد؟

ج - ضامن است و باید بعد از تکلیف، از عهده آن برآید.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مسئله ۶۷۵) مالی را که انسان پیدا کرده، اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش معلوم شود، احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(مسئله ۶۷۶) اگر کسی مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند که راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد اینکه ملك خودش شود، بردارد و در این صورت، اگر از بین برود، نباید عوض آن را بدهد؛ بلکه اگر قصد ملك شدن هم نکرده و بدون تقصیر او از بین برود، دادن عوض بر او واجب نیست.

(مسئله ۶۷۷) هرگاه چیزی که انسان پیدا کرده؛ نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگرچه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار برسد، باید اعلان کند، و چنانچه از روزی که آن را پیدا کرده تا يك هفته هر روز و بعد تا يك سال، هفته ای يك مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان کند، کافی است.

(مسئله ۶۷۸) اگر کسی تا يك سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، می تواند آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد، به او بدهد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(مسئله ۶۷۹) اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است، بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده، ضامن است.

(مسئله ۶۸۰) مالی را که بچه نا بالغ پیدا می کند باید ولی او اعلان کند.

ولایت بر اولاد و تصرف در اموال آنان

(س ۶۸۱) آیا صغیر بعد از رشد می تواند حسابرسی اموال خود را از ولی قهری بخواهد، یا اعمال وی حمل بر صحت می گردد؟

ج - صغیر پس از رشد، حق حسابرسی مال خود را از ولی دارد؛ لیکن به حکم «اصالة الصحة» و جهات دیگر، بر صغیر است که تخلف ولی را با قسم و

حلف اثبات نماید، چون منکر است. پس موازین قسم و قضا، دعوا را فیصله می دهد. ۷۱/۱۱/۲۴

(س ۶۸۲) آیا حاکم می تواند ولی قهری طفل صغیر را پس از ثبوت اضرار به اموال او عزل کند؟

ج - اگر با ضمّ امین نتواند جلوی اضرار را بگیرد، می تواند از باب حسبه و ولایت، او را عزل نماید. ۷۱/۶/۲۹

(س ۶۸۳) رفت و آمد به منزل صغار و خوردن غذای آنان چه حکمی دارد؟

ج - رفت و آمد به منزل صغار و استفاده از غذاهای آنان به عنوان دوستی و میهمانی (که جزو لوازم زندگی اسلامی و انسانی و عاطفی است)، مانعی ندارد؛ چون مصلحت عاطفی و عظمت اجتماعی صغار در آن است؛ لیکن اجازه قیم و ولی، معتبر است و طبیعی است که از جهات مادی هم جبران می شود، چون رفت و آمد و میهمانی طرفینی است. آری، اگر رفت و آمد به قصد خیانت و سوء استفاده باشد، حرام است. ۷۰/۱۱/۹

(س ۶۸۴) آیا عدم قبول هبه و صلح بلاعوض به نفع طفل، از جانب ولی، عدم رعایت صلاح و صرفه طفل محسوب می شود؟

ج - آری، مگر آنکه جنبه های دیگری باشد که ضرر مالی ناشی از عدم قبول هبه و صلح را جبران نماید. ۷۱/۶/۲۹

(س ۶۸۵) تشخیص غبطه صغیر به عهده ولی است. حال اگر ولی با سوء نیت، مال صغیر را به خود یا نزدیکان خود منتقل کند و علی رغم غبن مؤلی علیه، اصرار به غبطه او در این میان دارد، آیا حاکم حق دخالت دارد؟

ج - نه تنها حق دخالت دارد؛ بلکه دخالت، بر حاکم لازم و واجب است و باید برای اعمال آینده ولی، ضمّ امین نماید و از آن به بعد، عمل ولی، بدون نظر و موافقت امین، غیر جایز و باطل است، حتی اگر رعایت غبطه نیز بنماید. ۷۴/۱/۱۱

(س ۶۸۶) برای تصرف در اموال صغیر که از پدر به ارث رسیده است، از چه کسی باید اجازه گرفت و چه کسی ولایت بر اموال صغیر را دارد؟

ج - تصرف در اموال صغیر که از پدرشان مانده است، باید با اجازه و رعایت مصلحت از طرف قیم قهری باشد (یعنی مادر که حسب ادله امر به برّ و احسان و معروف که عمده دلیل بر ولایت است، ولایت بر آنان دارد، و عدم سوال و جواب آن در روایات، به اعتبار و شرایط خاصّه آن ازمنه بوده که زنان، معمولاً در امور اقتصادی دخالتی نداشته اند که بتوانند کارساز در آنها باشند، و با فرض شمول و اطلاق ادله ولایت و تحقق قدرت اقتصادی در امروز و شرایط خاصّ زمان، نمی توان از آن صرف نظر نمود و صرف نظر کردن، رفع ید از «حجّت» است به «لا حجّت» «و هو کما تری»، و تفصیل زیادتر بحث را در جای خود باید جستجو نمود، و به حکم آیه شریفه: «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض» و با تعارض ولایت مادر با ولایت پدر بزرگ مادر مقدم و اولویت دارد و با نبود مادر، پدر بزرگ؛ و بر قیم قهری است که تا حدّ امکان و مقررات قانونی در حفظ اموال صغار، کوشا باشد. ۴/۲۹

۷۸

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

(مسئله ۶۸۷) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می شود، سر ببرند - چه وحشی باشند، چه اهلی - بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن، پاک است؛ ولی حیوانی که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده و حیوانی که نجاستخوار شده - اگر به دستوری که در شرع معین نموده اند، آن را استبرا نکرده باشند - بعد از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست.

(مسئله ۶۸۸) حیوان حلال گوشت وحشی، مانند آهو و کبک و بز کوهی، و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده، مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می شود، آنها را شکار کنند، پاک و حلال است؛ ولی حیوان حلال

گوشت اهلی، مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن، پاك و حلال نمی شود.

(مسئله ۶۸۹) حیوان حلال گوشت وحشی، در صورتی با شکار کردن پاك و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید. بنابراین، بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه كبك که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود و اگر کسی آهو و بچه اش را که نمی تواند فرار کند، با يك تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه اش حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

(مسئله ۶۹۰) دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند، و اگر آنها را بشکافند، کافی نیست.

شرایط سر بریدن حیوان

(مسئله ۶۹۱) سر بریدن حیوان، پنج شرط دارد:

۱. کسی که سر حیوان را می برد - چه مرد باشد، چه زن - باید کافر معاند نباشد و یا با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اظهار دشمنی نکند، یعنی ناصبی نباشد؛ و بچه هم اگر ممیز باشد، یعنی خوب و بد را بفهمد، می تواند سر حیوان را ببرد؛
۲. سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد؛ ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را ببرند، می میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند (مانند شیشه و سنگ تیز)، می توان سر آن را برید، بلکه اگر آهن در اختیار او نباشد، هر چند سر بریدن حیوان به حدّ اضطرار نرسد، سر بریدن با آنها و یا با استیل، مانعی ندارد؛
۳. در موقع سر بریدن، جلوی بدن حیوان رو به قبله باشد و مسلمانی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود؛ ولی اگر فراموش کند، یا مسئله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد؛
۴. وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد باید به قصد سر بریدن، نام خدا را ببرد و اگر بدون چنین قصدی نام خدا را ببرد، مثل آنکه نام خدا را به جهت دیگری برده، آن حیوان حلال نمی شود و خوردنش حرام است؛ ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد؛
۵. حیوان بعد از سر بریدن حرکتی نکند؛ اگرچه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده است. (س ۶۹۲) اگر با فشار يك کلید بتوان در يك لحظه ده ها گوسفند و گاو و مرغ را ذبح کرد، آیا گفتن فقط يك «بسم الله» کافی است یا نه؟
ج - در صورتی که اتصال در کشتن آنها باشد و طول نکشد، اشکالی ندارد وگرنه باید به طور مرتب «بسم الله» بگوید تا همه با ذکر «بسم الله» ذبح شوند. ۷۵/۶/۶
- (س ۶۹۳) ذبح حیواناتی مانند مرغ به وسیله دستگاه، شرعاً چگونه است؛ با توجه به اینکه دستگاه، حیوان را گاهی پشت به قبله کرده و گاهی در يك لحظه، سر چند حیوان بریده می شود، و گاهی سر، بالاتر یا پایین تر از محل تعیین شده بریده می شود؟
ج - شرایط تذکیه هر کجا مراعات شود، موجب حلیت و تذکیه است و در این حکم، بین دستگاه و غیر آن، فرقی نیست و سر بریدن چندین حیوان با يك دستگاه در يك زمان، باعث حرمت نمی شود؛ چون در تذکیه شرط نیست که حیواناتها تنها تذکیه شوند؛ و نسبت به بریده شدن بالاتر یا پایین تر، اگر اطمینان و یقین حاصل شد که چهار رگ بریده شده، حلال است، وگرنه حرام. ناگفته نماند که بازار مسلمین و سوق آنها همچون یدشان حجت بر حلیت و تذکیه است و نباید به آنچه در آنجا به فروش می رسد و موجود است، با نگاه تردید نگریست. ۷۴/۶/۱۴
- (س ۶۹۴) ذبح حیوان با کارد استیل چه حکمی دارد؟
ج - ذبح با استیل، با نبودن آهن و در اختیار نداشتن آن، ظاهراً کافی است، گرچه استیل آهن نباشد؛ و اما با وجود آهن، کفایت ذبح، منوط به صدق آهن است، عرفاً، و ظاهراً اگر آهن ربا آن را بگیرد، مردم آن را آهن می دانند. ۷۵/۱۰/۵
- (س ۶۹۵) اگر به جای بریدن سر حیوانات کوچک و پرندگان، سر آن را با دست بکنند، چه حکمی دارد؟
ج - در صورتی که سر حیوان یا حتی پرنده کوچکی مثل گنجشک را بکنند، حرام و نجس است.
- (س ۶۹۶) آیا خوردن ذبیحه اهل کتاب، جایز است؟
ج - ذبیحه آنان محکوم به حرمت است و خوردنش جایز نیست، مگر آنکه احراز شود که ذبیحه آنها با بسم الله و تسمیه بوده، و در این جهت فرقی بین اهل کتاب و غیر آنها از غیرمسلمانان و کفار نمی باشد، و ظاهراً همان طور که از کتاب و روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می شود، معیار در حلیت ذبیاح آنها، ذبح و تسمیه است، هر چند رعایت احتیاط نسبت به ذبیحه همه آنها مطلوب است.

دستور کشتن شتر

(مسئله ۶۹۷) اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن، پاك و حلال باشد، باید علاوه بر رعایت پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و بُرنده باشد، در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

(مسئله ۶۹۸) اگر به جای اینکه کارد را در گودی گردن شتر فرو کنند، سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام است؛ ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد، کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاك است.

احکام شکار کردن با اسلحه

(مسئله ۶۹۹) اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاك است:

۱. اسلحه شکار، مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، نیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند، و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاك نمی شود و خوردن آن هم حرام است، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاك و حلال است؛

۲. کسی که حیوانی را شکار می کند - چه مرد باشد، چه زن - باید کافر معاند نباشد و یا با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اظهار دشمنی نکند، یعنی ناصبی نباشد، بچه هم اگر ممیز باشد، یعنی خوب و بد را بفهمد، می تواند حیوان را شکار کند و آن حیوان حلال است؛

۳. اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً جایی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن هم حرام است؛

۴. در وقت به کار بردن اسلحه، نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد، شکار حلال نمی شود؛ ولی اگر فراموش کند، اشکال ندارد؛

۵. وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است، به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

صید ماهی

(مسئله ۷۰۰) اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون از آب جان دهد، پاك و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب زنده صید شده و در تور یا شبکه مرده، خوردنش حلال می باشد و اگر به غیر از صید بمیرد، بدنش پاك، ولی خوردن آن حرام است و ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون از آب جان دهد، حرام است.

(مسئله ۷۰۱) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه بدانند که آن ماهی زنده از آب بیرون افتاده، خوردن آن حلال است.

(مسئله ۷۰۲) خوردن ماهی زنده، اشکال ندارد.

(س ۷۰۳) عده ای از صیادان نقل می کنند که ماهی را از دریا به وسیله تورهای ثابت صید می کنند و ماهی صید شده در آب می میرد. سؤال

این است که آیا این ماهی حلال است یا حرام؟ و حکم این عمل چیست؟

ج - اگر ماهی زنده صید شود و در تور و شبکه بیفتد، حلال است، هر چند بعد از آن در آب بمیرد، چون صید ماهی به طور زنده، ظاهراً تَنکِیه آن است.

۷۴/۴/۱۵

(س ۷۰۴) اگر مسلمان ببیند که ماهی را کافر از آب بیرون آورد، یا ببیند موج دریا ماهی را در خشکی رها کرد، آیا حلال است یا خیر؟

ج - اگر بدانند که کافر ماهی را از آب، زنده بیرون آورده، محکوم به تَنکِیه است و دیدن مسلمان، یکی از طُرُق علم به زنده بیرون آوردن است و موضوعیت ندارد؛ کما اینکه در تَنکِیه ماهی، نه تسمیه شرط است و نه اسلام، بلکه «أَخَذَهُ مِنَ الْمَاءِ حَيًّا» کفایت می کند؛ و اَمَّا نَسَبٌ بِهٖ مَوْجُ الدَّرِيَا، اگر

او را زنده بگیرند، مذکی است، چون حیاً اخذ شده، ولی اگر بعد از موتش او را بیابند، مذکی نیست. ۷۶/۲/۲۸

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

(مسئله ۷۰۵) خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است و خوردن گوشت پرستو و هُدُود، مکروه است.

(مسئله ۷۰۶) چهارده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام است:

۱. خون؛ ۲. فضله؛ ۳. نری؛ ۴. فرج؛ ۵. بچه دان؛ ۶. غدد (دُشول)؛ ۷. تخم (دنبلان)؛ ۸. چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود است؛ ۹. مغز حرام (نخاع) که در میان تیره پشت است؛ ۱۰. پی (که در دو طرف تیره پشت است)؛ ۱۱. زهره دان؛ ۱۲. سپرز (طحال)؛ ۱۳. مئانه؛ ۱۴. مردمک (عدسی و سیاهی) چشم.

(مسئله ۷۰۷) خوردن مقدار کمی از تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) برای شفا، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه، اگر درمان، منحصر به خوردن اینها باشد، اشکال ندارد.

(مسئله ۷۰۸) خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد، حرام است.

(مسئله ۷۰۹) سر سفره ای که در آن شراب می خوردند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، بنا بر احتیاط واجب نباید بنشیند و چیز خوردن از آن سفره، حرام است.

(س ۷۱۰) با توجه به اینکه حیوانات دریایی از تنوع زیادی برخوردارند، کدام نوع حلال گوشت و کدام حرام اند؟

ج - ماهیهای بدون فلس و حیوانات دریایی که شبیه و یا همنام آنها درخشکی حرام است، حرام اند و بقیه، مخصوصاً آنها که دارای پوستی شبیه به فلس باشند و یا همانند آنها درخشکی حلال است، نمی توان حکم به حرمت نمود و حسب قاعده و اصل حلیت حلال اند و مسئله هم مصباً اجتهاد است و به شهرات مدعات، همانند نفی خلفها اعتماد نمودن، مشکل، بلکه ممنوع است. ۷۸/۷/۱۷

(س ۷۱۱) گوشت خرگوش چه حکمی دارد؟ آیا محکوم به حرمت است یا حلیت؟ در صورت حرام بودن، اگر خاصیت درمانی داشته باشد، آیا می توان به اندازه ضرورت و طبق عقیده عامه برای رفع پادرد، خصوصاً در افراد پیر، از آن استفاده کرد؟

ج - خوردن گوشت خرگوش، حرام است و نمی توان از آن استفاده کرد؛ لیکن اگر پزشک تشخیص دهد که درمان درد منحصر به آن است، به اندازه ضرورت، مانعی ندارد. ۷۴/۱۲/۴

(س ۷۱۲) آیا گوشتهای وارداتی که توسط دولت جمهوری اسلامی ایران وارد کشور می شود و به فروش می رسد، نیاز به تحقیق در مورد ذبح شرعی دارد یا همین که صدق واردات از طریق دولت شود، کافی و خوردن آن حلال است؟

ج - تحقیق لازم نیست و خوردن آن حلال است؛ کما اینکه ماهیهای فلس دار که در بازار مسلمین به فروش می رسد نیز محکوم به تذکیه و حلیت است و با شك در اینکه آیا ماهی از قسم ماهیهای فلس دار است تا حلال باشد، یا از قسم بی فلس، تا حرام باشد و نتواند تشخیص دهد که جزو کدام ماهیهاست، به حکم اصل حل و برائت، حلال است. آری، شك در تذکیه در مطلق لحوم، سبب حل نمی گردد و به مقتضای قاعده یا اصل عدم تذکیه، محکوم به حرمت است.

احکام نذر و عهد

«نذر» آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، برای خدا ترک نماید. (مسئله ۷۱۳) در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند. پس اگر کسی مثلاً بگوید: «چنانچه بهبود یابم، برای خداست بر من که ده تومان به فقیر بدهم»، نذر او صحیح است.

(مسئله ۷۱۴) نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند. بنابراین، نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن، بی اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

(مسئله ۷۱۵) نذر زن بدون اجازه شوهرش اگر مانع از حقوق واجبه شوهر، مانند حق استمتاع به طور متعارف باشد، باطل است.

(مسئله ۷۱۶) هرگاه زن نذر کند و نذرش صحیح باشد، شوهرش حق ندارد نذر او را به هم بزند یا او را از عمل کردن به نذر باز دارد.

(مسئله ۷۱۷) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین، کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

(مسئله ۷۱۸) اگر انسان نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(مسئله ۷۱۹) اگر کسی برای حرم یکی از امامان (علیهم السلام) یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را به مصارف حرم از قبیل فرش و پرده و روشنایی برساند، و اگر برای امام (علیه السلام) یا امامزاده نذر کند، می تواند به خادمی که مشغول خدمت هستند بدهد، چنانچه می تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر به قصد بازگشت ثواب آن به منذورله برساند.

(س ۷۲۰) زنی دخترش بیمار شد. نذر کرد اگر دخترم بهبود یابد، نصف مهر او برای حضرت ابوالفضل (علیه السلام) باشد و نذر را با صیغه شرعی انجام داده، آیا نذر او درست است؟

ج - چون نذر در حق غیر است، لازم الوفا نیست. آری، خود دختر اگر خواست انجام دهد، مانعی ندارد، لیکن لازم نیست. ۷۵/۲/۱۳

(س ۷۲۱) کسانی که در نذر می گویند: «خدایا! اگر بیمار من بهبود یابد، فلان عمل را انجام می دهم» یا می گویند: «یا اباالفضل! اگر حاجت مرا دادی، فلان چیز نذر تو باشد»، آیا این گونه نذرها لازم الوفاست یا خیر؟

ج - در حدّ توان باید عمل کرد و نباید تخلف نمود؛ هر چند نذر شرعی موجب کفاره، باید به همان نحو باشد که در رساله های عملیه آمده است. ۲۰
۷۵/۲/

(س ۷۲۲) شخصی نذر کرده که مال معینی را در روز معینی صرف کار خیری کند و در آن روز معین نتوانسته است. آیا هر زمانی که ممکن شد، باید انجام دهد؟

ج - لازم نیست بعداً انجام دهد؛ اما اگر انجام دهد، احوط است.

(س ۷۲۳) اگر نذر کننده، به وجوب کفاره برای ترك نذر، علم نداشته باشد و نیز احتمال آن را هم ندهد و کلاً جاهل به مسئله باشد، چه حکمی دارد؟ آیا قاصر و مقصر بودن، تأثیر در حکم دارد؟

ج - جهل در احکام وضعیه، عذر نیست و کفاره لازم است. ۷۰/۹/۲۱

(س ۷۲۴) آیا در عقد موقت، نذر زن منوط به اجازه شوهر است یا خیر؟

ج - خیر؛ در نذر زن غیردایمی، اجازه شوهر شرط نیست؛ کما اینکه اگر مانع از حقوق واجبه شوهر نباشد، در زن دایمی نیز اجازه شوهر، لازم نیست.

احکام قسم خوردن

(مسئله ۷۲۵) اگر کسی قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترك کند و مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد یا دخانیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی يك بنده آزاد کند یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند انجام دهد، باید سه روز روزه بگیرد و بنا بر احتیاط واجب، پی در پی باشد.

(مسئله ۷۲۶) قسم چند شرط دارد:

۱. کسی که قسم می خورد، باید بالغ و عاقل باشد و اگر می خواهد نسبت به مال خودش قسم بخورد، باید در حال بالغ شدن، سفیه نباشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد. پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست؛ همچنین است اگر در حال عصبانی بودن، بدون قصد، قسم بخورد؛

۲. کاری را که قسم می خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد، و کاری را که قسم می خورد ترك کند، باید واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد که کار مباحی را به جا آورد، باید ترك آن در نظر مردم، بهتر از انجام دادنش نباشد، و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترك کند، باید انجام دادن آن در نظر مردم، بهتر از تركش نباشد؛

۳. به یکی از اسامی خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود؛ مانند «خدا» و «الله». همچنین اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند، ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می آید، مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد، صحیح است؛ بلکه اگر به لفظی قسم بخورد که بدون قرینه، خدا به نظر نمی آید، ولی او قصد خدا را کند، مقتضای احتیاط عمل به آن قسم است، بلکه لزوم عمل خالی از قوت نمی باشد؛

۴. قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند، صحیح نیست؛ ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد، صحیح است؛

۵. عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می خورد، ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای قسم معین کرده، ناتوان شود یا برایش مشقت داشته باشد، قسم او از وقتی که ناتوان شده به هم می خورد. ناگفته نماند که قسمهای متعارف که برای اثبات حقایق گفتارها و رفتارها انجام می گیرد، اگر دروغ نباشد، حرام و معصیت است و در روایت آمده که ذات باری، به کسی که به او قسم دروغ می خورد، می فرماید: «از من ضعیف تر پیدا نکردی که به او قسم بخوری؟!». و اگر راست باشد، مکروه و ناپسند است. آری، قسم دروغ برای احقاق حق و یا رفع ظلم، اگر راه منحصر به آن باشد، تجویز شده و به هر حال، ترك قسم، مطلقاً مطلوب است.

احکام هبه

(س ۷۲۷) اگر پدری تمام اموال خود را به دو پسر خود هبه کند و یکی از پسرها غایب بوده و پسر حاضر و مادر پسر غایب، به نیابت از پسر غایب، اموال هبه شده را فضولاً قبض کرده و قبل از اجازه پسر غایب، پدر از دنیا رفته و بعد از او قبض را اجازه کرده، آیا این هبه صحیح است یا خیر؟

ج - در فرض سؤال، هبه نسبت به غایب، باطل است؛ چون قبض او در زمان پدر تحقق پیدا نکرده است. ۷۴/۶/۱۲

(س ۷۲۸) اگر شخصی ملکی را پشت قباله عروس خود به عنوان مهریه انداخته و بعد از سالهای متمادی می گوید از آن کار پشیمان است، آیا پشیمانی او سودی دارد یا خیر؟

ج - اگر مال را به عنوان مهریه عروس خود قرار داده حق برگشت ندارد؛ ولی اگر به عروس خود بخشیده، اگر از رجم نباشد، تا وقتی که عین باقی است، حق برگشت دارد. ۷۴/۱۱/۲۴

(س ۷۲۹) همسر شخصی پس از گذشت مدتی از عقد ازدواج او را طلاق می دهد. در زمان عقد، هدایایی به همسرش داده است، آیا می تواند آن هدایا را مطالبه کند یا نه؟ و اگر چنین مطالبه ای کرد، آیا پدر دختر می تواند نصف مهریه را مطالبه کند یا نه؟

ج - چون هدایای پرداخت شده به همسر در زمان عقد، ظاهراً هبه به زوجه است، و هبه زوج به زوجه و بالعکس، در حکم هبه به رجم است، حق برگشت ندارد؛ چه قبل از طلاق مطالبه کند و چه بعد از طلاق. ۷۵/۸/۸

احکام وقف

«وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگه دارد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص یا برای کار و یا مصرفی تعیین نماید؛ مانند اینکه زمینی را برای مسجد یا حسینیه یا مدرسه و یا فقرا مخصوص سازد. به این کار در اصطلاح «وقف» و به مالی که وقف می شود «موقوفه» و به وقف کننده «واقف» و به کسی که برای او یا مصرفی که برای آن وقف شده «موقوف علیه» گفته می شود.

وقف بر دو نوع است: «وقف خاص»، مانند آنکه چیزی را برای اولاد خود وقف نماید؛ «وقف عام» که اختصاص به افراد خاصی ندارد، مانند آنکه چیزی را برای مسجد یا حسینیه و یا فقرا وقف کند.

(مسئله ۷۳۰) اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد؛ ولی در بعضی از موارد که در «رساله توضیح المسائل»، احکام خرید و فروش گفته شده، فروختن آن اشکال ندارد.

(مسئله ۷۳۱) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند؛ بلکه اگر کسی مثلاً بگوید: «خانه خود را وقف کردم»، وقف، صحیح است و محتاج به قبول هم نیست، حتی در وقف خاص.

(مسئله ۷۳۲) کسی که مالی را وقف می کند، باید برای همیشه وقف کند. پس اگر مثلاً بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد»، و یا بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد، و بعد دوباره وقف باشد»، باطل ولی وقف به حبس تبدیل می شود، به این معنا که واقف نمی تواند تصرفات منافی با استیفای منافع کسانی که برای آنها وقف شده، انجام دهد.

(مسئله ۷۳۳) لازم نیست وقف از موقع خواندن صیغه باشد، بنابراین، اگر کسی بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، وقف صحیح است، لیکن چون قبض محقق نشده ورثه می توانند وقف را به هم بزنند.

(مسئله ۷۳۴) اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آنکه واقف به قصد و اگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که يك نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف محقق می شود.

(مسئله ۷۳۵) اگر ملك وقف خراب شود، از وقف بودن خارج نمی شود.

(مسئله ۷۳۶) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی توان برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد، نزدیک حسینیه باشد.

(س ۷۳۷) فرد خیری قطعه زمینی را در راوند کاشان، برای حسینیه وقف می نماید. اکنون با توجه به اینکه آن منطقه، علی رغم جمعیت زیاد، فاقد درمانگاه است، هیئت امنای این حسینیه قصد دارند این زمین را در سه طبقه بنا کنند و طبقه همکف را حسینیه و طبقه زیرزمین را درمانگاه و طبقه فوقانی را کتابخانه نمایند. حکم شرعی آن چیست؟

ج - ساختن طبقات متعدد، برای استفاده های گوناگون، در زمینی که وقف حسینیه شده است، اگر به صورتی ساخته شود که مزاحم عزاداری و جلسات روضه خوانی و بقیه امور عزاداری نباشد، جایز است؛ لیکن باید در اسناد، مدارک، زبانها، تابلو و... عنوان حسینیه بر همه طبقات اضافه شود؛ به این

نحو که مثلاً به طبقه درمانگاه گفته شود: درمانگاه حسینیه. ۷۶/۳/۱۶

(س ۷۳۸) اعضای يك هیئت مذهبی با مشارکت یکدیگر خانه ای را به مساحت هشتاد متر خریداری نمودند تا در مراسم ماه مبارک رمضان و ایام عاشورا و شبهای جمعه از آن استفاده کنند. بعد از مدتی به دلیل تنگی جا، حسینیه را خراب کرده، چند طبقه بنا کردند. حال با زیاد شدن اعضای هیئت، از نظر جا در مضیقه هستند، با توجه به اینکه ۹۵ درصد اعضا موافق این کار هستند و چند نفری هم از اعضای قبلی که مشارکت داشته اند، فوت کرده اند، آیا می توانند این ساختمان را بفروشند و ساختمان بزرگتری را به عنوان حسینیه خریداری کنند؟

ج - اگر برای حسینیه وقف نموده اند، فروش آن جایز نیست؛ لیکن اگر وقف ننموده اند و ملك شخصی اعضای هیئت است، در صورتی که کل اعضایی که مالك هستند، راضی به فروش باشند، مانعی ندارد.

(س ۷۳۹ الف) چنانچه بخاری وقف مسجد باشد و پس از گذشت زمان، بنا به عللی با آن نتوان مسجد را گرم کرد، آیا می توان آن را فروخت و با افزودن مبلغی به آن، بخاری مناسب دیگری برای مسجد تهیه کرد؟ و چنانچه می شود، به چه صورت باید باشد؟
(ب) چنانچه فردی فرش را وقف مسجد نموده و در حال حاضر، با توجه به موقعیت مسجد، مورد استفاده نباشد، آیا می توان آن را تبدیل به احسن نمود یا باید به مسجد دیگر واگذار کرد؟

ج - در فرض سؤال الف و ب، تبدیل نمودن به احسن، با نظر امام جماعت، مانعی ندارد. ۷۶/۲/۱۷

(س ۷۴۰) ملك موقوفه ای با قدمت شصت سال در حال تخریب است و برای اینکه این ملك از بین نرود، بنا شده که خود ملك، به صورت سرفقلى فروخته شود و به جای آن ملك دیگری خریداری شود تا باز زیر نظر اداره اوقاف، درآمد آن صرف امور خیریه گردد. با توجه به اینکه طبق وصیت نامه میت می باید از درآمد حاصل صرف امور خیریه کنند و به صورت پشت در پشت باید آن را اداره نمایند، متمنی است بفرمایید آیا می توانیم سرفقلى این ملك مخروبه را تبدیل به مکان دیگری کنیم تا علاوه بر اینکه باعث جلوگیری از ضایع شدن موقوفه است، بتوانیم طبق وصیت نامه میت عمل کنیم تا درآمد حاصل صرف امور خیریه گردد؟

ج - مانعی ندارد، چون سبب از بین رفتن عین موقوفه و خروج از وقف بودن آن نیست و با گرفتن سرفقلى، اجازه داده می شود؛ اما مصرف سرفقلى در خرید جای دیگر، ظاهراً مانعی ندارد، چون ظاهراً سرفقلى از درآمدی که واقف برای آن نظر داده نیست. ناگفته نماند که مدارك وقف باید محکم باشد و این گونه دخل و تصرفها باید زیر نظر متولی باشد و اگر متولی ندارد، با اجازه از مجتهد عادل انجام گیرد. ۷۲/۱۲/۱۸

(س ۷۴۱) به استحضار می رساند که در برخی از وقف نامه های بقاع متبرکه، اصلاح کلی مرمت و یا عمارت بقعه آمده است. در شرایط فعلی با توسعه محدوده اماکن مذهبی، ساختمانها بزرگتر شده است و روشنایی شمع به برق و بوریا به فرش تبدیل شده است. با تغییرات انجام شده، آیا لفظ عمارت بقعه، شامل کلیه مخارج آن آستان مقدس در شرایط فعلی می شود یا شامل آن ساختمان کوچک هنگام تنظیم وقف نامه می شود که در بیشتر جاها از آن ساختمان هم خبری نیست و ترکیب فیزیکی آن عوض شده است؟ خواهشمند است این اداره را ارشاد فرمایید.

ج - اگر نگوییم که عمارت و تعمیر نمودن که به طور مطلق باشد، اعم از تعمیر بنای ساختمان است و شامل هر عملی که سبب کثرت زائران و جلب آنان می شود (که آباد کردن معنوی است) و یا آنکه غرض واقف، هر دو را شامل می شود و اغراض بر ظواهر الفاظ مقدم است، لاقلاً از این جهت که صرف وقف در مورد وقف، امکان ندارد و یا لزومی ندارد، حسب قاعده، صرف در موارد مذکور به خاطر اقریبیت به غرض واقف، مانعی ندارد و جایز است. ۷۵/۴/۲۴

احکام وصیت

«وصیت» آن است که انسان، به شخصی سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهد، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او، ملك کسی باشد، یا برای فرزندان خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیّم و سرپرست معین کند، و کسی را که وصیت می کند «موصی» و کسی را که به او وصیت می کنند، وصی می گویند.

(مسئله ۷۴۲) کسی که می خواهد وصیت کند با اشاره ای که مقصودش را بفهماند می تواند وصیت کند، اگر چه لال نباشد.

(مسئله ۷۴۳) اگر نوشته ای به امضا یا مهر میت پیدا شود، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته است، باید طبق آن عمل کنند.

(مسئله ۷۴۴) کسی که از روی عمد، مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر بعد از این کار وصیت کند که مقداری از دارایی او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست.

(مسئله ۷۴۵) اگر انسان وصیت کند که چیزی به شخصی بدهند، در صورتی آن شخص آن چیز را مالک می شود که آن را قبول کند، اگر چه در حال زنده بودن وصیت کننده باشد.

(مسئله ۷۴۶) «وصی» باید مسلمان، بالغ، عاقل و مورد اطمینان باشد.

(مسئله ۷۴۷) اگر کسی وصیت کند که يك سوم، دارایی او را نفروشد و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید طبق گفته او عمل نمایند.

(مسئله ۷۴۸) اگر کسی در بیماری ای که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه مٹم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از يك سوم دارایی او بپردازند و اگر مٹم نباشد، باید از اصل مالش بپردازند.

(س ۷۴۹) اگر شخصی وصیت نماید که پس از مرگش او را در محل خاصی، مثلاً در محل تولدش دفن نمایند، چنانچه عمل به وصیت برای وصی سختی ای نداشته باشد، تخلف وصی از وصیت چه حکمی دارد؟

ج - در فرض مزبور، تخلف از وصیت حرام است و وصی با اجازه مقامات قانونی، حق نبش دارد. ۷۵/۵/۲۸

(س ۷۵۰) اگر کسی وصیت نماید که بعد از مرگ، چشم یا ریه یا قلب یا یکی از اعضای او را درآورند و برای افراد نیازمند مصرف نمایند، آیا چنین وصیتی درست و نافذ است؟

ج - آری، می تواند وصیت کند، چون وصیت به امری است که جایز است؛ لیکن احتیاطاً ورثه هم اجازه دهند. ۷۵/۹/۱

(س ۷۵۱) کسی در وصیت نامه خود، قید نموده که در حیانتش کلیه حقوق دختر ارشدش را در موقع ازدواج وی داده و دیگر حقی بر ورثه او ندارد. در این صورت تکلیف ورثه برای اجرای وصیت به چه نحو است؟ آیا چنین وصیتی شرعاً نافذ بوده یا خیر؟ همچنین سهم فرد مذکور، مانند سایر ورثه از کل ماترک تحویل و پرداخت می گردد یا سهم وی از ثلث ماترک پرداخت می شود؟

ج - وصیت در یک سوم دارایی وصیت کننده نافذ است؛ ولی شخص نمی تواند وارث خود را از سهم الارثش محروم نماید. وصی و ورثه باید وصیت

موصی را نسبت به ثلث آن عمل نمایند، و دختر ارشد از ثلث دارایی موصی سهمی ندارد، ولی از بقیه اموال، سهم می برد. ۷۱/۲/۱۳

(س ۷۵۲) مادر یا پدری وصیت می کند که بعد از مرگش به اولاد اناث (دختر) برابر اولاد ذکور (پسر) ارثیه بدهند! آیا این وصیت

درست است؟

ج - اگر اضافی سهم الارث آنان از یک سوم دارایی زیادتر نباشد، باید به وصیت عمل نمایند. همچنین اگر در زمان حیات، ورثه کبیر باشند و وصیت نامه

را امضا نمایند، نافذ است، چون وصیت به امر جایز است. آری، اگر وصیت به ارث باشد، یعنی شخصی وصیت کند که ارث دختر برخلاف نص کتاب

الله، برابر با ارث پسر باشد، این گونه وصیتها چون خلاف شرع و خلاف کتاب الله است، نافذ نیست. ۷۵/۹/۱

(س ۷۵۳) اگر انجام وصیت توسط وصی، محتاج به عملی است که عرفاً اجرت دارد و وصی نیز قصد مجانیّت نکرده باشد، در این صورت،

آیا وصی می تواند اجرت المثل عمل را مطالبه نماید؟

ج - آری، می تواند مطالبه نماید، چون عمل مسلم که تبرّع نباشد، دارای اجرت است. ۷۰/۴/۳

(س ۷۵۴) آیا ولی قهری صغار می تواند اجازه تنفیذ وصیت زاید بر ثلث موصی را از طرف صغار صادر نماید یا خیر؟

ج - ولی قهری صغار نمی تواند از طرف صغار، وصیت زاید بر ثلث را امضا نماید. ۷۱/۲/۱۳

احکام ارث

(مسئله ۷۵۵) کسانی که به واسطه خویشاوندی ارث می برند، سه دسته اند:

دسته اول، پدر و مادر و اولاد میّت اند و با نبودن اولاد، اولاد اولاد، هر چه پایین روند، هر کدام از آنان که به میّت نزدیک تر است، ارث

می برد و تا یک نفر از این دسته هست، دسته دوم ارث نمی برند؛

دسته دوم، جد، یعنی پدر بزرگ و پدر او، هر چه بالا رود، و جدّه، یعنی مادر بزرگ و مادر او، هر چه بالا رود؛ پدری باشند یا مادری، و

خواهر و برادر، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان، هر کدام از آنان که به میّت نزدیک تر است، ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست،

دسته سوم ارث نمی برند؛

دسته سوم، عمو و عمه و دایی و خاله، هر چه بالا روند و اولاد آنان، هر چه پایین روند، و تا یک نفر از عموها و عمه ها و داییها و خاله های

میّت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند؛ ولی اگر میّت، عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد و غیر از اینها وارثی نداشته باشد،

ارث به پسر عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد.

(س ۷۵۶) چنانچه بنا باشد از طریق اسپرم شوهر، با لقاح خارج از رحم، فرزندی به دنیا بیاید و این لقاح صورت پذیرد، ولی قبل از انعقاد

نطفه، شوهر بمیرد و یا در موردی که شوهر بلافاصله پس از آمیزش، مرده و نطفه منعقد شده است، آیا از نظر عدالت، صحیح است که طبق مبانی

فقهی این فرزند بعد از به دنیا آمدن ارث نبرد، ولی پسر عموی او که در طبقه بعدی ارث قرار دارد، ارث ببرد؟

ج - اگر لقاح در خارج از رحم با اجازه و اراده خود شوهر بوده و می خواسته صاحب فرزند شود، فرزند به دنیا آمده، فرزند او محسوب می شود و

جمیع احکام پدر و فرزندی از ارث و غیره بر او مترتب می گردد. حکم فرض دوم هم از جواب معلوم شد.

(س ۷۵۷) شخصی ملکی را فروخته و سپس فوت کرده است. اکنون ورثه متوقفاً قصد فسخ آن را دارند، آیا این حق به ارث می رسد؟

ج - اگر حق الخیاری برای متوقفاً ثابت بوده است؛ مانند مال، به ارث می رسد؛ «فان ما ترکه المیت من حقّ او مال فلو ارثه»؛ و گرنه عقد لازم را خود

متوقفاً نیز نمی توانسته به هم بزند، چه رسد به وارث، و در مواردی که برای او خیار بوده، فرقی بین خیار فعلی و بالقوه نیست؛ یعنی اگر غبن و یا

عیب بوده (هر چند متوقفاً متوجه نشده باشد) ورثه می توانند معامله را به سبب همان عیب یا غبن، فسخ نمایند. ۷۴/۴/۲۲

ارث زن و شوهر

(مسئله ۷۵۸) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال او را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر، اولاد داشته باشد، يك چهارم همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

(مسئله ۷۵۹) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، يك چهارم مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر به ارث می‌برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، يك هشتم مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن، از همه اموال منقول ارث می‌برد، ولی از زمین و غیر منقولهای دیگر، از عین آنها ارث نمی‌برد و از قیمت هوایی، مانند ساختمان و درخت، ارث می‌برد؛ و اما ارث بردن زن از قیمت زمین، مطلقاً مانند هوایی بعید نیست، بلکه خالی از وجه و قوت نیست، هر چند احتیاط به مصالحه در خصوص زمین، مخصوصاً زمین خانه و بالأخص نسبت به زنی که صاحب فرزند از زوج مورث نباشد، مطلوب و نوعی عمل به فتاوی معروف بین فقهای شیعه است.

(مسئله ۷۶۰) اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد - طلاق رجعی دهد و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد؛ همچنین اگر شوهر در بین عده زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد؛ ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بانن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

(مسئله ۷۶۱) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزو مال شوهر است، مگر آنکه به او بخشیده باشد.

(س ۷۶۲) اگر مردی از دنیا برود و تنها وارثش همسرش باشد، چه مقدار از ماترک او به همسرش می‌رسد؟

ج - در صورتی که زوج، وارث دیگری غیر از زوجه نداشته باشد، کل ماترکش به زوجه اش می‌رسد و این عمل، مطابق با احتیاط، بلکه خالی از قوت هم نیست. ۷۶/۲/۶

(س ۷۶۳) شخصی در حال بیماری منجر به فوت، همسری اختیار می‌کند، ولی دخول نکرده و از دنیا رفته است. آیا این زن ارث می‌برد یا خیر؟

ج - به نظر این جانب دخول بماهو، شرطیت ندارد، و آنچه در نکاح مریض شرط است عدم قصد اضرار به ورثه است که شرطیت آن اختصاص به عقد نکاح، چه رسد نکاح مریض ندارد، چون هر عقدی که به قصد ضرر زدن به غیر باشد به حکم لاضرر محکوم به بطلان است، و ذکر دخول در روایات هم به عنوان بیان اماره بر قصد ازدواج و عدم قصد اضرار است، پس اگر بر قصد ازدواج اماره دیگری قائم شود حکم به صحت ازدواج و ارث بردن زن می‌شود، هر چند دخول حاصل نشود، کما اینکه اگر معلوم شود که دخول کاشفیت نداشته و به عنوان حيله بوده بی اثر است و عقد به خاطر قصد اضرار باطل می‌باشد، و ناگفته نماند که آنچه در روایات و بلکه فتاوی فقها آمده، امری برخلاف قواعد نبوده و نیست. ۷۹/۴/۱۳

مسائل متفرقه ارث

(مسئله ۷۶۴) قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن دوخته یا خریده است، اگرچه نبوشیده باشد که «حبوة» نامیده می‌شود، جزو مختصات پسر بزرگتر است که بابت سهم الأرتش حساب می‌شود، و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد، چنانچه مورد استعمال است یا برای استعمال مهیا شده نیز از مختصات پسر بزرگتر است که از سهم الأرتش محسوب می‌شود.

(س ۷۶۵) زنی از اوایل ازدواج با شوهرش کار کرده و اموالی را به دست آورده اند. حال شوهر او بدون وصیت فوت کرده است. آیا زن فقط سهم الأرت خود را می‌برد یا با توجه به اینکه در تهیه آنها از راه خیاطی و قالیبافی به شوهر خود کمک کرده است از اموال شوهر به او تعلق می‌گیرد؟

ج - اگر محرز شود که زن، کمکهای خود را به زوج هبه نموده و اعمالش را تبرعاً انجام داده، چیزی از اموال ماترک شوهر، غیر از سهم الأرت نمی‌برد؛ وگرنه مستحق اجرت المثل اعمال و کارهایش، و طلبکار چیزی است که به شوهر قرض داده و کمک نموده است؛ و ناگفته نماند که بعید نیست تعارف زندگی بر غفلت از مجانیّت و کمک بلاعوض به شوهر و تبرع و از اخذ عوض است و غفلت، مسقط اجرت نیست، چون به هر حال، اصل، حرمت عمل زوجه و لزوم برانته ذمه زوج متوقفاً از ادای عوض نسبت به اموال و کمکها متبع است تا خلافش ثابت شود؛ مانند همه اعمالی که افراد برای یکدیگر انجام می‌دهند، چون اصل بر حرمت عمل است. ۷۶/۲/۶

(س ۷۶۶) اگر شخص مسلمانی از دنیا برود و بعضی از ورثه او کافر باشند، آیا کسانی که کافر هستند، از فرد مسلمان، ارث می‌برند؟

ج - کافر، یعنی منکر و جاحد اصول اعتقادات، با فرض علم به آنها از مسلم، ارث نمی‌برد؛ اگر نگوییم که از غیر مسلمان بدون انکار هم ارث نمی‌برد؛ چون همان طور که شیخ صدوق (قدس سره) در کتاب «من لایحضره الفقیه» فرموده، ارث نبردن کافر، عقوبتی است برای کفرش و در این جهت، فرقی بین مورث بودن مسلم و یا غیر مسلم که جاحد نباشد، نیست. به هر حال، در ارث نبردن کافر (که انکارش و عنادش با آگاهی به اصول عقاید است) از مسلم، جای هیچ گونه شك و شبهه ای نبوده و نیست و روایات متضافره مستفیضه بر آن دلالت دارد و قدر متیقن از اجماع در مسئله است و بالجمله،

الکفر من موانع الأثر کالقتل كما عليه الاصحاب؛ و اما غیر مسلم، یعنی توده غیر مسلمان قاصر و غافل، به خاطر غفلتشان نمی توان بر آنها تکلیف کرد و مواخذه شان نمود؛ چون تکلیف غافل، نه تنها تکلیف به محال است بلکه خود، تکلیف محال است، و یا آنکه گرچه تکلیف قانونی نسبت به آنها محال نیست و محال بودن، اختصاص به تکلیف شخصی و جزئی دارد؛ اما قطعاً معذور هستند. (کما علیه سیدنا الاستاذ الامام الخمينی (قدس سره)) و مانعیت عدم اسلامشان از ارث نسبت به مسلم، خلاف اطلاقات و عمومات ارث است و در بین حدود سی روایت که شیخ در تهذیب (که اجمع فقهی از کتب روایی اربعه است) شاید دو روایت را بتوان به نحوی شامل این گونه غیر مسلمانان دانست؛ وگرنه بقیه اخبار، یا مربوط به کفار به معنایی که گذشت می باشد و یا در مقام بیان احکام فرعی مانعیت کفر و عدم اسلام است، نه در مقام بیان اصل مانعیت، و شَمّ الحدیث، مانع از استدلال به آن دو و یا سه روایت در مقابل آن همه روایات و در مقابل علتی که محدث متعبد، شیخ صدوق (قدس سره) در کتاب من لایحضره الفقیه ذکر فرموده می باشد و اگر گفته نشود که آنها هم ناظر و مختص به غیرمسلم کافر و غیرمسلمی است که مستحق عقوبت اخروی است، لاقلاً از اینکه اعتماد به آنها برای چنین فتوایی مشکل، بلکه ممنوع است، به هر حال بر فرض دلالت آنها و بلکه دلالت بقیه روایات هم بر مانعیت مطلق عدم اسلام، نمی تواند حجت و قابل اعتماد باشد؛ چون به نظر این جانب به جهت تبعیض و ظالمانه بودن چنین قانونی، یعنی ارث نبردن غیرمسلمان از مسلمان دون العکس که ارث بردن مسلمان از غیرمسلمان باشد این گونه روایات، به حکم مخالف با قرآن بودن باید ضرب بر جدار شود و زُخرف است. چگونه خلاف قرآن نباشد و حال آنکه در آیات فراوانی از قرآن، نهی از ظلم شده و چگونه چنین نباشد با توجه به اینکه در قرآن می فرماید: «و تمت کلمة ربك صدقاً و عدلاً...» و در آیه دیگر فرموده: «و ما ربك بظلام للعبید...» و در سوره یونس، آیه ۴۴ فرموده: «ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لكن الناس انفسهم یظلمون» و مسئله، گرچه محتاج به بحث زیادت است؛ اما به همین مقدار اکتفا می شود و اقوی آن است که کفر عن جحد، مانع است نه عدم اسلام.

احکام قضا و شهادات

شرایط قاضی

(س ۷۶۷) تقریباً همه فقههای فریقین، اجتهاد را در قاضی شرط می دانند و در قانون استخدام قضات نیز در غیر شرایط ضروری، اجتهاد برای قضات لازم شمرده شده است. با توجه به اینکه طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی که عدم مغایرتش با شرع مقدس به تأیید رهبر فقید انقلاب رسیده است (البته بعد از نظر خبرگان قانون اساسی و معظم علمای امامیه)، قاضی موظف است ابتدائاً حکم هر دعوی را در قوانین مصوب بیابد و از صدور رأی بر اساس نظر خود در صورت تعارض با قانون، اجتناب ورزد و همان گونه که رویه کلیه محاکم کشور باید چنین باشد، قضات در دعاوی مطرح شده، ابتدائاً به قوانین مصوب و معتبر موجود مراجعه نموده، حکم را از آنها استخراج می کنند. لذا مجتهد بودن قاضی در پرونده تأثیری ندارد و چه بسا قضاتی که با فقه بر اساس تقلید، آشنا هستند و تحصیلات دانشگاهی در حقوق هم دارند و از قضاتی که فقط مجتهد هستند، بهتر می توانند دعاوی را با قوانین موجود تطبیق داده، حکم آن را بیان کنند، لذا به نظر حضرت عالی آیا در شرایط امروز، هنوز هم اجتهاد در قاضی به عنوان حکم اولی از شرایط قاضی است و یا اینکه قاضی مقلد که قادر به استنباط حکم دعوی از قوانین است، به عنوان اولی می تواند حکم کند؟

ج - عدم شرطیت فقاها و اجتهاد در قاضی و کفایت دانستن و علم به مسائل و موازین قضا، ولو از روی تقلید به حیث که بتواند خصوصیات موارد و موازین شرعی را تشخیص دهد، خالی از اقوانیت نمی باشد و همان طور که فقها و مجتهدین از طرف شرع و معصومین، مجاز در قضا هستند. مقلدین همانند آنها مجاز و مانون هستند و شرطیت اجتهاد و عدم کفایت تقلید در قاضی، گرچه مشهور است، لیکن محقق همانند میرزای قمی (قدس سره) در کتاب القضا از کتاب «جامع الشتات» کتاب گران وزن فقهی که در حدّ خودش مانند آن را نمی توان پیدا کرد، قائل به عدم شرطیت شده و حتی از عبارت منقوله در تنقیح از مبسوط شیخ (قدس سره) به علاوه که نه تنها برای اجماعی نبودن شرطیت اجتهاد از آن استفاده نموده است؛ بلکه بالاتر، برای اثبات عدم مهجوریت کفایت تقلید و عدم شرطیت اجتهاد نیز بهره کامل برده، اشعار آن را به اینکه قول اول (یعنی جواز قضای مقلد را که از علما استفتا می نماید) در نظر شیخ الطائفه مهم بوده به خاطر آنکه او را قول اول قرار داده و این اول قرار دادن، اشعار به اهمیت دارد و بلکه بالاتر از این، بهره برده و فرموده: «لو لم نقل (قول اول) أرجح الأقوال عنده بل لم یظهر من التنقیح انکاره أيضاً سیما مع تمسکه باصالة البرائة فی دفع القول الثانی»، و برای عدم شرطیت، هر چند به وجوهی در «جواهر» و «جامع الشتات» استدلال شده و مورد نقض و ابرام از طرفین قرار گرفته و من أراد الاطلاع علیها فلیعه الرجوع بمطائنها من کتابین و غیر هما، لیکن عمده وجه به نظر این جانب، دو وجه است:

۱. «صحیحه ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال قال: قال أبو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) «ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی أهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فائی قد جعلته قاضیاً فتحاکموا الیه»^{۳۶} و مؤید اوست - اگر نگوییم مثل خود او دلیل است - صحیحه حلبی: «قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): ربما كان بین الرجلین من أصحابنا المنازعة فی الشیء، فیتراضیان برجل منا، فقال لیس هو

ذالك انما هو الذي يجبر الناس على حكمه بالسيف و السوط»^{۳۷} کیفیت استدلال، آن است که آنچه در صحیحه مورد و موضوع نصب برای قضا از طرف امام صادق (علیه السلام) قرار گرفته، علم به قضایاست و علم در اصطلاح کتاب و سنت و لسان قانون، به عنوان مصداق روشن حجت اخذ شده، نه به عنوان خودش بماهو هو تا علم و یقین فلسفی موضوعیت داشته باشد و این معنا در جای خودش تحقیق شده، وگرنه اصولاً از ضروریات دین که بگذریم، علم فلسفی و یقینی وجود ندارد و نتیجتاً این همه آیات و روایات مربوط به علم و علما و عالم، بی مورد و بی محل می ماند؛ کما هو واضح، و حمل آن بر اعتقاد راجح یا اعم از یقینی و ظن حجت، برخلاف ظاهر است و وجهی ندارد؛ به علاوه که اخذ حجت در اعتقاد ظنی، خود شاهی است بر همان که ما اختیار کردیم. به هر حال، علم در لسان قانون و مکالمات و محاکمات، به عنوان مصداقی از مصادیق حجت مأخوذ است نه به عنوان موضوعیت. کما لا یخفی علی من راجع العرف و العقلاء فی لسانهم و من المعلوم حجیة فتوی المجتهد للمقلد کما ان له الحجة بموازين القضاء كذلك المقلد كما هو ظاهر و الا فلیس المجتهد ایضاً عالماً بالعلم الخاص و کون المراد علمه بالمعنی الأعم مع عدم تمامیته فی نفسه لانه مخالف للظاهر کما مرّ لیس تمام فی المجتهد ایضاً کالمقلد لعدم حصول الظن الشخصی له فی غیر واحد من المسائل الظنیة کما هو واضح اولاً و لعدم الاعتبار به علی حصوله ثانیاً فان الاعتبار بالنوعی منه لا الشخصی منه کما لا یخفی فتأمل و لعدمه من رأس فی موارد الأصول ثالثاً فالصحیحة شاملة لهما ولا ینبغی الاشکال فی ذلك أصلاً، و گفته نشود که اطلاق صحیح به وسیله مقبوله ابن حنظله که اختصاص به مجتهد دارد، تقیید می شود؛ چون جواب داده می شود که بر فرض تسلیم اختصاص نصب به مجتهد، در مقبوله که بعید هم به نظر نمی رسد، نمی توان تقیید نمود؛ چون مثبتین می باشند و نمی توان اطلاق را قید زد وگرنه تأخیر بیان از وقت حاجت نسبت به صحیحه لازم می آید چون بحث در صحیحه، بحث نصب است و روشن نمودن حال مردم از حیث مراجعه به قاضی و نصب قضیه شخصی است؛ ولو موردش عام باشد و نمی توان تقیید نمود؛ چون قضیه خارجی جزئی، قابل تقیید نیست و از همه گذشته، در وجه دوم، عدم تمامیت این اشکال، واضح تر می شود.

۲. وجه دوم تنقیح مناط و الغای خصوصیت از اجتهاد و کفایت تقلید است؛ یعنی بر فرض که ما بگوییم از مقبوله و صحیحه، نصب مجتهدین استفاده می شود، نه اعم از مجتهد و مقلد و یا به خاطر تقیید اطلاق که در وجه قبل در اشکال ذکر شد و یا به جهت وجوه دیگری که در کتب فقهی مورد بحث قرار گرفته است، به هر حال، بیش از قصور ادله نسبت به مقلد، چیز دیگری نیست؛ و اما دلالت آنها بر عدم جواز قضای مقلد، واضح البطلان است. و لم یقل به أحد بل لا یقول به صغیر من اصاغر أهل العلم فضلاً عن کبرائهم و علمانهم مگر از باب قیدیت، لیکن می گوییم ذکر روایات حدیث و مجتهدین در مورد نصب، از باب غلبه است؛^{۳۸} یعنی آنچه عرف می فهمد که مناط است، در قضاوت شرعی و قضاوت حسب مذهب اهل بیت (علیهم السلام) همان علم به موازین و احکام است، لیکن چون در آن زمان، علم به مسائل و احکام اسلامی، لاسیما نسبت به مسائل قضا که مورد ابتلا عامه نبوده، راه غالبش، بلکه تقریباً تمام راهش منحصر به نقل روایات و روایات احادیث و تدبیر آنها و اجتهاد مجتهدین بوده است، بدین جهت، آنها مورد نصب قرار گرفته اند وگرنه معلوم است که در قضای قاضی علم به مسائل بزر و منزوحات آن و مسائل فروع اجمالی خلل که فقیه یزدی در خلل «عروة» متعرض آن شده یا کفارات احرام و محرّمات آن و امثال آنها، هیچ تأثیری در باب قضا ندارد؛ کما اینکه در دانستن قوانین قضایی و موازین آن که در قضا تأثیر تام و بسزایی دارد نیز فرقی بین دانستن عن اجتهاد و یا عن تقلید نمی باشد و خلاصه آنکه به نظر بنده، تنقیح مناط عرفی و الغای خصوصیت عرفیه در مورد مسلم است و حجت شرعیّه تامه برای عدم شرطیت اجتهاد می باشد، فعلی هذا همه دانایان به مسائل قضا و قوانین آن با وجود بقیه شرایط مجاز در قضا از طرف معصومین (علیهم السلام) و شارع مقدس بوده و هستند و در این جهت، فرقی بین مجتهد و مقلد و فقیه جامع الشرائط و غیر آن نیست؛ و چه نیکوست که فضلا و محققین در مسائل اسلامی از حوزه علمیه و دانشگاهها و همه مراکز تحقیقات علمی قضایی و حقوقی به صفحه پانزدهم تا نوزدهم از کتاب القضاء جواهر مراجعه و بحث تحقیقی و تنبّعی آن فقیه والا که جواهرش افتخار فقه شیعه است را مورد دقت قرار داده تا ان شاء الله بتوان به وصیت امام امت (قدس سره) که حوزه ها را به اضافه نمودن تحقیق بر تحقیقات با حفظ سنت فقه جواهری توصیه می کرد، عمل نموده باشیم.

۷۸/۱۲/۱۵

(س ۷۶۸) مستدعی است نظر خود را در مورد قضاوت زنان و ورود زنان به دستگاه قضا (برای رسیدگی به دعاوی حقوقی، کیفری و امور حسبیه از بدو تشکیل پرونده، مرحله تحقیقات و ختم رسیدگی و صدور و اجرای حکم) مرقوم فرمایید.

ج - شرطیت ذکوریت در قضاوت، همان گونه که در مرجعیت و ولایت شرط نیست، در قضاوت هم شرط نیست و معیار در جواز قضا، علم و معرفت به موازین اسلامی قضا و قوانین است و مرد بودن، خصوصیت ندارد و اگر کلمه «رجل» در روایتی آمده، حسب متعارف در مکالمات است و آن روایت، همانند بقیه روایات و مکالمات که تعبیر به رجل شده و می شود، قطعاً خصوصیت ندارد، و کما اینکه مردان از قبل انمه معصوم (علیهم السلام) مجاز در تصدی قضا هستند، زنان هم از قبل آنان مجازند. ۷۶/۲/۱۷

۳۷. همان، باب ۱، أبواب صفات القاضی، حدیث ۸.

۳۸. یعنی قید وارد مورد غالب است.

(س ۷۶۹) ممنوعیت محاکمه غیابی متهم در جرایم حق الهی آیا فقط در حدود الهی نظیر زناست یا تعزیراتی را که جنبه حق الناس نیز ندارد، شامل می‌گردد؟ و آیا موقعی که دسترس به متهم نباشد و دلایل کافی نیز در پرونده وجود ندارد، می‌توان حکم برانست وی را صادر نمود یا خیر؟

ج - چون مناط ممنوعیت حکم غیابی، درء حد به شبهه است، فرقی بین این گونه حدها و تعزیرها نیست. ۷۴/۳/۲۴

(س ۷۷۰) آیا علمی که برای قاضی از طریق مشاهده و حس (علم خارج از محتویات پرونده) حاصل می‌شود، حجیت دارد یا نه؟ آیا علمی که برای قاضی از ادله و اماراتی حاصل می‌شود که آن ادله و امارات را شرع و قانون برای اثبات جرم خاص، کافی ندانسته، حجیت است یا نه؟ برای نمونه، اثبات زنا با چهار بار اقرار یا شهادت چهار شاهد امکان پذیر است. اگر در موردی مثلاً دو بار اقرار، یک شهادت و سایر قرائن و امارات که هیچ کدام به تنهایی برای اثبات کافی نیست، وجود داشته باشد و منجر به علم قاضی شود، آیا این علم قابل استناد است یا خیر؟ و بر فرض حجیت علم قاضی، آیا فقط علم قاضی واجد شرایط شرعی، مثل اجتهاد، حجیت است یا علم هر قاضی حجیت دارد؟

ج - علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قرائن باشد که معمولاً موجب علم است و می‌توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظان تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجیت است و به عمل معصومین (علیهم السلام) معتضد و مؤید است و هر چه قاضی در فن قضا قوی تر باشد، تحصیل علم برایش زیادتیر و راحت است؛ اما در باب حدود که جنبه عرضی دارد، مانند زنا و لواط، راه اثباتش منحصر به چهار مرتبه اقرار خود متهم، آن هم از روی اختیار و بدون هیچ شانبه توطئه و نقشه و یا چهار شاهد عادل است، آن هم به نحوه خاصی که در روایات آمده، نه هرگونه شهادت حدسی و حسّی او، و قرائن و شواهد؛ گرچه موجب یقین صد در صد هم باشد، چه رسد به اطمینان، موضوع حکم حاکم به اجرای حدود نیست. ناگفته نماند که علم حاکم، جنبه موضوعیت دارد نه طریقیّت و مقتضای اصل هم، عدم جواز حکم است و در تعزیرات هم که جنبه عرضی دارد، تنها شهادت عدلین و اقرار متهم، ولو یک مرتبه حجیت است؛ و اما غیر آن حجیت علم قاضی، همانند حقوق اجتماعی که گذشت و سیره عملی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن بوده و به جهت جلوگیری از تخلّفها و معصیتهای کفایت می‌کند. ناگفته نماند که در مسائل حدود و تعزیرات که جنبه حق الله دارد و مسائل عرضی مطرح است، تحصیل علم برای قاضی، غیر واجب، بلکه مذموم (اگر نگوئیم ممنوع) است، چون امر به درء حدود با شبهه شده «درکتوا الحدود بالشبهات» و جمله معروف «الحدود تدرء بالشبهات» از همین امر و حدیث و روایات عملیه استفاده شده است. ۲۴

۷۸/۴/

(س ۷۷۱) نظر فقهی خود را درباره علم قاضی از نظر الحاق به اقرار یا بینه بیان فرمایید. و اگر علم قاضی طریق سومی است، حکم عفو چگونه است.

ج - عفو در غیر اقرار، جایز نیست؛ چون عفو برخلاف قاعده است. لذا به مورد نص اقتضای می‌شود. بنابراین، همه طرق اثبات زنا بر فرض حجیت، از این جهت در حکم بینه است. لیکن گذشت که علم قاضی در مثل زنا که برای اثبات آن در شرع طرق خاصی معین گشته، حجیت ندارد و باید به یکی از دو امر، یعنی چهار مرتبه اقرار و یا وجود چهار شاهد، ثابت شود. ۷۸/۴/۲۴

حدود

(س ۷۷۲) زنا با تجاوز به عُنْف به مرتد، آیا مستوجب عقاب الهی و مشمول کلیه حدود زنا و تجاوز می‌شود؟ تجاوز به عُنْف و زنا با کفار غیر اهل کتاب، و اهل کتاب و اهل کتاب حربی و کفار حربی چطور؟

ج - زنا با عُنْف حکمش قتل است، مطلقاً، و فرقی بین مُسَلَمه (زن مسلمان) و کافره نیست. ۷۵/۶/۳۱

(س ۷۷۳) اگر زن دارای همسر دایمی باشد، ولی شوهر او قدرت جماع نداشته باشد، چنانچه وی مرتکب عمل منافی عفت (زنا) شود، آیا مورد رجم است یا نه؟

ج - مورد رجم نیست، چون یکی از شرایط احصان زوجه، تمکن زوج از جماع و بودن زن، علی نحو تَسْتَعْنَى به المرءة من غیره است و مسئله روشن است و خلافی هم نیست؛ بلکه از ظاهر غُنیّه نقل اجماع بر تساوی زن و مرد در شرایط احصان شده است. لیکن معصیت کبیره و زنا و عمل منافی با عفت و خیانت به شوهر و موجب حد زنا بودن کار ناشایست زن، مسلم است، چون زن زانیه است. ۷۵/۹/۱۰

(س ۷۷۴) پس از اجرای حد سرقت، عضو قطع شده ملك کیست؟ ملك حکومتی که مجری حد است یا شخصی که حد بر او جاری شده است؟ در صورت دوم، آیا می‌توان آن را جراحی یا پیوند زد؟

ج - ظاهراً نمی‌توان دست قطع شده به سبب سرقت را در اختیار سارق قرار داد تا به دست خود پیوند بزند و حکم به جواز مطلق، سبب از بین رفتن حکمت حکم است و عدم اطراء و انعکاس حکمت احکام، گرچه ممانعی ندارد؛ اما نباید به طور کلی و دایم از حکم جدا گردد و انگشتان قطع شده، عضو مباین و جدا شده از زنده است که حکم میته را دارد و باید دفن شود، لیکن اگر حاکم بخواهد آن را مورد استفاده قرار دهد، اختیار دارد. ۷۵/۱۰/۱۵

(س ۷۷۵) اگر شخصی به یکی از کشورهای کمونیستی مسافرت کند (که خداوند را قبول ندارند) و قادر است بدون هیچ گونه ضرر جانی و مالی اشخاصی را بکشد و مال آنان را تصاحب کند، آیا جایز است این کار را بکند یا خیر؟

ج - مطلقاً جایز نیست، چون جان و مال همه ملل و انسانها در تمام ممالک، محترم است؛ چون اسلام، فی حد نفسه، همه را محترم می داند و در این جهت، فرقی بین ملل آسمانی و غیر آن نیست و خطاب آیه قرآن که می فرماید در قصاص، حیات جامعه است که از آیات کم نظیر قرآن است «و لکم فی القصاص حیاة»، به همه انسانها و صاحبان عقل و لبّ است «یا اولی الالباب» کما اینکه مناط حرمت تصرف در اموال دیگران هم باطل بودن راه است «و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» و تصرف به باطل و ناحق در اموال همه انسانها باطل است و در صدق باطل، فرقی بین مالکین نیست، به علاوه که خطاب هم در قرآن، ظاهراً عام است و اموال کافر حربی را فقط در حال جنگ می توان از آنان گرفت و در غیر این صورت، جایز نیست. ۷۵/۲/۱۸

تعزیرات

(س ۷۷۶) آیا تعزیر در گناهان صغیره را جایز می دانید یا اینکه منحصر به گناهان کبیره است؟ و آیا تعزیر مالی جایز است؟

ج - در گناهان صغیره، تعزیر نیست و با ترک کبائر، خداوند از آنها می گذرد و اختیار تعزیر، کماً و کیفاً، در اختیار حاکم است، و می تواند با مال هم تعزیر نماید. ۷۵/۱۱/۸

احکام قصاص

موجبات قصاص

(س ۷۷۷) شخصی به دختری تجاوز می کند و زناکار به وسیله برادر دختر به قتل می رسد، حکم شرعی آن را بیان فرمایید؟

ج - حدّ شرعی در مورد قاتل، قصاص است، چون قتل عمدی صورت گرفته است، ناگفته نماند چون قصاص حقّ الناس است، لذا با گذشت اولیای دم و رضایت آنان ساقط می شود. ۶۸/۲/۲۴

(س ۷۷۸) چنانچه شخصی در غیاب صاحبخانه و بدون اجازه او به قصد خلوت کردن با دختر صاحبخانه وارد خانه ای بشود و مورد ضرب و جرح فرزند صاحبخانه که برادر دختر است، قرار بگیرد و به قتل برسد، لطفاً مرقوم فرمایید حکم شرعی در مورد قاتل چیست؟

ج - گرچه هر قتلی که عمد بودن آن ثابت شود، موجب قصاص است و اولیای مقتول ظلاماً، سلطنت در اخذ حق برایشان ثابت است، لیکن کسی که قصد خیانت به ناموس و حریم دیگران، مانند مادر و خواهر و دختر و... داشته باشد، اگر به وسیله دفاع صاحب ناموس کشته شود، خونش هدر است و قاتل، حتی بدهکار دیه هم نیست، چون خون هجمه کنندگان به ناموس دیگران، هدر است؛ البته به شرط آنکه راهی برای دفاع، غیر از مقاتله برای قاتل نباشد. اما اگر خیانت کننده به ناموس دیگران، مهاجم نباشد، بلکه با رضایت ناموس بوده و مثلاً برادر یا پدر یا شوهر که متوجه قصد طرف به زنا شده و برای جلوگیری و دفع منکر در مقابل شخص، می خواهد مانع این عمل بشود، لیکن طرف ایستادگی می نماید، گرچه چنین شخصی وظیفه جلوگیری تا سرحدّ قتل نداشته و قتل در نهی از منکر، نیاز به اجازه قانونی دارد، لیکن به خیال خودش و به خاطر احساسات مذهبی و غیرت انسانی مقاومت نموده و در نتیجه، طرف به قتل رسیده ظاهراً قصاص به جهاتی ثابت نیست:

۱. انصراف ادله قصاص و قود از این گونه قتلها که قتل برای اغراض شخصی و دشمنی دنیایی نبوده و انصرافش به قتلهای متعارف که باعث از بین رفتن جان انسانها به جهت اغراض شخصی و باعث هرج و مرج می شود که قصاص هم در آنجا باعث حیات است، نه در مواردی که با تخلف و قصد خیانت ناموس انجام می گیرد که اگر هدر بودن خون مقتول، باعث حیات مقصوده در جامعه نباشد، لاقلاً از اینکه قصاص قاتلش موجب آن حیات نیست.

۲. مظلوم نبودن مقتول در امثال موارد و نتیجه آیه شریفه «و من قتل مظلوماً» که عمده دلیل بر ولایت اولیای دم است، شامل آن نیست.

۳. حرمت قتل برای چنین قاتل جاهلی، که فکر می کرده قتل برایش جایز است، به حکم حدیث رفع و سعه در ما لایعلمون، از بین رفته و نتیجه قصاص هم از باب جهل به خودش و هم از باب جهل به موضوعش که قتل محرم است، مرفوع است و گفته نشود که خلاف امتنان برای مقتول است، برای آنکه با فرض متخلف بودن و قصد تخلف ناموسی و زنا داشتن، عدم قصاص قاتلش خلاف امتنان در محیط عقلایی و شرعی نیست. به علاوه آنکه با دیه جبران می شود و چگونه حدیث رفع در امثال مورد جاری نباشد با اینکه در مورد قتل مسلم در دار الحرب (سرزمین کفر) به گمان حربی بودن، قصاص ندارد اتفاقاً و حتی عده کثیری فرموده اند دیه هم ندارد، للأصل.

۴. مذاق فقه که مستفاد از حکم شارع به هدر بودن دمّ اَصّ و مهاجم به عرض و ناموس و خانه و ضمانّ مَضْرَبْ به طریق مسلمانان نسبت به قتل و قطع واقع شده در طریق، به خاطر تقصیر و بی مبالاتی اش، هر چند نسبت قتل و قطع به او محرز نشود.

به هر حال، بعید است که اسلام حکم به قصاص کسی بدهد که نیت خیر و جلوگیری از گناه داشته و تحت تأثیر احساسات مذهبی و غیرت انسانی قرار گرفته؛ و اگر جهات ذکر شده بر عدم قصاص که مطابق با اصل است، نباشد، لاقلاً موجب شكّ و شبهه و احتیاط در دماء است. ۷۷/۵/۱۶

(س ۷۷۹) اگر تمام شرایط اثبات قتل عمد، مجتمع نگردد و قتل عمد مشخص نشود، آیا حکم به قصاص، محل اشکال است یا خیر؟

ج - با توجه به احتیاط در دماء، تا عمدی بودن ثابت نشود، حکم به قصاص نمی توان داد و باید به دیه اکتفا نمود. ۷۳/۸/۲۸

(س ۷۸۰) اگر مسلمانی عمدی یا به طور شبهه عمد یا خطای محض، مرتکب قتل کافر شده باشد، آیا محکوم به قصاص است یا پرداخت دیه؟

ج - کافر و هر غیرمسلمانی که در بلاد اسلامی به حکم قوانین و مقررات آن، محترم شمرده شده و یا در غیر بلاد اسلامی، حسب قراردادهای بین المللی مورد قبول حکومت اسلامی از احترام متقابل برخوردار هستند، جانشان و بدنشان همانند مالشان به حکم میثاق، محترم است و دیه و قصاص آنان، مساوی با مسلمانان است و احکام مذکور، مستند به بعضی از روایات و اطلاق ادله است، هر چند که فتوا و روایت برخلاف هم وجود دارد و معروف هم هستند. بناءً علی هذا، اگر مسلمانی غیر مسلمانی را که محترم است عمداً بکشد، محکوم به قصاص و مشمول ادله آن است و اولیای دمش می توانند قاتل را بکشند و یا عفو کنند و دیه بگیرند؛ مثل جایی که مسلمانی، مسلمان دیگری را عمداً بکشد؛ و در کل، ملاک در قصاص، حرمت دم است نه ملیت و عقیده، و هر روایی که قساوت پیدا کرد و دست به ریختن خون بیگانه‌های زد، باید مقابله به مثل شود و یا اولیانش او را مشمول عفو قرار دهند و «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»، اطلاق دارد و هر جان و نفس محترمی را شامل می شود. ۷۸/۴/۲۶

قتل

(س ۷۸۱) اگر زیدی بخواد عمرو را به قتل برساند، در حالی که عمرو نه جایز القتل است و نه مهدور الدم، ولی به واسطه تاریکی، زید اشتباهاً شخص دیگری را به تصور اینکه عمرو است، به قتل برساند، این چه نوع قتلی است؟

ج - ظاهراً در حکم قتل عمد باشد و اولیای مقتول که مظلوم است، حق قصاص دارند و برای آنها سلطنت بر قصاص، ثابت است. ۷۶/۲/۳۱

(س ۷۸۲) راننده ای مقصر با عابر پیاده تصادف می کند و به بهانه انتقال به بیمارستان، بیمار را سوار اتومبیل خود می کند؛ اما برای فرار از مجازات، او را در بیابان و دور از دسترس مردم رها می سازد و مصدوم، به علت خونریزی و عدم کمک و مراقبت، در همان محل فوت می نماید. این قتل عمد است یا شبه عمد؟

ج - قتل، قتل عمد است، چون مصدوم را در جایی قرار داده که توان نجات خود را نداشته است و در حقیقت، از مردن و کشته شدن او باک نداشته است. اگر نگوییم مورد از نظر «صدق قتل عمد» روشن تر است از «القاء فی النار» (که محرز نشود، که فرد خود نخواسته از آتش بیرون آید تا اینکه بسوزد که معروف بین فقها، بلکه فی الجملة اش اجماعی است)، لاقلاً، مساوی با او صدق است. ۷۴/۲/۱۳

(س ۷۸۳) فقهای عظام در مورد قصاص پدر در مقابل قتل فرزند، فرموده اند که پدر کشته نمی شود. حکم قصاص در مورد مادر چیست؟

ج - با توجه به الغای خصوصیت از والد و تنقیح مناط به نظر عرف و اینکه معیار ولادت و دخالت در پیدایش و سببیت در به دنیا آمدن فرزند است و اینکه هر چند حیات معلول قصاص است «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»، اما عفو و قصاص نمودن هم خیر است و اینکه در دماء باید احتیاط نمود و به اینکه با فرض اتفاق علمای عامه از آتانی که قاتل به عدم قصاص والد به ولد هستند، به عدم قصاص مادر و ردع (منع) نمودن انمه (علیهم السلام) و سوال نمودن محدثان هم از مسئله، با فرض اینکه از قصاص فرزند به قتل مادر سوال شده، همه و همه، اگر اقوانیت عدم قصاص در مادر را ثابت ننماید، حداقل از اینکه منشأ شبهه است و عدم قصاص، خالی از وجه نیست و عمومات و اطلاقات قصاص با وجوه مذکور و تراکم ظنون که حجیت نزد عقلا بعید نیست، تخصیص و تقیید می خورد. ۷۷/۱۲/۲

شرکت در قتل

(س ۷۸۴) دو نفر به اتهام شرکت در قتل يك نفر محکوم به قصاص شدند و برای اجرای حکم، هر کدام از محکوم علیه باید نصف دیه را پرداخت نمایند؛ اما اولیای دم چند سال است که از قبول پرداخت دیه امتناع می‌ورزند و محکومان در زندان به سر می‌برند. تکلیف شرعی آن چیست؟

ج - در هر مورد که اولیای دم، حق قصاص دارند، اگر در اعمال حق و استفاده از آن به نحوی از انحا (به اعدام یا عفو مجانی و غیر آن) مداخله (تأخیر) نمایند و مدتی طول بکشد، حق قصاص به سبب حرّج و مشقت برای جانی که بلا تکلیف و متحیر مانده، آن هم نسبت به زنده بودن، در هر آن و هر روز، ساقط، و دیه ثابت است، چون ادله حرّج بر ادله قصاص، مانند بقیه موارد، حاکم است و فرقی در این حکم، در موارد حق قصاص نیست؛ یعنی چه قاتل عمدی، واحد باشد و چه متعدّد. خلاصه آنکه اولیای دم، اگر در استفاده از حق قانونی و شرعی مداخله نمایند و در اجرای حکم دست نگه دارند، خود سبب سقوط حق قصاص شده، تنها طلبکار دیه هستند و باید حاکم و قاضی، وقتی مداخله برایش احراز شد، مسئله را به آنها اعلام نموده، مدت کوتاهی را برای تعیین تکلیف قرار دهد و بعد از آن، اگر تکلیف قاتل و یا قاتلان را معلوم نکردند، حکم به دیه بدهند و به آنها اعلام کنند. در نتیجه، قصاص برای ابد ساقط است و معنای حکم به دیه، همان بیان حکم شرعی است، نه انشای حکم، چون انشای حکم محتاج به مطالبه است. ۷۳/۹/۱۶

(س ۷۸۵) جوانی است که در مسائل مرتبط با اعمال منافی عفت، اقدام به کشتن دو خواهر که هر دو مجرد و دارای پدر و مادر هستند، نموده و در این زمینه، اولیای مقتولان مصرانه تقاضای قصاص نموده و اعلام داشته اند که حاضر به پرداخت نصف دیه به وراثت جانی نیستند، حال با توجه به اینکه موضوع سوال دو دختر بوده، آیا پرداخت نصف دیه مقتول دوم که نسبت به وی قصاص موضوعیت ندارد و در نتیجه ساقط است، لازم است یا نه؟ و همین فرض مسئله در صورت تعدّد اولیای دم در مورد دو مقتول، حکمش چیست؟

ج - بنا بر نظر مشهور فقها، اولیای دم دو زن، چه متعدّد باشند و مختلف، و چه متحد و متّفق، حقّ قصاص قاتل را که مرد است، دارند و وقتی که همه آنها خواستار قصاص باشند، چیزی بدهکار نیستند، چون مماثلت در اعتدا و جزاء و تحقیق قصاص، حاصل است و اینکه در باب قصاص، قاتل چند نفر بیش از يك بار قصاص نمی شود، نه برای این است که بعضی از اولیای دم، ذی حقّ نیستند، بلکه از باب عدم امکان تکرّر قتل است و اینکه بیش از يك جان و يك نفس ندارد و عدم ثبوت دیه در مالش نسبت به اولیای مقتول دوم و یا اولیایی که راضی به قصاص نیستند، به جهت آن است که دیه، فرع قدرت بر قصاص است که به جهت عدم قابلیت محل، تحقق پیدا نمی کند. پس آنجا با «ما نحن فیه» فرق دارد که ولی دم، حقّ قصاص دارد، لیکن باید نصف دیه را بپردازد؛ یعنی نسبت به نصف از حرمت او حقّ قصاص ثابت است و نسبت به نصف دیگر باید دیه بپردازد، جمعاً بین الحقیقین. پس وقتی که يك مرد، دو زن را کشته و همه اولیا، خواستار قصاص و قود هستند، چیزی بدهکار نخواهند بود و مماثلت حاصل شده است؛ اما بنا بر نظر اخیر این جانب، معیار در قصاص قتل نفس است، بنابراین، در جریان قتل يك زن توسط يك مرد، ردّ فاضل دیه از طرف اولیای دم، لازم نیست. ۷۶/۲/۱۷

قصاص اعضا

(س ۷۸۶) پس از اجرای قصاص، عضو قطع شده، ملك کیست؟ ملك حکومت است یا مجنیّ علیه (کسی که جنایت بر او واقع شده) یا شخص قصاص شده؟ در صورت سوم آیا شخص قصاص شده می تواند عضو را بعد از جدا شدن، پیوند بزند؟

ج - عضو قطع شده، به جهت قصاص را نمی توان پیوند زد؛ یعنی اگر جانی بخواهد پیوند بزند، کار حرامی را مرتکب شده و باید جلوگیری نمود؛ بلکه اگر پیوند هم بزنند، باید دومرتبه از باب قصاص، قطع گردد. همان طور که در موثقه عمّار آمده است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «اتّما یكون القصاص من اجل الشین»^{۲۹} و برای جلوگیری از پیوند زدن او، بعد از قطع کردن، چون در حکم میته است، هر چند در اختیار جانی است، باید دفن شود. ۷۵/۱۰/۱۵

لوث و قسامه

(س ۷۸۷) آیا قصاص اطراف در جراحات عمدی، همانند قصاص نفس، با قسامه ثابت می گردد یا اینکه چون قسامه خلاف اصل و قاعده است (کما یقال) فقط در اثبات دیه کفایت می کند، نه قصاص؟

ج - فرقی در اثبات با قسامه بین قصاص نفس و قصاص اطراف و جراحات عمدی نیست و مسئله اجماعی و منصوص است؛ لیکن در مقدار قسامه در اطراف، نظریه ها متفاوت است، هر چند اشبه، اگر نگوییم اقوی، شش قسم است که اگر مورد، دیه اش دیه نفس است؛ مثل بینی با شش قسم، و اگر کمتر است به نسبت شش قسم و کمی دیه محاسبه می شود. ۷۴/۳/۱۵

(س ۷۸۸) شخصی مردی را در خانه اش با اسلحه کمربندی متعلّق به خود کشته است. جسد هم در خانه اش بوده است. در تحقیقات، قاتل اظهار داشته که مقتول، خودکشی کرده است و چون در خانه فقط کسان قاتل حضور داشته اند، مسلماً به نفع او شهادت می دهند؛ اما کلیه قرائن و کیفیت موضوع، خودکشی را مردود می کند. این جانب ولی دم هم به استناد تضادّ منافع بین این دو نفر و تهدیدات قبلی و اینکه خودکشی، انگیزه لازم دارد و بر طبق دلایل دیگر، اطمینان قاطع دارم که آن شخص، پسر را کشته است. مرجع قضایی، موضوع را از موارد لوث دانسته است. حال سؤال این است که با توجه به نظر حضرت امام (قدس سره) در «تحریر الوسیله» (مسئله هفتم) و فتاوی فقهای عظام بر طبق احکام شرع مقدس اسلام، قسامه و اتیان سوگند با ولی دم است یا با مدعی علیه (متهم)؟

ج - قسامه به حسب اصل و قاعده در مورد لوث است؛ یعنی موردی که از امارات و قران، قاضی گمان و ظنّ غالب متأخّم به علم به اتهام قتل در باره متهم پیدا کند به نحوی که اگر باب، باب دم و قود و کشتن قاتل نبود، قاضی به خود جرئت می داد که با همان قران و شواهد، حکم صادر نماید و ظنّ غالب نزدیک به علم، قدر متیقّن از ادله لوث است و نسبت به مطلق الظن دلیل نداریم و چون قسامه برخلاف قواعد است، «یقتصر علی القدر المتیقّن»؛ و در این حکم، فرقی بین محله و خانه و قریه ای که محصور است، نیست. صرف ادعای متهم مبنی بر اینکه من در ساعت و حین اتفاق قتل در آن محل نبوده ام، مسموع نیست و اگر به چنین احتمالی اعتنا شود، ظاهراً موردی برای قسامه نیست. آری، در مورد تعارض امارتین، نظیر اینکه در کنار مقتولی شخصی با آلت قتل، خون آلوده حاضر است و نیز در کنار او گرگ درنده ای وجود دارد، و یا در موردی که با حجت شرعی ثابت شود که متهم در زمان قتل در محل وقوع قتل نبوده، به نحوی که تحقیقش از او محال عادی باشد، در این گونه موارد، به دلیل نبودن گمان و حجت برخلاف، قسامه نیست، و مسئله هفتم «تحریر الوسیله» امام (قدس سره) ناظر به چنین مورد و به همین جهتی است که ذکر شد؛ ولی اگر نبودن متهم در خانه به معنای بودنش در اتاق دیگر به صرف ادعای او باشد، لیکن گمان و ظنّ قاضی و شواهد و نشانه ها بر قاتل بودن متهم، ثابت و محقق باشد، مورد از موارد قسامه است و به این گونه احتمالات اعتنایی نمی شود. علامه (قدس سره) موارد سقوط قسامه را احصا فرموده و تا شش مورد رسانده که این مورد از آنها نیست، و بر قاضی است که توجه داشته باشد جعل قسامه در شرع، برای جلوگیری از آدم کشی و نیرنگ در قتل است، بدین معنا که افراد دیگر

فکر نکنند که اگر کسی را کشتند، با نبودن بینه شرعی و عدم تمکن قاضی از علم، قصاص نخواهند شد، چون به سبب قانون قسامه، از قتل معمولاً فاصله گرفته و می‌ترسد با همه نیرنگش مورد از موارد قسامه قرار گیرد و قتلش ثابت و محکوم به قصاص شود. ۷۳/۱/۱

مسائل متفرقه قصاص

- (س ۷۸۹) آیا مجنی علیه (کسی که جنایت بر او واقع شده است)، می‌تواند قبل از مرگ، جانی را از قصاص نفس عفو نماید؟
- ج - آری، می‌تواند و غیر واحدی از فقها هم فتوا داده اند و مقتضای اطلاق و عموم ادله عفو و سلطه انسان بر حقوق خود هم هست و فرقی بین نفس و عضو نیست؛ لیکن نسبت به عفو از دیه، چون دیه بعد از فوت ثابت می‌گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه، عدم نفوذش خالی از وجه، بلکه خالی از قوت نیست، و در این حکم، فرقی بین جنایت عمدی و غیرعمدی نیست و مسئله اخذ برانت متطبب که در نص آمده با دیه بعد از جنایت تفاوت دارد و نمی‌توان آن را با این مسئله قیاس نمود. ۷۳/۲/۱۸
- (س ۷۹۰) آیا شخصی که مجنی علیه می‌شود (کسی که جنایتی در آینده بر او واقع می‌شود)، قبل از وقوع جنایت می‌تواند جانی را از قصاص نفس عفو نماید؟ در فرض قصاص عضو و در فرض دیه چطور؟
- ج - چون عفو از قصاص قبل از جنایت، ترغیب به قتل نفس است، حرام است و لازمه عقلایی حرمت، بطلان و عدم ترتب اثر است؛ یعنی عفو بی فایده و وجود و عدم آن از جهت حکم وضعی، همانند است. ۷۳/۲/۱۸

احکام دیات

دیه قتل

- (س ۷۹۱) دیه کامل يك انسان چه مقدار است؟
- ج - دیه کامل، یکی از این شش چیز است:
۱. هزار گوسفند؛ ۲. یکصد شتر با سنین معینه؛ ۳. هزار مثقال طلای مسکوک؛ ۴. ده هزار درهم که پنج هزار و دویست و پنجاه مثقال صیرفی نقره مسکوک است؛ ۵. دویست گاو با سنین معین؛ ۶. دویست حله یمانی که ظاهراً پارچه دویست دست کت و شلوار از پارچه های خوب را می‌توان گفت کافی است. ۷۱/۳/۴
- (س ۷۹۲) آیا دیه قتل عمد و شبه عمد را می‌توان با پول محاسبه کرد؟
- ج - اعیان دیه، ظاهراً خصوصیت ندارد و جانی، می‌تواند قیمت هر يك را با پول بپردازد. ۷۵/۱/۶
- (س ۷۹۳) آیا دیه زن در تمام اقسام قتل (عمد، شبه عمد و خطا) نصف دیه مرد است؟
- ج - به نظر این جانب، دیه زن و مرد، مساوی است، «قضاء لاطلاق ادلة الذیة» و عدم دلیل بر تقيید، و جریان قصاص مقابله به مثل، در قتل زن توسط مرد بدون نیاز به رد تفاوت همانند عکسش و بدون تبعیض و ظلم، و نسبت به اعضا هم حسب تعارض السنه چهارگانه روایات و رجوع به عموماً، مثل «العین بالعین» و «الجروح قصاص» و اطلاقات ادله دیه اعضا که اقتضای مماثلت و تساوی دارد، دیه مرد و زن مساوی است و در مورد قصاص هم، مانند قصاص اعضا در مماثل و همجنس است که کسی که جنایت بر او واقع شده، حق قصاص در عضو را دارد، بدون آنکه چیزی از دیه بدهکار باشد و صحیحه ابان بن تغلب که اظهر احادیث باب از نظر متن است، به خاطر جهاتی که مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته، قابل احتجاج و اعتماد نیست و نسبت به موارد آرش که قابل قصاص نیست، نیز دلیل بر فرق بین زن و مرد نداریم و قاعده ضمان که مقتضی جبران خسارت است، بالنسبه به هر دو بالسویه است، و حسب همان قاعده ضمان، خسارت باید به نظر کارشناس جبران شود و جبران خسارت به این معنا در همه موارد حکومت و آرش، ثابت است و آرش به «تقدير الحرّ عبداً و الأخذ بنسبة الثمن فی الذیة»، قطع نظر از آنکه امروز راهی به آن وجود ندارد، ناتمام است و مقایسه دیه به آرش عیب، مع الفارق است و در محل خود مفصلاً در باره آن بحث نموده ایم؛ و چگونه مقایسه تمام باشد با اینکه نسبت دیه کل نفس به اعضا، بالسویه نیست، بلکه بعضی از اعضا، دیه شان نصف دیه کامل و بعضی کل دیه کامل و بعضی کمتر و کمتر است، در حالی که در باب بیع نسبه، نسبت ثمن به اجزاء، بدون تفاوت است و هر جزئی ارزش خود را دارد. ۷۸/۴/۵

دیه اعضا

- (س ۷۹۴) دیه زن تا ثلث دیه با مرد برابری می‌کند و هرگاه از ثلث بالاتر رود، به نصف برمی‌گردد. حال در مورد آرش زن نیز همین قاعده وجود دارد یا خیر؟ یعنی آیا در جراحات و شکستگیهایی که دیه معین ندارد و آرش باید پرداخت شود، این قاعده وجود دارد؟
- ج - آرش، همان جبران خسارت است که با نظر اهل خبره و کارشناس، معلوم می‌شود و بدیهی است که آرش در جایی است که دیه اش معین نشده باشد که در این صورت، تفاوتی بین زن و مرد نیست، چون ملاک، نظر کارشناس خبره است؛ کما اینکه به نظر این جانب، در دیه نیز تفاوتی

بین زن و مرد نیست، چه از ثلث تجاوز کند یا نکند. ۷۸/۴/۲۹ (س ۷۹۵) دست و پای انسان هر کدام از دو استخوان به نامهای درشت نی و نازک نی، زند اعلی و زند سفلی تشکیل شده است. هرگاه در يك محل، هر دو استخوان مذکور بشکند، آیا این شکستگی یکی محسوب می شود یا خیر؟ ج - دو تا محسوب می شود و روایت ظریف هم بنا بر نقل غیرکافی به همین نحو است و مطابق با اصول و ضوابط هم هست. ۷۴/۳/۲۴

دیه جنین

(س ۷۹۶) اگر نطفه بسته بشود و زن و شوهر با توافق یکدیگر از پزشک بخواهند که آمپولی تجویز کند و در همان دو هفته اول، جنین سقط شود، آیا زن و شوهر گناهکارند؟ با توجه به اینکه پزشک و آمپول زن نیز علم بر این موضوع (آمپول برای سقط) دارند، آیا کفاره دارد؟ ج - سقط جنین و نطفه ای که در رحم مستقر شده و منشأ پیدایش فرزند باشد، حرام است، هر چند روزهای اول انعقاد هم باشد، و کسی که جنین را ساقط می کند و پدر و مادر، همه و همه گناهکار و معصیت کارند، چون سقط نمودن، حرام و کمک به سقط هم حرام است؛ و اما این کار کفاره ندارد، لیکن دیه دارد و آن هم به عهده ساقط کننده است و به کسی داده می شود که وارث سقط شده باشد، مگر آنکه آنان صرف نظر نمایند. ۷۴/۸/۸ (س ۷۹۷) اگر شوهر بدون رضایت همسرش، عزل کند، ده دینار دیه (کفاره) به وی بدهکار می شود. حال شوهر پس از شش ماه، پی در پی عزل می نماید. در این صورت، آیا برای هر بار واقعه، ده دینار باید بدهد یا برای کل واقعه شش ماهه ده دینار بدهد، کافی است؟ ج - دیه واجب نمی شود و دیه عزل، مربوط به جایی است که شخص، دیگری را بترساند و در اثر ترس، عزل نماید و منی به بیرون از رحم ریخته شود. ۷۵/۹/۲۷

مسائل متفرقه دیات

(س ۷۹۸) در صورت ثبوت دیه در قطع اعضای میت، پرداخت آن به عهده چه کسی است: پزشک یا بیمار؟ ج - به عهده پزشک است که مباشر در عمل است، لیکن اگر دیگری دین او را ادا نماید و دیه را از جانب او تبرعاً بپردازد، برانت ذمه حاصل می شود؛ کما اینکه اگر خود میت وصیت به عفو از دیه نموده باشد، دیه ساقط می شود. ۷۵/۲/۲۲ (س ۷۹۹) آیا دیه همان خسارت است و یا جانی باید علاوه بر دیه، خسارات وارد آمده بر مجنی علیه (کسی که جنایت بر او واقع شده است) و کلیه هزینه های درمان را بپردازد؟ جایی که مقدار دیه از خسارت بیشتر، مساوی یا کمتر باشد، چه حکمی دارد؟ ج - دیه و خسارتهای مالی که بر مال مجنی علیه وارد کرده، باید بپردازد و ظاهراً نسبت به زمان بیکاری نیز، جانی ضامن اجرت المثل آن است؛ اما بیش از دیات مقدره نسبت به جنایات بدهکار نیست و فرقی بین کم و زیاد و مساوی بودن دیه، از خسارت جنایی نیست. ۷۵/۱۰/۳۰ (س ۸۰۰) طبق نظر بعضی حقوقدانان، ماهیت دیه، بیشتر جنبه خسارت دارد تا جنبه مجازات. نظر حضرت عالی چیست؟ آیا دیه مجازات است یا خسارت؟ ج - دیه حتی در باب قتل عمدی که قصاص ندارد؛ مانند پدری که فرزند خود را بکشد، در حیطه مجازات نیست و قاتل، تعزیر می شود و باید کفاره بدهد، همانند شبه عمد و یا خطایی که دیه خسارت محسوب می شود. ۷۳/۸/۱۲ (س ۸۰۱) مستدعی است مواردی که دیه بر عهده عاقله می باشد (اعم از قتل، خطا و جراحات) را بیان فرمایید؟ ج - به نظر این جانب، قدر متیقن از دیه بر عاقله در مثل جایی است که عاقله در مسئولیت حفظ قاتل از قتل و جرح و... مسامحه و بی مبالایی نموده، مثل صغیری که ممیز نبوده و از نظر عقلا عاقله اش مسئول پیشگیری او از قتل و ضرب و جرح او می باشد و یا مثل دیوانه زنجیری که در این گونه موارد، ضمان جنایتهای آنها از باب اقوانیت سبب و دلالت روایات به عهده عاقله است؛ و اما حکم به دیه در مطلق قتل خطائی، قطع نظر از آنکه از جهت ادله و لسان اخبار ثابت نیست و اطلاقی که در مقام بیان این جهت باشد تا اطلاقش از این حیث محکم گردد یا مشکل است یا ممنوع، و عموم آن ادله بر فرض ثبوت اطلاق چون بر خلاف آیه شریفه «وَلَا تَرَوْوُ وَازْرَءَ وَزُرَّ اٰخِرٰی»، و برخلاف عقل که حاکم به مضمون آیه است، می باشد، به خاطر مخالفت با قرآن و عقل و اصول مسلمة شرعیة و عقلائیة که همه و همه همان مضمون کتاب و الله است، حجت نبوده و قابل استدلال و احتجاج نیست و چون لسان آیه هم آبی از تخصیص است، رفع مخالفت با آن با، مسئله تخصیص هم ناتمام و نادرست است. ۸۱/۱۲/۱۵

ملحقات منتخب الاحکام

بیمه

(مسئله ۸۰۲) «بیمه» قرارداد و عقدی است بین بیمه گر (شرکت بیمه) و بیمه گذار (مؤسسه، شرکت یا شخص) که بیمه را می پذیرد و این عقد، مثل سایر عقود محتاج به ایجاب و قبول است و شرایطی که در موجب و قابل و عقد در سایر عقود، معتبر است، در این عقد نیز معتبر است و می توان این عقد را با هر لغت و زبانی اجرا کرد. ناگفته نماند که شبیه بیمه در متون اسلامی وجود داشته و آن، عقد «ضمان جریره» است. (مسئله ۸۰۳) در بیمه علاوه بر شرایطی که در سایر عقود است، از قبیل بلوغ، عقل، اختیار و مانند آن، چند شرط معتبر است:

۱. تعیین مورد بیمه که فلان شخص است یا فلان مغازه، کشتی، اتومبیل، هواپیما، یا هر چیز دیگر؛
۲. تعیین دو طرف عقد که اشخاص هستند یا مؤسسات یا شرکتهای و یا دولت؛
۳. تعیین مبلغی که باید بپردازند؛
۴. تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند و تعیین زمان اقساط؛
۵. تعیین زمان بیمه که از اول فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال است؛
۶. تعیین خطرهایی که موجب خسارت می شود؛ مثل آتش سوزی، غرق شدن، سرقت، وفات یا بیماری، و می توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می شود، قرار دهند.

(مسئله ۸۰۴) لازم نیست در قرارداد بیمه، میزان خسارت تعیین شود. پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارد شد، جبران کنند، صحیح است. ناگفته نماند که به نظر می رسد که همه انواع بیمه هایی که امروزه در ایران، بلکه در دنیا رایج است و یک عقد عقلائی است، مشمول عموماً و اطلاقات عقود و شروط است و غرر به نحوی که معامله غیر عقلائی و اکل مال با آن اکل مال به باطل باشد، وجود ندارد و غرر به معنای مطلق جهالت، تنها در بیع و بلکه اجاره مضرّ به صحّت است نه مطلق عقود. چگونه بیمه را عقدی باطل بدانیم با آنکه شبه ضمان جریره است که صحّتش در اسلام و فقه سابقه دار و مسلم است.

تشریح و پیوند

(مسئله ۸۰۵) جنایت بر مرده انسان به نگه نگه کردن و قطعه قطعه نمودن بدن او حرام است؛ چون حرمتی که در حال حیات، برای هر انسانی هست، بعد از مرگ هم از بین نمی رود و جنایت به قطعه قطعه نمودن، بی احترامی به میت است که حرام است؛ و اما تشریح و کالبد شکافی ای که جنبه بی احترامی نداشته باشد و برای غرض عقلائی، مانند پیشرفت علم پزشکی، پیوند زدن، اثبات حق و امثال آنها باشد، فی حدّ نفسه، گرچه جایز است و دلیلی بر حرمت ندارد، اما رضایت اولیای میت و رعایت وصیّت میت، واجب و تخلف از آن حرام است. پس اگر تشریح همراه با وصیّت میت باشد و یا ورثه به عنوان کار خیر به آن راضی باشند، مانعی ندارد.

(مسئله ۸۰۶) قطع کردن عضوی از اعضای جسد انسان محترم برای پیوند زدن که احسان و معروف و برّ و خیر است، جایز است، مگر در صورتی که خود میت، وصیّت به انجام ندادن آن نموده باشد و یا اولیای میت، راضی نباشند.

(مسئله ۸۰۷) اگر حفظ جان انسانی که جاننش محترم است، بر پیوند عضوی از اعضای میتی موقوف باشد، قطع آن عضو و پیوند آن، جایز است لیکن اگر پیوند کرد، اشکال واقع می شود در نجاست آن نسبت به کفاری که نجس هستند و میتی بودن آن برای نماز، اگر میتی انسانی در نماز اشکال داشته باشد. بنابراین، اشکال در میتی مسلمان و اشکال نجاست در میت مسلمان، اگر قبل از غسل قطع نمایند، نیز هست؛ لیکن می توان گفت که اگر عضو میت، پس از پیوند، حیات پیدا کند، از عضویت میت می افتد و به عضویت زنده در می آید و نجس و میتی نیست؛ بلکه اگر عضو حیوان نجس العین نیز به انسان پیوند زده شود، از عضویت حیوان خارج می شود و به عضویت انسان در می آید؛ و بعید نیست که دیده داشته باشد و دیده بر عهده بیماری است که ذی نفع است و «مَنْ لَهُ النُّعْمُ فَلَعَلَّهِ النُّعْمُ»؛ لیکن اگر میت، به هنگام حیات اجازه داده، ظاهراً دیده ندارد. همچنین اولیای میت بعد از مرگش می توانند اجازه بدهند و دیده از قطع کننده، بنا بر احوط، بلکه اقوی، ساقط نمی شود.

عزاداری انمه (علیهم السلام)

(س ۸۰۸) سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگرچه خطر جانی هم نداشته باشد، چه حکمی دارد؟

ج - برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیکن باید توجه داشت که دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً با مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرض حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نکرده، بلکه حمله را زیادتیر و زیادتیر نموده تا آنکه ما را از همه اعمال و فریض و شعائر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزّت و عظمت اسلامی هر روز بر شکست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به جایی نخواهد رسید، که: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه شیء» ۷۴/۱۲/۱۲.

مقررات دولت جمهوری اسلامی

(س ۸۰۹) استفاده از دفترچه بیمه دیگران، برای شخص استفاده کننده و صاحب دفترچه که آن را در اختیار دیگری گذاشته، چه حکمی دارد؟

ج - هر دو مرتکب حرام شده اند و ضامن نیز هستند. ۷۴/۹/۱۳

(س ۸۱۰) آیا می توان مفاد آیین نامه یا بخشنامه های دولتی را انجام نداد، به این دلیل که مخالف مباحث فقهی اسلام یا شرع است؟ اگر جایز نیست، تکلیف چیست؟

ج - هیچ آیین نامه یا بخشنامه ای نمی تواند مجوز امر خلاف شرع باشد که «لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق». ۷۴/۱۲/۱۴

(س ۸۱۱) قانونهای بین المللی که دولتهای مختلف آن را امضا کرده اند، آیا عمل به آنها واجب و تکلیف آور است یا نه؟

ج - آری، واجب است و وجوب عمل به تعهدات، قطع نظر از مسئله وجوب حفظ نظام و انتظامات، خود فی حد نفسه به عنوان يك حق انسانی، واجب است. ۷۹/۲/۲۸

واژه نامه

اجیر: کسی که طبق قرارداد مشخص در مقابل کاری که انجام می دهد، مزد و اجرت دریافت می کند.

احتیاطاً: به خاطر احتیاط.

احتیاط: پیش بینی و مال اندیشی و انتخاب روشی که موجب اطمینان انسان در رسیدن به واقع است.

احتیاط لازم: احتیاطی که مجتهد وجوب رعایت آن را از طریق ادله عقلی یافته است و مقلد در این گونه مسائل می تواند به همان احتیاط عمل نماید و یا به مجتهد دیگری که از بقیه مجتهدین اعلم باشد مراجعه کند.

احتیاط مستحب: احتیاطی که غیر فتوای فقیه است و عمل به آن مطلوب می باشد ولی لازم نیست.

احتیاط واجب: احتیاطی است که مجتهد، وجوب رعایت آن را از آیات و روایات استقاده نماید، و مقلد در عمل، مثل احتیاط لازم که توضیح داده شد می تواند عمل نماید.

احوط استحبابی: احتیاط مستحب، احتیاطی که غیر فتوای فقیه است و رعایت آن واجب نیست.

احوط: مطابق با احتیاط است، و مراد این است که عمل کردن به آن، اطمینان به برائت ذمه حاصل می کند.

اخذہ من الماء حیاً: گرفتن ماهی از آب، در حالی که زنده است.

اخفات: آهسته.

اخلاط: مواد لزج و سفید رنگی که اغلب در وقت سرفه کردن از حلق و سینه کنده می شود.

اذن فحوی: اذن به اولویت، مثلاً اگر کسی به چیزی اذن داد، به فروع و لوازم آن چیز به طریق اولی اذن داده است.

ارباح مکاسب: سود و نفعهای کسبها.

أرش: تفاوت بین صحیح و معیّب که مشتری برای جبران زیان خود در صورتی که مبیع را نگهدارد، می تواند از بایع دریافت دارد و در باب دیات جبران خسارت است بنظر کارشناس.

اسانه ظن: گمان بد، گمان بد کردن نسبت به دیگری.

اسپری: ماده دارویی است که بیماران تنفسی و ریوی برای باز شدن راه تنفس از آن استفاده می نمایند.

آب جاری: آب جوشیده از زمین و درحال جریان - مثل آب چشمه و قنات.

آب قلیل: آب کمتر از آب گُر که از زمین نجوشد.

آب گُر: مقدار معینی از آب مطلق که از جهت مساحت، اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن، هر يك، سه وجب و نیم باشد (که جمعاً ۴۲/۵ وجب و هفت هشتم وجب است) بریزند، آن ظرف را پر کند؛ اما از جهت وزن، از ۱۲۸ مَن تبریز، بیست منقل کم است و به حسب کیلوی متعارف، بنا بر اقرب، «۳۷۷/۴۱۹» کیلوگرم می شود.

آب مضاف: آبی است که از چیزی گرفته شده باشد مانند آب انگور و گلاب، و یا با چیزی مخلوط شده باشد، مثل شربت و آب گل آلود و غیر اینها آب مطلق است.

آبی: مانع شونده، رد کننده، سر باز زدن، نافرمانی کردن.

آلیت: آلت بودن، واسطه بودن.

اباحه: مباح بودن، جایز بودن (اباحه آب یعنی غصبی نبودن آن).

ابتیاع: خریداری.

ابعد الأجلین: دورتر بودن یکی از دو زمان معین شده، مثل دو عده که بر يك زن واجب شود و یکی از دیگری زمانش طولانی تر باشد به آنکه طولانی تر است «ابعد الاجلین» گفته می شود.

ابن السبیل: مسافری که در سفر در مانده شده است.

ابنیه عقلانیه: ضوابط و امور پذیرفته شده نزد عقلا که بر آن اتفاق دارند.

ابوالمرتضع: پدر بچه شیرخوار.

اجتهاد: کوشش کردن، استنباط احکام شرعی اسلام از روی ادله شرعی به شرایطی که در کتب فقهی ثبت شده است.

اجرت المثل: مزدی که برای انجام کاری که اجرت برای او معین نشده است عرف و جامعه در مقابل مثل چنین کاری پرداخت می کنند.

إجزاء: کفایت.

إجماع: اتفاق فقها.

اجنبی: مرد بیگانه، نامحرم.

الرضاع لحمه كلمه النسب: خویشاوندی و قرابت حاصل از شیر خوردن همانند قرابت و خویشاوندی نسب است.

الضرورات تبيح المحظورات: نیاز و حاجت اگر به حد ناچاری و اضطراب رسید آنچه در شرع از ارتکابش منع شده، ممنوعیتش به مقدار نیاز از او برداشته می شود.

الغسل یجزی عن الوضوء و ای وضوء اطهر من الغسل: غسل به جای وضو کفایت می نماید، و چه وضویی می تواند اطهر از غسل باشد.

القائه فی النار: انداختن در آتش.

الکفر من موانع الأرت کالقتل كما علیه الاصحاب: کفر مانند قتل همان گونه که علمای شیعه گفته اند از موانع ارث است.

إمالة: تنقیه کردن، داخل کردن مایعات و چیزهای دیگر در روده ها و احشاء از پایین (مقعد).

امساک: از خوردن غذا و چیزهایی که موجب بطلان روزه می شود، باز ایستادن و خود را باز داشتن از ...

امور حسبیه: کارهایی از جمله رسیدگی به اموال یتیمان و ... که به تصدّی مجتهد عادل و یا نماینده او صورت می گیرد.

انخفاض: پایین آمدن.

انما یكون القصاص من اجل الشئین: قصاص، به خاطر وارد کردن عیب و نقصی بر جانی است.

اورع: متقی تر، پرهیزگار تر.

اولاد أناث: فرزندان دختر.

اولی: سزاوارتر، بهتر، شایسته تر.

اهل کتاب: غیرمسلمانی که خود را پیرو یکی از پیامبران صاحب کتاب می داند، مانند یهودی و مسیحی.

ایذای دیگران: اذیت کردن، آزار دیگران.

ایقاع: هر نوع قراردادی که با تصمیم يك طرف انجام گیرد و نیاز به قبول دیگری نداشته باشد مانند طلاق که احتیاجی به قبول زوجه ندارد.

أفراغ ماء الرجل فی الرّحم الأجنبيّة: ریختن آب مرد در رحم زنی غیر از همسر خودش.

بالغ، بالغة: فردی که به سن بلوغ رسیده باشد.

بدعت: وارد نمودن چیزی که جزء دین نیست در دین به عنوان حکم شرعی.

بدوی: ابتدایی، آغازی.

برئ الذمّه: رفع تکلیف.

بلاد کبیره: شهرهای فوق العاده بزرگ.

بلا کلام است: اختلافی در آن نیست.

بلوغ: ظاهر شدن یکی از علایم سه گانه در انسان که موجب بالغ شدن است، رسیدن به سن تکلیف.

استبرای حیوان نجاستخوار: بازداشتن حیوان از خوردن نجاست انسان، تا وقتی که به خوراك طبیعی خود عادت نماید.

استحاله: دگرگون شدن، پذیرش حالت جدید به طوری که چیز دیگری غیر از حالت اول شود مانند چوب که بسوزد و خاکستر شود، یا سگی که در نمکزار فرو رود و به نمک تبدیل شود.

استصحاب: عمل کردن بر طبق یقین سابق و یکی از اصول عملیه است.

استماع: گوش دادن.

استمتاع: بهره بردن، کام گرفتن، لذت بردن.

استمنا: انسان با خود، کاری کند که منی از او خارج شود.

اصالة الصحة: ترتیب اثر نسبت به عملی که از دیگری واقع شده، در صورتی که شك در صحت و فساد عمل او داشته باشد.

اصل حلّ و برائت: دو اصل از اصولی که فقها در موارد حلال بودن و برائت از عملی در موقع شك، به آنها تمسك می کنند.

اصل در عقود بر وجوب تسلّم و عدم اناطة تسلیم احدهما به تسلیم دیگری است: اصل در قراردادهای دو طرفه این است که، قبض و اجاب می باشد و تسلیم یکی از دو طرف قرارداد، مشروط به تسلیم طرف مقابل نیست.

اصل عدم تذکیه: اگر حیوانی که ذبح شده در تذکیه یا عدم آن شك داشته باشیم، حکم به عدم تذکیه (حلال نبودن) آن می شود که اصطلاحاً آن را «اصل عدم تذکیه» گویند.

اصل مثبت: اثبات لوازم عقلی موضوع که به وسیله اصول عملیه ثابت شده باشد، که اکثر فقها آن را حجت نمی دانند.

اضطرار: ناچاری، درماندگی.

اظهر: ظاهرتر، روشن تر؛ آشکارتر از نظر تطبیق با ادله فتوا.

اعاده: دوباره آوردن، دوباره گفتن، باز گردانیدن چیزی را به جای خود.

اعانت: کمک کردن.

اعتكاف: ماندن در مسجد به قصد عبادت و قربه الی الله.

إعراض: روی گردانیدن، و اعراض از وطن یعنی تصمیم انسان بر اینکه برای همیشه وطنش را ترک کند.

اعلم: عالم تر، دانایتر در مسائل فقهی و استنباط احکام شرعیّه از ادله و آن هم منوط به کثرت تحصیل و تدریس خارج فقه و اصول در حوزه های علمیّه و کّر و فرّ در مسائل فقهی است.

إفضا: باز شدن، یکی شدن مجرای بول و حیض یا مجرای حیض و غائط یا هر سه.

افطار: شکستن روزه، موقع شکستن روزه.

اقوی این است: نظر قوی بر این است و باید عمل شود، فتوا این است.

أكل و شرب: خوردن و آشامیدن.

بیع: خرید و فروش.

بیع کالی به کالی: معامله ای که ثمن و مثن در آن نسیه و مدت دار باشد.

تأدیه: پرداختن.

تبرعاً: کاری نیک کردن که در مقابل آن، توقع پاداش نباشد و فقط برای رضای خداوند انجام شود.

تبعیت: پیروی کردن، اطاعت کردن، پاک شدن چیز نجس به تبع پاک شدن چیز دیگر، مانند پاک شدن ظرفی.

تجاهر: تظاهر کردن، علنی نمودن.

تداخل اغسال: جایی که چند غسل با هم تداخل کنند، که جمعاً یک غسل کفایت از همه آنها می نماید.

تدلیس: کتمان و مخفی کردن عیب، خدعه کردن، فریبکاری کردن.

تذکیه: حیوانی که با رعایت موازین شرع کشته شده باشد.

تروك حائض: آنچه شخص حائض نباید در ایام حیض انجام دهد، مانند مسّ خطّ قرآن و داخل شدن در مسجد و...

تسبیحات اربعه: تسبیحهای چهارگانه «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر». تسترّ: پوشیده گشتن، در پرده شدن.

تشبیه به كفار: شبیه شدن به کافران.

تعزیر: نکوهش کردن، ملامت کردن، ادب نمودن، و در اصطلاح فقهی ادب نمودن در امری که حدّ شرعی ندارد.

تقصا: تاوان گرفتن، قصاص کردن، مال بدهکار را بابت طلب خود حساب کردن.

تقلید: عمل به فتوای مجتهد و پیروی کردن.

تقیّه: خودداری، پرهیزگاری، خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش و عمل به عقیده مخالف اگر لازم باشد، در مواردی که ضرر مالی یا جانی یا عرفی متوجه شخص باشد.

تکبیرة الاحرام: الله اکبری که به قصد ورود به نماز گفته می شود.

تلقیح: نطفه مرد را با وسیله ای نظیر سرنج به رحم زن وارد کردن (بارور نمودن).

تلقی: فراگیری، درک، پذیرش.

تیمم: در موارد عدم دسترسی به آب، در هفت مورد به جای وضو و غسل، باید به نحوی خاص که در مسئله ۱۴۱ آمده است، تیمم کرد.

ثقه: شخص مورد اطمینان در گفتار، شخص مورد اعتماد و اطمینان.

ثلثان: دو سوم از شیئی، تبخیر شدن دو سوم آب انگور.

ثمن: بهای کالا.

ثمن: يك هشتم از چیزی.

جاعل: کسی که قرار جعاله را می گذارد و قرارداد را منعقد می کند.

جاهل قاصر: جاهلی که در جهلش مقصر نیست، یعنی در شرایطی است که امکان دسترس به حکم خدا برای او وجود ندارد و یا اصلاً خود را جاهل نمی داند.

جاهل مقصر: جاهلی که در جهلش مقصر است، یعنی امکان آموختن مسائل را داشته ولی کوتاهی نموده است.

جَبیره: چیزی که با آن زخم و شکستگی را می بندند یا دارویی که روی زخم و مانند آن می گذارند «جَبیره» نامیده می شود.

جعاله: قراردادی که طی آن انسان اعلام کند، هر کس برای او کار مشخصی را انجام دهد، اجرت معینی به او بپردازد.

جَلد: شلاق زدن.

جماع: نزدیکی کردن مرد با زن، آمیزش جنسی.

جنابت: حالتی که بر اثر محتلم شدن یا آمیزش جنسی بر انسان عارض می شود که در این صورت باید غسل جنابت انجام دهد.

جُنُب: کسی که با دیگری همبستر شده (جماع و دخول کرده) و یا منی از او خارج شده است.

جهر: آشکار شدن، با صدای بلند چیزی را خواندن.

جهل قصوری: جهلی که فرد مکلف در رفع آن کوتاهی نکرده است؛ یعنی در شرایطی است که اصلاً دسترس به حکم خدا برای او وجود ندارد و یا اصلاً خود را جاهل نمی داند.

حجر: منع کردن، باز داشتن شخص از تصرف در اموال توسط قاضی، به خاطر مفلس شدن یا عوامل دیگر.

حدّ ترخص: حدّی از مسافت که در آن صدای اذان شنیده نشود و دیوار محل اقامت، دیده نشود.

حدّث اصغر: هر امری که موجب وضو شود مانند بول کردن و یا خوابیدن.

حدّث اکبر: هر امری که موجب غسل شود مانند احتلام و نزدیکی با همسر....

حدیث رفع: روایتی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که تکلیف را از چند نفر برداشته است، مانند جاهل، مجنون، صبی و.... (رفع عن امتی تسعة...).

حدیث رفع و سعة در ما لا یعلمون: حدیثی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده و فقها به آن تمسک می نمایند و بر مبنای آن، حکم از جاهلین به احکام مانند دیوانگان، مجبورشدگان و... برداشته شده است.

حَرَج: رحمت، مشقت، سختی.

حشم: خویشان و کسان و چاکران مرد، گوسفندان.

حضانت: پرورش دادن، در دامن خود پرورداندن، دایگی، پرستاری.

حقّ الخيار: اختیار داشتن، قدرت شرعی و قانونی که یکی از طرفین عقد پیدا می کنند که به موجب آن می تواند عقد را به هم بزند.

حلف: قسم خوردن، سوگند خوردن.

بیع کالی به کالی: معامله ای که ثمن و مثن در آن نسیه و مدت دار باشد.

تأدیه: پرداختن.

تبرعاً: کاری نیک کردن که در مقابل آن، توقع پاداش نباشد و فقط برای رضای خداوند انجام شود.

تبعیت: پیروی کردن، اطاعت کردن، پاک شدن چیز نجس به تبع پاک شدن چیز دیگر، مانند پاک شدن ظرفی.

تجاهر: تظاهر کردن، علنی نمودن.

تداخل اغسال: جایی که چند غسل با هم تداخل کنند، که جمعاً یک غسل کفایت از همه آنها می نماید.

تدلیس: کتمان و مخفی کردن عیب، خدعه کردن، فریبکاری کردن.

تذکیه: حیوانی که با رعایت موازین شرع کشته شده باشد.

تروك حائض: آنچه شخص حائض نباید در ایام حیض انجام دهد، مانند مسّ خطّ قرآن و داخل شدن در مسجد و...

تسبیحات اربعه: تسبیحهای چهارگانه «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر». تسترّ: پوشیده گشتن، در پرده شدن.

تشبیه به كفار: شبیه شدن به کافران.

تعزیر: نکوهش کردن، ملامت کردن، ادب نمودن، و در اصطلاح فقهی ادب نمودن در امری که حدّ شرعی ندارد.

تقصا: تاوان گرفتن، قصاص کردن، مال بدهکار را بابت طلب خود حساب کردن.

تقلید: عمل به فتوای مجتهد و پیروی کردن.

تقیّه: خودداری، پرهیزگاری، خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش و عمل به عقیده مخالف اگر لازم باشد، در مواردی که ضرر مالی یا جانی یا عرفی متوجه شخص باشد.

تکبیرة الاحرام: الله اکبری که به قصد ورود به نماز گفته می شود.

تلقیح: نطفه مرد را با وسیله ای نظیر سرنج به رحم زن وارد کردن (بارور نمودن).

تلقی: فراگیری، درک، پذیرش.

تیمم: در موارد عدم دسترسی به آب، در هفت مورد به جای وضو و غسل، باید به نحوی خاص که در مسئله ۱۴۱ آمده است، تیمم کرد.

ثقه: شخص مورد اطمینان در گفتار، شخص مورد اعتماد و اطمینان.

ثلثان: دو سوم از شیئی، تبخیر شدن دو سوم آب انگور.

ثمن: بهای کالا.

ثمن: يك هشتم از چیزی.

جاعل: کسی که قرار جعاله را می گذارد و قرارداد را منعقد می کند.

حلیت: حلال بودن، روا بودن.

حنوط: مالیدن کافور به پیشانی، کف دستها، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای مرده.

حی: زنده.

حیض: قاعدگی، عادت ماهیانه زنان که نشانه های مخصوصی دارد.

خالی از قوت نیست: فتوا این است (مگر اینکه در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنا باشد).

خالی از وجه نیست: فتوا این است (مگر اینکه در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنا باشد).

خصی: مردی که بیضه او را کشیده اند و از عمل جنسی ناتوان است، اخته.

خمس: يك پنجم، بیست درصد درآمد سالیانه و... که باید به مرجع تقلید پرداخت شود.

ختنا: کسی که نه مرد باشد و نه زن، آنکه دارای آلت مردی و زنی، هر دو باشد.

خون جهنده: وقتی رگ حیوانی را بترند، و خون از آن جستن کند، اصطلاحاً می گویند که این حیوان «خون جهنده» دارد.

خون قروح و جروح: خون ریزی ای که به سبب دُمَلها یا زخمهای چرکین به وجود می آید.

خیار: اختیار داشتن، قدرت شرعی و قانونی که یکی از طرفین عقد پیدا می کند که به موجب آن می تواند عقد را منحل کند.

خیار غبن: حق شرعی و قانونی که به خاطر متضرر شدن یکی از طرفین معامله برای او نسبت به بر هم زدن معامله پیدا می شود.

دُبُر: پشت، عقب، نشیمنگاه.

دحوالارض: بسط و گسترش زمین.

دَرَّ لَبَنٍ مِنْ غَيْرِ وِلَادَت: جریان شیر در پستان مادر به غیر از سبب ولادت و بچه آوردن.

درء به شبهه: دفع کردن و دور کردن حدّ به خاطر شبهه.

دَم لَص: خون دزد و راهزن.

دیه: خون بها، پولی که قاتل یا اقوام او برای جبران قتل یا قطع عضو که واقع شده، بپردازند.

ذُبَح: سربریدن.

ذُبِيحَه: حیوان حلال گوشتی که با رعایت دستورات شرعی، کشته شده باشد.

ذهاب حمرة مشرقیه: برطرف شدن سرخی طرف مشرق آسمان در هنگام غروب آفتاب.

ریبیه: دختر، دختر اندر.

رَحِم: خویشاوندی نسبی، قرابت.

ردع: منع.

رضاع: شیر خوردن، شیر دادن زن به بچه.

رضاعی: خویشاوندی و نسبتی که در اثر شیر دادن با شرایط خاص به وجود می آید.

رعایت الأعلَم فالأعلم: رجوع به مجتهد جامع الشرائطی که بعد از مجتهد اعلم قرار دارد.

رفع ید: دست برداشتن.

رکن: پایه، اساسی ترین جزء هر عبارت و یا کار، و در نماز اساسی ترین جزء نماز که اگر عمداً یا سهواً ترك شود یا بدان اضافه شود، باعث بطلان نماز می شود.

رهن: گرو گذاشتن مقداری از دارایی خود نزد طلبکار، به این منظور که اگر طلب خود را در موعد مقرر وصول نکرد، بتواند از مال مزبور آن را جبران و تدارک نماید.

ریبه: تردید، تهمت بدگمانی، نظر با قصد ریبه، یعنی نگاهی که در آن، شبهه لذت و شهوت انگیز بودن باشد.

زکات: رشد، پاکی از چرک و کثافت، مقدار معینی از اموال خاصّ انسان (موارد نه گانه) که به شرط رسیدن به حدّ نصاب باید در موارد مشخصّ خود مصرف شود.

زکات فطره: حدود سه کیلو گندم، جو، ذرت و غیره یا مبلغ معادل آن که در شب عید فطر واجب است به فقرا بدهند و یا در مصارف دیگر زکات صرف کنند.

زناشویی: همسر گرفتن، ازدواج.

زناى محصنه: زناى کسی که دارای همسر باشد و دارای شرایط دیگری است که تفصیل آن در رساله عملیه آمده است.

ساتر: پوشاننده.

سجده: جمع (سجود); بر زمین گذاردن پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها برای ستایش خداوند، یکی از ارکان نماز.

سجده های واجب قرآن: آیه ۱۵ سوره «سجده»; آیه ۳۷ سوره «فصلت»; آیه ۶۲ سوره «نجم» و آیه ۱۹ سوره «علق» از آیاتی هستند که اگر انسان بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد، باید سجده نماید.

سجده سهو: سجده ای که نمازگزار به خاطر اشتباهاتی که سهواً در نمازش رخ داده است، پس از خواندن نماز، باید به جا آورد.

سجده شکر: پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمتهای خداوند.

سزایین: زایمان غیر طبیعی، عمل جراحی روی زنان حامله هنگام وضع حمل، برای بیرون آوردن طفل از شکم.

سفیه: ابله، کم عقل، نادان، کسی که قدرت نگهداری اموال خودش را ندارد و اموالش را در کارهای بیهوده مصرف می کند.

حلیت: حلال بودن، روا بودن.

حنوط: مالیدن کافور به پیشانی، کف دستها، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای مرده.

حی: زنده.

حیض: قاعدگی، عادت ماهیانه زنان که نشانه های مخصوصی دارد.

خالی از قوت نیست: فتوا این است (مگر اینکه در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنا باشد).

خالی از وجه نیست: فتوا این است (مگر اینکه در ضمن کلام قرینه ای بر غیر این معنا باشد).

خصی: مردی که بیضه او را کشیده اند و از عمل جنسی ناتوان است، اخته.

خمس: يك پنجم، بیست درصد درآمد سالیانه و... که باید به مرجع تقلید پرداخت شود.

ختنا: کسی که نه مرد باشد و نه زن، آنکه دارای آلت مردی و زنی، هر دو باشد.

خون جهنده: وقتی رگ حیوانی را بترند، و خون از آن جستن کند، اصطلاحاً می گویند که این حیوان «خون جهنده» دارد.

خون قروح و جروح: خون ریزی ای که به سبب دُمَلها یا زخمهای چرکین به وجود می آید.

خیار: اختیار داشتن، قدرت شرعی و قانونی که یکی از طرفین عقد پیدا می کند که به موجب آن می تواند عقد را منحل کند.

خیار غبن: حق شرعی و قانونی که به خاطر متضرر شدن یکی از طرفین معامله برای او نسبت به بر هم زدن معامله پیدا می شود.

دُبُر: پشت، عقب، نشیمنگاه.

دحوالارض: بسط و گسترش زمین.

دَرَّ لَبَنٍ مِنْ غَيْرِ وِلَادَت: جریان شیر در پستان مادر به غیر از سبب ولادت و بچه آوردن.

درء به شبهه: دفع کردن و دور کردن حدّ به خاطر شبهه.

دَم لَص: خون دزد و راهزن.

دیه: خون بها، پولی که قاتل یا اقوام او برای جبران قتل یا قطع عضو که واقع شده، بپردازند.

ذُبَح: سربریدن.

ذُبِيحَه: حیوان حلال گوشتی که با رعایت دستورات شرعی، کشته شده باشد.

ذهاب حمرة مشرقیه: برطرف شدن سرخی طرف مشرق آسمان در هنگام غروب آفتاب.

ریبیه: دختر، دختر اندر.

رَحِم: خویشاوندی نسبی، قرابت.

ردع: منع.

رضاع: شیر خوردن، شیر دادن زن به بچه.

سَلَف: گذشته، نوعی از خرید و فروش که بها و قیمت را بپردازد و پس از مدتی جنس را تحویل بگیرد.

سیره: روش، مسلک.

شهادت عدلین: گواهی و شهادت دو شاهد عادل.

شهادتین: دو صیغه «اشهدا ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله» که با گفتن این دو صیغه شخص در زمره مسلمانان درمی آید و از حقوق اسلام بهره مند می گردد.

شهرات مدعات: شهرتهای ادعا شده از فقها مثل لاخلاف.

شیاع: شیوع یافتن، رایج شدن.

صاع: پیمانه ای است که در حدود سه کیلوگرم گنجایش داشته باشد.

صحت بیع: یعنی بار کردن آثاری که شرعاً بر معامله مترتب است.

صعب العلاج: چیزی که معالجه و مداوا کردنش دشوار باشد.

صغار: صغیران، بچه های کمتر از سن بلوغ که پدر خود را از دست داده اند.

صلح بلا عوض: صلحی که در مقابل آن چیزی دریافت نشود.

صلح: سازش و توافق طرفین، اینکه انسان مال یا حق خود را برای توافق به دیگری و اگذار کند.

صیغه: کلمه یا کلماتی که وقت معامله و ازدواج و یا طلاق و غیر اینها برای ایجاد عقد می گویند.

ضرورة ان اعساره و ان اسقط حق المطالبة عنه بالأدلة الشرعیة لکنه لا یرفع حقها المستفاد من المعاوضة: گرچه در تنگنا بودن مرد حق مطالبه زن را ساقط می نماید به جهت ادله شرعی، اما حق زن نیز از بین نمی رود.

ضم امین: همراه کردن و اضافه نمودن امین.

ضمان جریره: قراردادی است که به موجب آن يك طرف قرارداد خسارتهای وارده از جانب طرف دیگر را در مقابل کاری، ضمانت نماید.

ضیق وقت: تنگی زمان، گنجایش نداشتن وقت و زمان برای انجام عمل با تمام اجزا و شرایطش.

طلاق بائن: طلاق را گویند که مرد پس از طلاق حق رجوع به همسرش را بدون عقد جدید ندارد.

طلاق خلع: طلاق گرفتن زن ناراضی از شوهرش با بخشیدن مهر خود یا با دادن مال دیگر علاوه بر مهر.

طلاق رجعی: طلاق که مرد در عده طلاق می تواند به همسر مطلقه اش رجوع کند و بعد از رجوع زن او می شود و نیاز به عقد جدید ندارد.

طلاق: گسستن پیمان زناشویی.

طلاق مبارات: طلاق که از طرف مرد واقع می شود در نتیجه تنفر زن و مرد از یکدیگر با دادن مقداری مال (کمتر از مهر) از طرف زن به شوهر.

طواف خانه خدا: هفت دور گرد خانه خداگشتن.

ظهر غیر موقعه: یعنی زن پس از ایام عادت پاک شود و با او نزدیکی نشده باشد.

ظهورین: دو پاک کننده که مراد «آب و خاک» است که وضو و تیمم با آنها صحیح است و با شرایطی پاک کننده نجاسات هم هستند.

عائله: خانواده، زن و فرزند فرد.

عادت وقتیه و عددیه: زنهایی که عادت ماهیانه آنها دارای وقت مشخص و زمان معین باشد، عادنشان وقتیه و عددیه است.

عادل: شخصی که دارای ملکه عدالت است و از گناهان پرهیز می نماید.

عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و چون حاجت و نیاز آنها بر طرف شد به صاحبش برگردانند. (دادن مال خود به دیگری برای استفاده موقت و بلاعوض از آن).

عامل: کارکن و کسی که متصدی کارهای دیگری (امور مالی و غیره) شود مانند کسی که مأمور جمع آوری و حسابرسی و سایر امور مربوط به زکات و مالیات است، و یا متصدی تجارت در مضاربه شود.

عتق: آزادی، آزاد گردیدن، آزاد کردن بنده.

عده: مدتی که زن پس از طلاق یا فوت شوهر نباید شوهر کند.

عده وفات: زنی که شوهرش مرده است، اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگه دارد و ازدواج نکند که این مدت را اصطلاحاً «عده وفات» می گویند.

عزل: از کار برکنار کردن.

عزل منی: بیرون ریختن منی هنگام مقاربت.

عُسر و حَرَج: زحمت و مشقت زیاد.

عصیر: هر شیر و آبی که از فشار دادن چیزی بدست آید.

عطیه: بخشش.

عفت: پاکدامنی، پارسایی، احتراز از محرّمات خصوصاً از شهوات حرام.

عقد دایم: عقد ازدواجی که به منظور زندگی همیشگی بسته شده است.

عقد غیر دایم: عقد ازدواجی که دایمی و همیشگی نباشد و مقید به مدت و مهر معین باشد.

عقیم: کسی که نطفه اش برای بچه دار شدن، بارور نمی گردد.

عُلقه زوجیت: پیوند زناشویی.

علی الأحوط: بنا بر احتیاط، مطابق احتیاط؛ و اگر جلوتر یا بعد از این کلمه، مجتهد فتوا داشته باشد احتیاط مستحبی است و اگر فتوا نداشته باشد، احتیاط واجب است.

علی الأقرب: فتوا این است (مگر در ضمن فتوا قرینه ای برخلاف باشد).

سَلَف: گذشته، نوعی از خرید و فروش که بها و قیمت را بپردازد و پس از مدتی جنس را تحویل بگیرد.

سیره: روش، مسلک.

شهادت عدلین: گواهی و شهادت دو شاهد عادل.

شهادتین: دو صیغه «اشهدا ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله» که با گفتن این دو صیغه شخص در زمره مسلمانان درمی آید و از حقوق اسلام بهره مند می گردد.

شهرات مدعات: شهرتهای ادعا شده از فقها مثل لاخلاف.

شیاع: شیوع یافتن، رایج شدن.

صاع: پیمانه ای است که در حدود سه کیلوگرم گنجایش داشته باشد.

صحت بیع: یعنی بار کردن آثاری که شرعاً بر معامله مترتب است.

صعب العلاج: چیزی که معالجه و مداوا کردنش دشوار باشد.

صغار: صغیران، بچه های کمتر از سن بلوغ که پدر خود را از دست داده اند.

صلح بلا عوض: صلحی که در مقابل آن چیزی دریافت نشود.

صلح: سازش و توافق طرفین، اینکه انسان مال یا حق خود را برای توافق به دیگری و اگذار کند.

صیغه: کلمه یا کلماتی که وقت معامله و ازدواج و یا طلاق و غیر اینها برای ایجاد عقد می گویند.

ضرورة ان اعساره و ان اسقط حق المطالبة عنه بالأدلة الشرعیة لکنه لا یرفع حقها المستفاد من المعاوضة: گرچه در تنگنا بودن مرد حق مطالبه زن را ساقط می نماید به جهت ادله شرعی، اما حق زن نیز از بین نمی رود.

ضم امین: همراه کردن و اضافه نمودن امین.

ضمان جریره: قراردادی است که به موجب آن يك طرف قرارداد خسارتهای وارده از جانب طرف دیگر را در مقابل کاری، ضمانت نماید.

ضیق وقت: تنگی زمان، گنجایش نداشتن وقت و زمان برای انجام عمل با تمام اجزا و شرایطش.

طلاق بائن: طلاق را گویند که مرد پس از طلاق حق رجوع به همسرش را بدون عقد جدید ندارد.

طلاق خلع: طلاق گرفتن زن ناراضی از شوهرش با بخشیدن مهر خود یا با دادن مال دیگر علاوه بر مهر.

طلاق رجعی: طلاق که مرد در عده طلاق می تواند به همسر مطلقه اش رجوع کند و بعد از رجوع زن او می شود و نیاز به عقد جدید ندارد.

طلاق: گسستن پیمان زناشویی.

طلاق مبارات: طلاق که از طرف مرد واقع می شود در نتیجه تنفر زن و مرد از یکدیگر با دادن مقداری مال (کمتر از مهر) از طرف زن به شوهر.

فان التراب احد الطهورين و يكفيك عشر سنين: این جمله حدیثی است که از معصوم (علیه السلام) نقل شده است؛ یعنی خاک، یکی از دو پاک کننده است و در صورت تیمم، اگر عذر باقی باشد و مبطلی نمانده سال واقع نشود، آن تیمم کافی است.

فان ما تركه المیت من حق او مال فلوارثه: آنچه حقوق و مال که از میت باقی می ماند از آن وارث اوست.

فتوا: رأی فقیه و مجتهد در حکم شرعی فرعی.

فرائض: فریضه ها، واجبات.

فروج: عورت، دستگاه تناسلی زن.

ففاع: شرابی که از جو می گیرند و به آن «آب جو» می گویند، البته غیر از «ماء الشعیر» است.

فلها ان تمنع من تسلیم نفسها حتی تقبض مهرها سواء كان الزوج موسراً او معسراً: زن می تواند تا مهر خود را نگرفته است خود را تسلیم مرد نکند، چه زوج در تنگنا و فقر و ناداری باشد و یا نباشد.

فی حد نفسه: به تنهایی، بدون توجه به مسائل دیگر، بدون در نظر گرفتن امور دیگر.

فی سبیل الله: در راه خدا، هر کار خیری که نفع آن به عموم مسلمین برسد مانند: ساختن مسجد، مدرسه، جاده و...

قابله: ماما، زنی که بچه می زیاند.

قاعده لاضرر: قاعده ای فقهی که به موجب روایتی ضرر و اضرار را در مورد افراد و احکام، نفی و منع می کند.

قاعده فراغ: قاعده ای است فقهی که فقها با تمسک به آن حکم به عدم اتیان دوباره عملی، بعد از فراغت از آن عمل می نمایند.

قتل نفس محترمه: کشتن انسانی که خودش از نظر شرعی محترم است و نباید او را کشت.

قرض ربوی استتاجی: قرض ربوی ای که در جهت تولید و رونق بازار و اقتصاد به کار گرفته شود.

قرض ربوی استهلاکی: قرض ربوی ای که در جهت مصرف و یا ادای بدهی بدهکار به کار گرفته شود.

قرض ربوی: قرضی که در آن شرط شده باشد، گیرنده اصل پول را با مبلغ اضافی باز گرداند.

قسامه: قسم خوردن افراد پنجاه قسم یا کمتر به حسب مورد جنایت برای اثبات قتل قطع اعضا اگر لوث محقق شود که در کتب فقهی شرایطش مفصل آمده است.

قسم: سوگند؛ سوگند به یکی از اسامی خداوند برای انجام دادن کار پسندیده یا ترک ناپسند که در این صورت آن کار بر انسان واجب می شود.

قصاص اطراف: قصاص اعضای بدن.

قصد اقامه: تصمیم مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در محل واحد.

عمره مفرده: زیارت خانه خدا، اعمال مخصوص خانه کعبه که تا حدودی شبیه حج تمتع است، و پس از حج قرآن و افراد یا بدون حج، انجام می گیرد.

عین: عین بودن؛ مردی که از انجام عمل زناشویی ناتوان است.

عورت: عضوی که شخص به خاطر شرم آن را می پوشاند، شرمگاه، (کنایه از عضو و آلت تناسلی و جنسی زن و مرد).

عوضین: ثمن و مثن، آنچه خریدار و مشتری در معامله رد و بدل می کنند.

عهد: پیمان؛ تعهد انسان در برابر خداوند با صیغه مخصوص برای انجام دادن کار پسندیده یا ترک کار ناپسند.

عیولت: عیال بودن، نانخور بودن.

عین مرهونه: مال یا پولی که شخص راهن به رهن می گذارد.

عین مضمون: عینی (مقدار یا مبلغی) که بر ضمانت شخص است و شخص، ضامن آن است.

غانط: مدفوع انسان.

غبطه: آرزو بردن به نیکویی حال کسی بی آنکه زوال را از او بخواهد و غبطه صغیر - یعنی مصحلت حال او را به نیکویی حال دیگران رعایت نمودن است.

غرر: غرری، فریب خوردن، قرارداد و عقدی که در آن فریب و ضرر از ناحیه یکی از دو طرف عقد به دیگری متوجه شود، عقدی که در آن ضرر و فریب باشد «عقد غرری» است.

غساله: آبی که معمولاً پس از شستشوی چیزی، خود به خود یا با فشار از آن می ریزد.

غسل ارتماسی: به نیت غسل، یک مرتبه در آب فرو رفتن به طوری که آب به تمام اعضای بدن برسد.

غسل تربیتی: به نیت غسل، اول سر و گردن و بعد بقیه بدن را شستن.

غسل رجایی: غسلی که انسان به نیت نزدیک شدن به خداوند و به امید ثواب انجام دهد.

غسل مس میت: غسلی که به واسطه دست زدن به بدن مرده سرد شده بر انسان واجب می گردد.

غش: خیانت کردن، گول زدن، مخلوط کردن چیز کم ارزش با چیز گران بها و فروش آن به قیمت جنس گران بها.

غصب: گرفتن چیزی را به ستم، تصرف در مال یا حق دیگری از روی دشمنی و ظلم و جور.

غنا: آواز خوانی، آواز خوش همراه با طرب.

غیر مدخوله: زنی که عمل مقاربت جنسی با او انجام نشده باشد.

فاقد طهورین: کسی که آبی که وضو و غسل با آن صحیح باشد و یا چیزی که بتوان بر آن تیمم نمود در دسترسش نباشد و یا اگر هست نتواند وضو یا تیمم بگیرد.

لاصدقة ولا عتق الا ما ارید به وجه الله عزوجل: صدقه و آزاد کردن برده زمانی مقبول است که به خاطر خداوند باشد.

لاطی: لواط کننده.

لاینکح ابوالمرتضع فی اولاد المرضعة ولا فی اولاد صاحب اللبن: هر فرزندی که از زنی شیر بخورد، ازدواج پدر آن بچه با اولاد آن زن و با اولاد صاحب شیر، حرام می شود.

لحوم: گوشتها.

لزوم الرفع الی الحاکم: لزوم مراجعه به حاکم شرع جهت حلّ مشکل. **لوث:** قرآنی که دلالت بر امری از امور نماید که به حدّ بیّنه و دلیل قطعی نرسد.

منونه: مخارج، هزینه زندگی.

ماترک: آنچه از اموال و دارایی مثل پول و خانه و غیر اینها از میّت باقی مانده است.

مادون حدّ ترخص: کمتر از حدّ ترخص.

ماسح: مسح کننده.

مافی الذمه: آنچه در ذمه و عهده شخص و تکلیف اوست که باید بپردازد و یا بدان عمل نماید.

مال الاجاره: مالی که مستأجر بابت اجاره بپردازد.

مانحن فیه: مسئله مورد بحث کنونی ما.

ماموم: پیرو، کسی که در نماز به امام جماعت اقتدا کند.

میاح: امری است که انجام و ترک آن مساوی باشد، مقابل واجب و حرام و مکروه و مستحب.

میرء ذمه: رفع کننده تکلیف، بردارنده تکلیف.

مبطل: باطل کننده.

میبع: آنچه در معامله فروخته می شود.

متجاهر به فسق: کسی که به گناه تظاهر می نماید، کسی که آشکارا گناه می کند.

متجرى: جرئت کننده.

متسکعاً و مع الزحمه: با مشقت و زحمت.

متنجس: چیزی که ذاتاً پاک است ولی در اثر برخورد مستقیم یا غیر مستقیم با شیء نجس، به نجاست آلوده شده است.

مثن: جنسی که در معامله فروخته می شود.

مجادله: خصومت کردن با کسی، مباحثه در مسئله ای (علمی، ادبی، دینی و غیره) به طوری که هر يك از طرفین بخواهد رأی خود را بر دیگری تحمیل کند.

مجامعت: مقاربت، آمیزش جنسی.

مجتهد جامع الشرائط: مجتهدی که تمام شرایط مرجع تقلید بودن را دارا باشد.

قصد انشاء: تصمیم به ایجاد يك امر اعتباری مانند بیع و شرا و غیره همراه با ادای کلمات مربوط.

قصد توطن: به نیت وطن در جایی اقامت گزیدن.

قصد قربت: تصمیم برای نزدیک شدن به مقام رضا و قرب الهی.

قصر: کوتاه بودن، نماز قصر، نماز کوتاه و شکسته که در سفر می خوانند یعنی دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی را کم می کنند و دو رکعتی می خوانند.

قضا کردن: به جا آوردن عملی که در وقت معین خود، انجام نشده است.

قی: استقراغ کردن، بیرون ریختن محتویات معده از راه دهان.

قیام: ایستادن.

قیام متصل به رکوع: ایستادن پیش از رکوع.

قیم: سرپرست، متولی وقف، کسی که بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع، عهده دار سرپرستی کودک یتیم یا وقف و غیر آنها می باشد.

قیمومت مطلقه: قیم و سرپرستی، بدون قید و شرط.

کافر ذمی: اهل کتاب و کسانی که غیرمسلمان هستند و جان و مال آنها در پناه اسلام از امنیت برخوردار است با شرایط مخصوص اهل ذمه.

کافر: کسی که پیرو دین حق نباشد، کسی که منکر وجود خداست یا شریک برای او قرار دهد و یا نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را قبول ندارد و کسی که منکر ضروری دین بشود، به طوری که انکارش به انکار خدا و رسول برگردد.

کافر معاند دینی: کافری که کفرش از روی انکار (عن جود) باشد، در حالی که حقانیت اسلام را می داند.

کاندوم: پوششی از پلاستیک و غیره، که برای احتراز از مبتلا شدن به امراض مقاربتی یا جلوگیری از بچه دار شدن در هنگام آمیزش، به کار می برند.

کثیرالسفر: کسی است که زیاد مسافرت می کند، به گونه ای که حداقل قبل از ده روز، يك مسافرت شرعی داشته باشد.

کفاره: کاری که انسان برای جبران گنااهش انجام می دهد.

کفالت: ضامن کسی شدن، عهده دار اجرای امری به عوض کسی شدن.

کفیل: ضامن، کسی که عهده دار و ضامن امری از طرف دیگری شده، مثل اینکه ضامن شده بدهکار را در وقت معین به طلبکار تحویل دهد.

کفین: کف دو دست انسان.

کلّ قرض یجرالمنفعة فهو ربا: هر قرضی که سودآور باشد، رباست. **لا تترك المرأة بغیر زوج ولا تجعل معلقة:** زوجه نباید بدون زوج و

نیز بلا تکلیف بماند.

مجتهد: در لغت به معنای کوشاست و اصطلاحاً به کسی گفته می‌شود که در فهم احکام الهی دارای قدرت علمی مناسب، جهت استنباط احکام اسلام از روی ادله شرعی باشد.

مُجْزئ: کافی، کفایت کننده.

مجئی علیه: کسی که جنایتی روی او انجام شده است.

مجهول المالك: مالی که صاحبش معلوم نیست.

محض: کسی که در حال جان دادن است، نزدیک به مرگ.

محتلم: خواب بیننده، کسی که در خواب، از او منی خارج گردد.

محبور: کسی که از تصرف در مالش منع شده باشد.

محرّم: چیزی که حرام است.

محرّم: خویشاوندان نزدیک، کسانی که به خاطر نسب (خویشاوندی) یا رضاع (شیر خوردن) یا ازدواج، ازدواج با آنها حرام ابدی می‌شود مانند خواهر، مادر، دختر، دختر دختر، جد، عمو، عمه، خاله، دایی، نییره، فرزندان زن از شوهر قبلی (ربیبه)، مادر زن و مادر او، دختر و خواهر رضاعی، زن پدر، زن پسر؛ البته زن و شوهر را هم محرم می‌گویند یعنی نگاه و لمس تمام اعضای بدنشان جایز است.

محرّم: کسی که در حال احرام حج و یا عمره است.

محض العقد موجب للاستحقاق الا ما خرج بالدلیل علی الاطّاهة: استحقاق به مجرد عقد ایجاد می‌شود، مگر دلیلی بر عدم وجود داشته باشد.

محکوم علیه: کسی که بر ضرر حکم شده است.

محل اشکال است: صحیح نیست و در این مورد می‌توان به مجتهد دیگر مراجعه کرد.

محل تأمل است: باید احتیاط کند.

محلّل: حلال گرداننده، کسی که زن سه طلاقه را که شوهرش شرعاً نمی‌تواند به او رجوع نماید عقد و با او همبستر شود و بعد طلاق دهد تا شوهر اول بتواند با او مجدداً ازدواج نماید.

مُدّ: پیمان‌ه ای است که تقریباً ده سیر (معادل ۷۵۰ گرم) ظرفیت دارد.

مدخوله: زنی که عمل زناشویی با او انجام شده باشد.

مدعی علیه: خواننده، کسی که علیه او ادعا یا شکایتی شده باشد.

مدکی: تزکیه شده.

مرغوبّ فیه: مطلوب، پسندیده.

مسافت شرعی: مسافت به بیشتر از هشت فرسنگ که چهل و پنج کیلومتر می‌باشد یا چهار فرسنگ رفت و چهار فرسنگ برگشت که مجموعاً «۲۲/۵» کیلومتر رفت و «۲۲/۵» کیلومتر برگشت است.

مسافات: یکدیگر را آب دادن، معامله ای است که بین صاحب درخت و امثال آن با عامل و کارگری که درختان را آب دهد و تربیت نماید در مقابل مقدار معین از میوه و غیر آن واقع می‌شود.

مستحاضه: زنی که خون استحاضه از او می‌آید.

مستحب: پسندیده، نیکو، قول یا فعلی که گفتن و انجام آن ثواب اخروی دارد و ترکش مانعی ندارد.

مستطیع: کسی که دارای توانایی است، کسی که امکانات و شرایط سفر حج از نظر مالی و غیر مالی برایش فراهم است.

مُسرّی: سرایت کننده، مثل نجاستی که از چیزی به چیز دیگر منتقل شود، یا مرضی که از کسی به شخص دیگر سرایت نماید.

مُسکر: مست کننده است.

مس: لمس کردن، دست مالیدن، مسّ میّت دست زدن به بدن انسان مرده.

مسوّغ تیمّم: آنچه تیمّم را جایز می‌کند.

مصالحّ له: کسی که به او چیزی صلح شده است.

مضارب: شخصی که در عقد مضاربه پول می‌گیرد که با آن کار کند.

مضاربه: قراردادی است که بین عامل و صاحب پول منعقد می‌شود، باید نسبت مشارکت در سود و زیان با تعیین مقدار سهم هر یک از طرفین مشخص شود.

مطلّقه: زنی که طلاق داده شده است.

مطهرات: پاک کننده ها.

معاوضه ربویه: معاوضه ای که در آن ربا باشد.

معتده رجعیه: زنی که در عده طلاق رجعی است.

معتضد: یاری شده.

معتنابه: قابل اعتنا، قابل توجه.

مُعسر: کسی که در امور معاش خود در تنگنا و سختی است.

معصیت کبیره: هر نافرمانی که به بزرگ بودن آن در شرع مقدس تصریح شده باشد و یا بر انجامش وعده عذاب داده شده باشد.

مُعْتَفَر: بخشیده شده.

مفطرات: آنچه روزه را باطل می‌کند.

مفلس: بی پول، تهیدست، تنگ دست، ورشکسته.

مقتضای جمع بین اخبار باب: یعنی آنچه که جمع بین اخبار باب می‌فهماند.

مکلف: به زحمت و مشقت افتاده، کودکی که به سنّ بلوغ رسیده و شرعاً وظیفه پیدا می‌کند که اوامر الهی را عمل و نواهی او را ترک نماید.

مُلاقی: روبرو شونده، ملاقی نجس بر خورد کننده با نجاست.

مماطله: معطل کردن، در انتظار نگه داشتن، تأخیر کردن در کاری یا در پرداخت مال و حقّ طلبکار.

ممیّز: بچه ای که به سنّ تکلیف نرسیده باشد، اما خوب و بد را تشخیص می‌دهد.

منذورّله: کسی که چیزی برای او نذر می‌شود.

نماز ادا: نمازهای واجب که در وقت معین خود خوانده می شود و در صورت انجام ندادن در آن وقت، قضا می شود.

نماز استیجاری: نمازی که شخص اجیر در مقابل دریافت وجهی، برای میت به جا می آورد.

نماز شکسته: نماز قصر، نمازهای چهار رکعتی که در سفر باید دو رکعت خوانده شود.

نماز طواف: دو رکعت نماز مخصوص که در مراسم حج و عمره، پس از طواف واجب، به جا آورده می شود.

نماز غفیله: دو رکعت نماز مخصوص است که مستحب است بین نماز مغرب و عشا خوانده شود.

نماز فردای: نمازی که انسان به صورت انفرادی بخواند.

نماز قضا: به جا آوردن نمازی که در وقت معین خود، خوانده نشده است.

نماز وتر: يك رکعت نماز مستحبی که پس از نماز «شفع» خوانده می شود و آخرین نماز از نماز شب است.

نماز وئیره: دو رکعت نماز نشسته که مستحب است بعد از نماز عشا خوانده شود، که بدل از يك رکعت ایستاده است.

نماز وحشت: دو رکعت نمازی که در شب اول دفن میت برای او می خوانند که در رکعت اول «حمد» و «آیه الکرسی» و در رکعت دوم «حمد» و «ده مرتبه سوره مبارکه قدر» (انا انزلنا) را می خوانند و ثوابش را به میت هدیه می کنند.

نماز یومیه: نماز روزانه (پنجگانه) که در پنج وعده صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا خوانده می شود که مجموعاً هفده رکعت است.

واجب تخییری: واجبی است که انسان مخیر است از بین چند واجب، یکی را انجام دهد، مانند کفاره روزه که مخیر است بین سه امر: (۱) آزاد کردن برده؛ (۲) گرفتن شصت روز روزه؛ (۳) اطعام شصت مسکین.

واجب مشروط: هر عمل واجبی که تنها در شرایط خاصی واجب می گردد مانند به جا آوردن حج.

واجب مطلق: هر عمل واجبی که در هر شرایطی انجام دادن آن واجب است مانند نماز خواندن.

وازکتومی: بستن لوله مرد، جهت جلوگیری از باروری و بچه دار شدن.

واقف: وقف کننده.

والعلة تخصص كما انتهاتعمم: علت شیئی همان طور که تعمیم می دهد، تخصیص نیز می دهد.

ودیعه: امانت، مالی را که به عنوان امانت نزد کسی بگذارند «ودیعه» می گویند.

وراث: ورثه ها، آنان که از میت ارث می برند.

منزوحات: آب کشیدن از چاه، که قبلاً بعضی از فقها در صورت افتادن برخی نجاسات در چاه، حکم به کشیدن مقدار معینی از آب چاه می نمودند.

منفعت محلله: نفع حلال.

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا: هر کس کسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه در روی زمین فساد و فتنه ای کند بکشد مثل آن است که همه مردم را کشته باشد.

منوب عنه: کسی که نایب، به نیابت از او عملی را انجام می دهد.

مواقعه: مجامعت، نزدیکی کردن.

موالات: با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، کار و عملی را پی در پی و پشت سر هم و بدون فاصله انجام دادن.

موجب سعة و رفع است: باعث وسعت در عمل و رفع تکلیف است.

موجر: اجاره دهنده.

مورد برانت است: تکلیف از آن برداشته شده است.

موسر: توانگر، غنی.

موسع: وسعت دار؛ واجب موسع، عبادتی را گویند که وقت برای انجام آن بیش از زمان لازم برای عمل باشد.

موصی: وصیت کننده.

موکل: وکیل کننده.

مؤلی علیه: کسانی که فردی بر آنان ولایت دارد.

مهذور الدم: کسی که نفس او محترم نیست و ریختن خونش جایز است.

میقات: وقت کار، محل کار، مواقیت حج: یعنی مکانهای مشخصی که باید حاجیان در مکه از آنجا احرام ببندند.

نافله: غنیمت، عطیه، نماز مستحبی که زیادتی بر نمازهای واجب است و عطیه ای است الهی مثل نماز شب.

نبش قبر: شکافتن قبر.

نذر: آن است که انسان با خواندن صیغه مخصوص بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری که ترك آن بهتر است، برای خدا ترك کند.

نشوز: ناسازگاری کردن زن با شوهر خود، عدم اجرای وظایف زوجیت از طرف زن بدون وجود مانع شرعی و قانونی که در این صورت استحقاق نفقه نخواهد داشت.

نفاس: خونی که پس از زایمان از رحم زن خارج می شود.

نفسا: زنی که در حال نفاس باشد و خون نفاس ببیند.

نکاح: ازدواج کردن.

نماز آیات: نمازی که در مواقع مخصوص، مثل هنگام وقوع زلزله، سیل، کسوف، خسوف و... واجب می شود که دو رکعت است.

نماز احتیاط: نمازی است که سوره ندارد و برای جبران رکعات مورد شك، به جا آورده می شود.

وصیت: سفارش، توصیه‌هایی که انسان برای کارهای پس از مرگش به دیگری می‌کند.

وطفی: پای مال کردن، نزدیکی کردن با زن.

وکالت: واگذاری، سپردن کار به غیر، عقدی است که به موجب آن انسان کاری را که خودش شرعاً می‌توانست در آن دخالت کند به دیگری واگذار نماید تا به جای او انجام دهد.

وکیل: کسی که کار به وی واگذار شده تا به جای دیگری انجام دهد.

ولایت: سرپرستی، تسلط داشتن.

ولایة علی الممتنع: ولایت حاکم بر کسی که به وظیفه شرعی و قانونی خود عمل نمی‌کند.

ولوج روح: دمیده شدن روح در جنین که معمولاً بعد از چهارماهگی است.

ولی: دوست، کسی که به دستور شارع مقدس سرپرست دیگری است تا در امور او با شرایط خاص دخالت کند، مثل پدر و جدّ و حاکم شرع که بر فرزندان صغیر و دیوانه... ولایت دارند.

هبه: بخشش، عقدی است که به موجب آن يك نفر مالی را مجانی ملك دیگری کند یا به او مالی ببخشد که او هم در مقابل به او چیزی ببخشد.

هتك حرمت: رسوا کردن، پرده در، مفتضح ساختن، شکستن حرمت، بی احترامی.

یانسه: زنی که دیگر حیض نبیند؛ زنی که اگر غیر سیده باشد، پنجاه سال قمری و اگر سیده باشد، شصت سال قمری از سنّ او گذشته باشد.

یقتصر علی القدر المتیقن: بر قدر متیقن اکتفا می‌شود.

یمین: سمت راست.